

بازگشت به مارکس

در سال های اخیر، شروع تازه ای از روندهای سیاسی و اجتماعی، که بیانگر رویکرد مجدد به اندیشه های مارکس، به ویژه در زمینه های نقد ساختار و نظام سرمایه داری، تقویت و گسترش مبارزه طبقاتی و تلاش در جهت برقراری سوسیالیسم، هستند، در جوامع مختلف و خصوصا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مشاهده می شود. به منظور بررسی این روندها و آگاهی بیشتر نسبت به آنچه که در این عرصه در حال وقوع است، گزارش ویژه این شماره "اتحادکار" به این موضوع اختصاص یافته است.

رونق دوباره اندیشه های مارکس در فرانسه

تگاهی به یک تجربه کانون مارکس

روندهای تازه در عرصه سیاسی - اجتماعی در آمریکا

به اندیشه های مارکس بازگردیم

صفحات ۲۱ تا ۳۰

مصاحبه با ویدا حاجبی

سی امین سالگرد مرگ

چه گوارا

صفحه ۳۱

موج جدید گشتار غیرنظامیان در الجزایر توسط بنیادگرایان اسلامی

صفحه ۳۶

اتحادکار

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

بهمن ۱۳۷۶ شماره ۴۶ سال چهارم

دولت خاتمی در بن بست سیاست خارجی

* معضل سیاست خارجی جمهوری اسلامی فقط مذاکره با آمریکا در پشت درهای بسته و احتمالا حصول توافقاتی بر اساس دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی جدید نیست، مذاکره با تمدن ها، قبل از همه، پایان دادن به یک سیاست غیرمتمدن و قرون وسطایی در مورد مواجهه و مقابله یک تنه با جهان متمدن است. . . صفحه ۲

سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی

نقشی در منطقه ایفا نمی کند

صفحه ۳

تشدید بحران مسکن در ایران

کشمکش بر سر ولایت فقیه

صفحه ۵

صفحه ۶



مباحث تدارک کنگره

* انتخابات دوم خرداد ، شعارهای تاکتیکی ووظائف ما

کمیته مرکزی

* درباره وظائف ما

مصطفی مدنی

* " ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت " ؟ آزاد

آزاد

* ایدئولوژی - سیاست

عیسی صفا

صفحات ۱۰ تا ۲۰

با گسترش مبارزه علیه جمهوری اسلامی سالگرد انقلاب بهمن وحماسه سیاهکل راگرامی بداریم



دولت خاتمی در بن بست سیاست خارجی

گذاشته است و فتوای قتل سلمان رشدی بعنوان نماد سیاست خارجی رژیم در اروپا، هم چنان پابرجاست و غیرقابل لغو است.

حمایت جمهوری اسلامی از جریان‌های ارتجاعی و پان اسلامستی، در لبنان، فلسطین و دیگر کشورهای خاورمیانه، علی‌رغم ژست متحدانه در کنفرانس اسلامی، پابرجاست و عملاً مداخله در امور دیگر کشورها هم چنان ادامه دارد و یکی از عوامل مهم تشنج در منطقه است.

خواست رعایت حقوق بشر، پذیرش نظارت بین المللی بر زندان‌ها، لغو شکنجه و اعدام و برخورداری متهمین از حقوق قانونی، از جمله داشتن وکیل مدافع، در دولت خاتمی نیز بی پاسخ مانده است و نماینده‌ی کمیسیون حقوق بشر هم چنان از نقض خشن حقوق انسانی در زندان‌های جمهوری اسلامی گزارش می‌دهد و مجمع عمومی سازمان ملل، درست هم زمان با کنفرانس اسلامی در تهران، به همین دلیل و بر همین اساس جمهوری اسلامی را بار دیگر محکوم ساخته است.

روشن است که مذاکره‌ی مورد نظر خاتمی بین 'تمدن'‌ها بدون پاسخ به واقعیت‌های فوق قادر به تغییری جدی در سیاست جمهوری اسلامی نخواهد بود. معضل سیاست خارجی جمهوری اسلامی فقط مذاکره با آمریکا در پشت درهای بسته و احتمالاً حصول توافقاتی بر اساس دادن امتیازات اقتصادی و سیاسی جدید نیست، مذاکره با تمدن‌ها، قبل از همه، پایان دادن به یک سیاست غیرتمدن و قرون وسطایی در مورد مواجهه و مقابله یک تبه با جهان تمدن است. سیاستی که کشور ما را در طول هیجده سال گذشته به جرگه‌ی عقب مانده ترین کشورها سوق داده و مردم ما را در زیر بار عواقب آن فرسوده ساخته است. مذاکره با تمدن‌ها، نمی‌تواند و قادر نیست ترجمان نقض حق حاکمیت ملت‌ها و مداخله در امور دیگران، تجاوز به حریم قوانین دیگر کشورها، صدور آدمکش به آنها، تحت عنوان دیپلمات، یا تربیت باندهای مسلح زیر پوشش جنبش اسلامی باشد. احترام به تمدن‌ها، یعنی احترام به ملت‌های حامل این تمدن‌ها، حقوق مسلم آنها و قوانین و عرف بین المللی ناظر بر مناسبات فی‌مابین آنها، امری که سیاست خارجی جمهوری اسلامی تاکنون با آن بی‌گانه بوده است و ایما و اشاره‌ها و جملات مظنن خاتمی هم، با ادامه این سیاست‌ها، قادر به کتمان سیمای واقعی آنها نیست.

بیرملا ساخت. در حالی که خاتمی در مقام رئیس کنفرانس خواستار بهره‌گیری مثبت از دستاوردهای تمدن غرب شد، و بدین وسیله خود را آماده‌ی پذیرفتن شرایط غرب نشان داد، قبل از او، خامنه‌ای در سخنرانی افتتاحیه‌ی خود پنبه غرب را زد و جهان اسلام را به اتحاد علیه مابقی جهان و مبارزه با لجن زار فرهنگ و تمدن غرب فراخواند. صراحت خامنه‌ای و لکننت خاتمی نشان داد که در سیاست خارجی رژیم همچنان هر گونه تغییری با چه موانعی مواجه است.

دولت خاتمی، تاکنون، قادر به دادن تغییری در بن بست سیاست خارجی جمهوری اسلامی نشده و چاره‌ای برای رهایی آن از انزوای دام‌گیرش نجسته است. مسأله اصلی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نه فرمولبندی‌های تند یا ملایم در برخورد به غرب، بلکه بی‌اعتنایی این رژیم به تمامی حقوق، موازین و قراردادهای بین المللی و پایبندی به مناسبات صلح‌آمیز و مبتنی بر احترام متقابل به حقوق ملت‌هاست. جمهوری اسلامی، از بدو پیدایش خود یا در اندیشه صدور انقلاب اسلامی و حمایت از جنبش‌های ارتجاعی پان اسلامستی در کشورهای همسایه و عربی بوده است، یا به سواستفاده از قوانین بین المللی، زیر پا نهادن آنها و صدور تروریسم دولتی خود تحت پوشش دیپلماتیک به کشورهای دیگر دست یازیده است. جمهوری اسلامی تقریباً تمامی قراردادهای مجامع بین المللی را تحت عنوان مغایرات آنها با شرع اسلام، زیر پا نهاده است همه‌ی اعتراضات به سیاست‌های ارتجاعی و سرکوبگرانه خود علیه مردم ایران، از سوی مجامع و مراجع بین المللی را بی پاسخ گذاشته است. رهبر سابق آن فتوای قتل یک نویسنده خارجی را صادر نموده، بطرز بی سابقه‌ای سیاست عملی رژیم در داخل کشور و در ترور اندیشه و اندیشمندان را به اتباع کشورهای دیگر گسترش داده است. رهبر کنونی آن به همراه رئیس جمهور سابق بعنوان عاملین و سازمان دهندگان ترور در خاک کشورهای دیگر، طی یک محاکمه علنی، محکوم شده‌اند.

تغییر در سیاست خارجی رژیم، فقط اعلام ضرورت برخورد متفکرانه نیست، بلکه اذعان به این واقعیت‌ها و تغییر در آن‌هاست. وزیر خارجه دولت خاتمی، در تمامی این زمینه‌ها، تاکنون سیاست رئیس سابق خود را ادامه داده است. او به خواست اتحادیه اروپا در اعلام رسمی و کتبی تبری از ترور سلمان رشدی و یا استفاده از مجاری دیپلماتیک برای ترور مخالفین در خاک اروپا، پاسخ نداده و مسأله را هنوز مسکوت

هنگامی که خاتمی به ریاست جمهوری انتخاب شد، جمهوری اسلامی در اوج انزوای بین المللی خود قرار داشت. دادگاه میکونوس، رهبر، رئیس جمهور و وزیر خارجه رژیم را بعنوان عاملین ترور در خاک آلمان محکوم کرده بود، وزیر اطلاعات دولت وقت تحت پیگیری قانونی قرار داشت و دولت آمریکا سال‌ها بود که محاصره‌ی اقتصادی علیه ایران را ادامه می‌داد. در تمامی مجامع بین المللی جمهوری اسلامی مورد حمله بود و تقریباً در هر اجلاس مهمی به خاطر نقض حقوق بشر محکوم شده بود. انتخاب خاتمی، انتظارات زیادی را برانگیخت. از یک سو خاتمی در مقایسه با رقیب خود، ناطق نوری، تلاش کرده بود چهره‌ی لیبرالی از خود ارائه دهد، از طرف دیگر آرای که بنام او به صندوق‌ها ریخته شده بود، قابل قیاس با هیچکدام از پیشینیان او نبود. به همین دلیل نیز بود که دول اروپایی، با عقب نشینی از مواضع خود، با تعجیل سفرای خود را حتی با پذیرش شروط جمهوری اسلامی، روانه تهران ساختند. دولت آمریکا بلافاصله، مجاهدین خلق را تروریست اعلام کرد و بدین وسیله چراغ سبزی به جمهوری اسلامی برای مذاکره داد. اما، بعد از گذشت ماه‌ها، هنوز دولت خاتمی قادر نشده است، کامی متفاوت از پیشینیان خود بردارد و گریزی از کار بسته سیاست خارجی جمهوری اسلامی بکشد. مسائل مورد اختلاف با اتحادیه‌ی اروپا، هم چنان بقوت باقی است. مذاکره با آمریکا، هنوز حتی در حرف هم مستقیماً مطرح نشده است. پاسخ روشن به خواست‌های مجامع بین المللی داده نشده است. مداخلات جمهوری اسلامی در امور دیگر کشورها، بخصوص در خاورمیانه و مسأله فلسطین به قوت خود باقی است و ترورها در خارج ادامه دارند.

برگزاری کنفرانس کشورهای اسلامی، بعنوان اولین کنفرانس بین المللی در تاریخ جمهوری اسلامی، فرصتی بود که دولت خاتمی با صرف میلیاردها هزینه و اعلام عملاً حکومت نظامی در جزایر آن در تهران، تلاش کرد، چهره‌ی دیگری از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ارائه دهد و از حضور رسانه‌های خبری مهم جهان در تهران استفاده کند و پیام دیگری به جهان بفرستد. خاتمی در مصاحبه‌های خود، فرصت را غنیمت شمرد، تا از مذاکره بین تمدن‌ها، سخن بگوید، اما نتوانست بگوید که منظور او مذاکره مستقیم با امریکاست. به جای ارسال پیام به دولت آمریکا، صحبت از پیام به 'ملت بزرگ امریکا' کرد. رمز این زبان زرگری خاتمی را خود جریان کنفرانس

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی نقشی در منطقه ایفا نمی کند

بحران های منطقه ببار نیاورد و این ناشی از ماهیت متناقض این سازمان است.

سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی ۵۵ کشور با جمعیتی حدود ۱/۲ میلیارد نفر را متشکل می نماید. این سازمان در سال ۱۹۶۹ در شرایط جنگ سرد و جهان دو قطبی، با فعالیت کشورهای اسلامی متحد آمریکا در رباط مراکش، تشکیل گشت. از سال ۱۹۷۴ کردهمایی سران کشورهای عضو تقریباً هر سه سال یکبار بعمل آمده اند: در سال ۷۴ در لاهور، ۸۱ در طائف، ۸۴ در کازابلانکا، ۸۷ در کویت، ۹۱ در داکار و ۹۴ در کازابلانکا. ماهیت ضد مردمی و ضد مکرراتیک تقریباً تمامی دولت های عضو این سازمان و دنباله روی آنها از سیاست های حاکم بر عرصه بین المللی بویژه سیاست های ایالات متحده آمریکا در منطقه، همواره اجلاس های آن را به محلی برای کشاکش های درونی تبدیل نموده و در کارنامه چندین ساله آن ابتکاری راهگشا و نقشی مؤثر در سیاست بین المللی را نمی توان یافت.

منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از بحرانی ترین مناطق کنونی جهان هستند. شش سال پس از وعده آمریکا درباره حل مسئله خاورمیانه و فلسطین، اسرائیل با پشت پا زدن به توافقات خود کستاخانه به اشغال سرزمین های فلسطینیان ادامه داده و آمریکا مثل همیشه با سیاست یک بام و دو هوای خود و حمایت دائمی از دولت حاکم بر اسرائیل به یکه تازی آن زمینه می دهد. سیاست آمریکا نمسی توانست نارضایتی همپایان آن در منطقه از جمله عربستان سعودی را در پی نداشته باشد. سوریه، عربستان سعودی و مصر به ترتیب به اعتراض به زیر پا گذاشتن معاهدات صلح میان فلسطین و اسرائیل و بطور کلی اعراب و اسرائیل توسط دولت اسرائیل و حمایت آمریکا از این دولت کشیده شدند و نارضایی این کشورها از آمریکا توسعه یافت.

در این میان پیشرفت توافقات ترکیه و اسرائیل و عملی شدن پیمان نظامی اسرائیل و ترکیه و حمایت آمریکا از آن، بدینی قدرت های عربی منطقه را برانگیخت. دو متن که تعدادی از بندهای آنها مخفی مانده اند در فوریه و اوت ۱۹۹۶ میان اسرائیل و ترکیه امضا شده اند. این پیمان ها از جمله مانورهای مشترک هوایی و دریایی، تسهیلات حمل و نقل، امکانات تمرین نظامی در آسمان ترکیه، مبارزه مشترک علیه تروریسم که از قبل وجود داشته و طی این پیمان ها تشدید شده و... را پیش بینی کرده اند. دولت ترکیه برای کنترل مرزهایش از تجارب اسرائیل بخصوص تجربه 'منطقه امنیتی' جنوب لبنان بهره خواهد برد. سیستم نظارت الکترونیکی که به کمک آمریکا بکار خواهد افتاد، گیرنده های فوق العاده حساس، دوربین، ماهواره و... و افزایش رد و بدل کردن مقامات نظامی بلند پایه از دیگر موارد این پیمان نظامی هستند. این پیمان نظامی از یکسو تامین کننده منافع اسرائیل در راستای استراتژی سیاسی نظامی آنست و از سوی دیگر ترکیه با تامین موقعیتی بعنوان ژندارم در منطقه مزایایی از

ارباب قدیمی خویش آمریکا به چنگ می آورد. بعبارت دیگر اسرائیل پایگاه لازم را برای تهدید رژیم های ایران و عراق و حملات احتمالی به آنها و از آن مهمتر، درگیر کردن سوریه با ترکیه در مرزی وسیع و جلوگیری از تمرکز نیروی آن در بلندی های جولان که توسط اسرائیل به اشغال درآمده است از راه این پیمان به چنگ می آورد. ترکیه نیز از رهگذر این پیمان و با تامین موقعیتی در استراتژی غرب در منطقه بخصوص استراتژی ضد جمهوری اسلامی با اتحاد با اسرائیل، حمایت طرفداران دولت اسرائیل در آمریکا و از این طریق حمایت آمریکا را برای خود فراهم می سازد. و بدین طریق یک قدرت سیاسی نظامی جدید در منطقه ظهور کرده است.

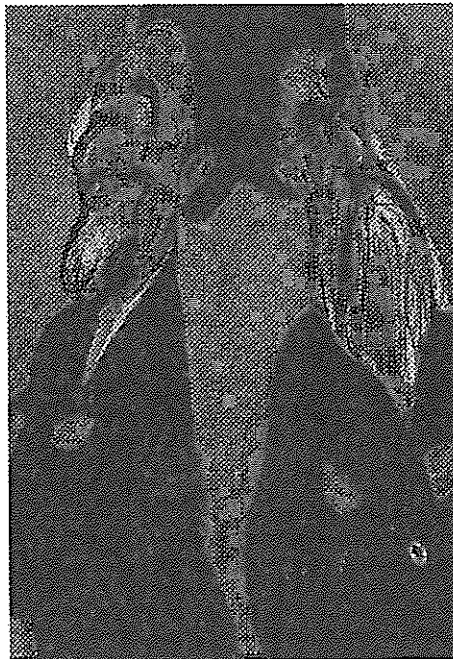
اقدام برای تشکیل جبهه عربی متشکل از سوریه، مصر و عربستان سعودی واکنشی به این پیمان نظامی بود که سوریه مبتکر آن است. از این ابتکار دیپلماتیک، سوریه ثمراتی گرفت و حمایت دولت های دیگر عرب را نیز جلب نموده است و بدین طریق حضور سوریه در لبنان با تمامی عوارض آن توجیه شده و بر نظامی کردن فضای منطقه افزوده گشته است. در این اوضاع، بحران عراق و محاصره اقتصادی آن که تنها مردم عادی قربانیان آن هستند، بحران افغانستان و تسلط ارتجاع طالبان به حمایت عربستان سعودی، پاکستان، آمریکا و جنگ تمام عیار میان آنها و دستجات مرتجع مورد حمایت ایران، بحران در روابط خارجی رژیم اسلامی که بدنبال فاش شدن نقش سران آن در ترورهای برلین تشدید شده بود، بحران کردستان و... و موارد و نمونه های دیگر از بحران های حاد سیاسی درون کشورهای اسلامی نظیر آدهمکشی فجیع در الجزایر سیما کشورهای اسلامی را ترسیم می نمایند. کردهمایی سران و نمایندگان سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در چنین شرایطی صورت گرفت. به کردهمایی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران، بکصد و چهل و دو قطعنامه که وزرای امور خارجه ۵۵ کشور عضو قبل از اجلاس آنها را آماده کرده بودند ارائه شد. سخنرانان یکی از پس از دیگری درباره فخر و عظمت اسلام با همدیگر به رقابت برخاستند و نهایتاً با صدور قطعنامه و بیانیه ای بنام بیانیه تهران به کار خود پایان دادند. در قطعنامه کنفرانس با طرح مطالبات عمومی که در تمامی قطعنامه های کشورهای دیگر نیز می توان نمونه های آن را یافت، نظیر همکاری در حفظ محیط زیست، مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر و... به حمایت از حقوق مردم فلسطین اشاره شده، تشکیل کشور مستقل فلسطین که پایتخت آن بیت المقدس باشد مورد حمایت قرار گرفته است. و بدین طریق بار دیگر ناتوانی سازمان کنفرانس اسلامی در ایفای نقشی به تناسب وزن ملل کشورهای عضو در سیاست بین المللی و منطقه ای به ظهور رسید. از اجلاسی که تصمیم گیرندگان آن از عوامل اصلی موجد بحران های فوق هستند و هم پیمانان اسرائیل و طالبان و... صاحبان رایند غیر از این نیز انتظاری نمی رفت. اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی و رژیم اسلامی

هشتمین اجلاس 'سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی' طی سه روز (۱۸، ۱۹، ۲۰ آذر ماه ۷۶) با حضور سران و یا نمایندگان کشورهای عضو (۵۵ کشور) در تهران برگزار شد. منطقه خاورمیانه و خلیج فارس که کشورهای آن تحت حاکمیت اصلی ترین اعضای این سازمان می باشند، در بحران های عمیق سیاسی فرو رفته است. با این همه، کردهمایی سران و نمایندگان کشورهای عضو این سازمان و از جمله رژیم جمهوری اسلامی ایران بعنوان میزبان و رئیس دوره ای آن، به صرف برگزاری آن از خود ستایش بعمل می آورند. مصوبات این کردهمایی چون گذشته ثمری در راهیابی

م تفاوت از رابطه اسلام و غرب را ارائه دادند. محتوای این نظریات که در نقطه مقابل همدیگر قرار داشتند این نتیجه را در پی داشت که رهبر رژیم اسلامی گرچه می تواند خود را تحمیل کند و به سخنرانی بپردازد، اما جناح دیگری نیز وجود دارد که اجباراً حرف رهبر را تکرار نمی کند. و بدین طریق مسئله توازن قوای جدید در حکومت ایران، در میان اعضای کنفرانس کشورهای اسلامی مطرح گردید. برگزاری اجلاس کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران، در روابط میان جناح های حکومتی، بزبان جناح خامنه ای- بازار منتهی شد.

۲۹ آذر ۱۳۷۶ تاکنون پیداست هشتمین اجلاس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی با هزینه های مادی و معنوی بسیار سنگین برگزار گشت. بودجه ۲۵ میلیارد تومانی مصوب مجلس تنها یک قلم از این هزینه ها بود. علاوه بر این طی روزهای برگزاری اجلاس حکومت نظامی اعلام نشده ای در سراسر تهران اعمال شد. در شهر تهران ادارات دولتی، دانشگاه ها و مدارس تعطیل بودند. جمهوری اسلامی نشان داد که روش های آن در روابط خارجی که مبتنی بر پان اسلامیم، توسعه طلبی، تروریسم و صدور انقلاب اسلامی بوده اند، با ایجاد خسارات کلان که از نمونه های فراموش نشدنی آن جنگ هشت ساله است به شکست کامل انجامیده اند. علاوه بر این اگر رژیم اسلامی بتواند در راه عادی سازی مناسبات بین المللی خود کام بردارد، امری که با توجه به تمایلات جناح خامنه ای- بازار با دشواری های بسیار روبروست، بدلیل شرایط سیاسی و اقتصادی حاکم بر جامعه و ماهیت رژیم، روابطی برقرار خواهد گشت که با منافع و خواست های مردم ایران در برقراری مناسبات خارجی مستقلانه و عادلانه فاصله بسیار دارند.

مردم آمریکا یعنی دولت آمریکا و برقراری مناسبات اقتصادی با 'تمامی کشورها' غیر از 'اسرائیل' اعلام موضع کرد.



گرچه امکانی برای عادی سازی مناسبات خارجی رژیم اسلامی فراهم آمده است، لیکن جناح خامنه ای- بازار در رقابت های خود با جناح دیگر، در جریان برگزاری اجلاس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی بی کار ننشست. در حالی که قرار بود سخنرانی افتتاحیه اجلاس را خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایراد کند، در آخرین ساعات اعلام گشت که این سخنرانی توسط خامنه ای صورت می گیرد. سخنرانی های خامنه ای و خاتمی در آغاز اجلاس دو نظریه

بی تردید برنده اصلی برگزاری هشتمین اجلاس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، رژیم اسلامی ایران بود. برگزاری این اجلاس در تهران که از بعد از انقلاب اسلامی در نوع خود بی نظیر بوده است، در رقابت های میان ایران و آمریکا در موقعیتی که باز شدن باب مراودات میان این دو محتمل است جای ویژه ای پیدا کرده بود. اکنون مدتهاست که از طرف برخی نظریه پردازان سیاست خارجی آمریکا، ضرورت تغییر سیاست تحریم بازرگانی و مالی آن علیه ایران مطرح می شود. تمایل سیاست خارجی آمریکا به این تغییر از برخی سیاست های آن نظیر عدم مخالفت با طرح صدور گاز ترکمنستان از طریق ایران به ترکیه بروز کرده است. متقابلاً رژیم اسلامی علیرغم تمامی شعارهای عوام فریبانه و تند و تیز، هر زمان که فرصت یافته آشکار یا پنهان به برقراری مناسبات اقتصادی با هدف تامین منافع نیروهای حاکم بر ایران مبادرت ورزیده است. کشیده شدن رژیم ایران به پای گفتگو برای مسائل فی مابین، در موقعیتی که از طرف قدرت های منطقه کشوری منزوی باشد مناسب ترین شرایط از نظر آمریکا بود. اما برگزاری اجلاس سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی درست بعکس آنچه آمریکا انتظار می کشید، انجامید. رژیم اسلامی که از مدت دو سال پیش این کنفرانس را تدارک دیده بود، دیپلماسی فعالی را بخرج داد. امتیازاتی مهم از نظر رژیم اسلامی، به کشورهای عربی نظیر مصر و عربستان سعودی داده شد و در نهایت جمهوری اسلامی با بهره گیری از تشدید بحران سیاسی حول مسئله صلح اعراب و اسرائیل توانست اجلاس نامبرده را با حضور اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان برگزار کند. ایران در مورد مهمترین مسئله در اجلاس، یعنی مسئله صلح بین اعراب و اسرائیل بر اساس معاهده اسلو، با شرکت کنندگان هم موضع نبود و بر موضعش اصرار نورزید، در برابر مهمانان از اتخاذ مواضع شدید علیه آمریکا خودداری نمود و حتی سخنرانی خاتمی قبل از اجلاس به برخی از شرکت کنندگان نشان داده شد و بالاخره خودداری از برگزاری مراسم ادای احترام به خمینی از طریق نثار گل به آرامگاه او که خواست عربستان و مصر بود از طرف رژیم پذیرفته شد. و... سیاست خارجی ایران این نرزش ها را از خود بروز داد تا در مقابل نشان دهد که رژیم ایران منزوی نیست و این منزوی کننده یعنی آمریکا است که در منطقه با بی اعتمادی روبرو شده است. بخصوص اینکه درست سه هفته پیش از این اجلاس، اجلاس اقتصادی دوحه (کنفرانس اقتصادی خاور میانه و شمال آفریقا) که به ابتکار آمریکا و بعنوان سمبل صلح اعراب و اسرائیل است با بایکوت اکثریت اعضا و حضور فقط ۵ عضو با شکست روبرو شده بود. این موفقیت سیاست خارجی ایران بعنوان حلقه ای ابتدایی برای عادی سازی مناسبات بین المللی بخصوص با آمریکا و کشورهای منطقه از دید آمریکا پنهان نماند و آمریکا خواستار گفتگوی رسمی با ایران شد. متقابلاً ایران نیز از زبان خاتمی ضمن انتقاد از آمریکا به احترام به انتخاب

اطلاعیه

تلاش خامنه ای در تشدید سرکوب!

خامنه ای دیروز طی سخنرانی خود بمناسبت ولادت امام دوازدهم شیعیان، باز هم روشنفکران و لیبرال ها را مورد حمله قرار داد و آنها را عامل دشمن معرفی کرد و بدین وسیله غیرمستقیم دستور سرکوب جدیدی را صادر نمود.

سخنان خامنه ای، یک روز بعد از بازداشت ابراهیم یزدی، رهبر نهضت آزادی ایران، مفهومی جز تهدید دیگر همفکران او و امضاکنندگان نامه پشتیبانی از منتظری نداشت. سخنرانی دیروز خامنه ای آشکار ساخت که تا چه حد او شخصاً موقعیت خود را در خطر می بیند و برای حفظ قدرت پوشالی خود در راس رژیم، حاضر است دست به هر اقدامی بزند. خامنه ای در سخنان دیروز خود، در واقع امر نیز، ابزار قدیمی و کهنه شده جمهوری اسلامی، یعنی شعار حمله به روشنفکران و لیبرال ها را بکار گرفت، تا با سازماندهی یورش مجدد به جامعه روشنفکری و نیز محافل لیبرال، از یک سو منتقدین داخل رژیم و بویژه جناح های مخالف خویش را مجبور به سکوت کند، از سوی دیگر سرکوب مبارزات مردم در احقاق حقوق مدنی خود را شدت بخشد.

در هم شکستن تلاش خامنه ای برای تشدید موج جدید سرکوب، تنها از طریق مبارزات جاری مردم و همکاری کلیه نیروها در دفاع از این مبارزات امکان پذیر است.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۷ دسامبر ۱۹۹۷

تشدید بحران مسکن در ایران

با تغییر رئیس جمهور، هیئت دولت نیز تغییر کرد. دولت جدید می بایست بقیه برنامه ۵ ساله که اکنون نیمی از آن سپری شده، را به پایان برساند. اگرچه در تبلیغات رفسنجانی، سردار سازندگی!! و دولت خدمتگزار او آنچه کار کردند که بسیاری از اهداف این برنامه متحقق شده است. ولی جدای از تبلیغات توخالی و مدال دادن های فلاپی، در بسیاری زمینه ها علیرغم سپری شدن نیمی از زمان برنامه، قدم های اولیه بسیار محدود و کند برداشته شده است. یکی از موارد مهم در برنامه پنجساله دوم مسئله مسکن بود و هست. بر طبق این برنامه می بایست ۲۵۹۰۹۰۰ واحد مسکونی تا پایان برنامه تولید شود. سهم بخش دولتی در این تولید ۵ درصد یعنی تقریباً ۱۳۰ هزار واحد مسکونی و سهم بخش خصوصی ۹۵ درصد تعیین شده است.

در همان زمان، نشریه اتحاد کار (شماره ۱۵ به تاریخ تیرماه ۱۳۷۴)، سیاست مسکن دولت در برنامه پنجساله دوم را بررسی و نقد کرد. در این بررسی روشن کردیم که سیاست اجرایی دولت عبارت است از: برداشتن کلیه مسئولیت ها از دوش دولت و واگذاری آن به عهده بازار آزاد مسکن، بانک ها و سرمایه بخش خصوصی است... و... با واگذاری مسئولیت به بخش خصوصی، دولت برای خود تنها وظیفه محدود 'حمایت' از طریق پرداخت برخی سوسیدها آن هم تنها برای حدود ۳۰ درصد مسکن را در نظر گرفته است...

واگذاری مسئولیت تولید، مسکن به بخش خصوصی، یک سیاست غلط و نادرست برای حل این مشکل بوده و می باشد. در مقطع ارائه برنامه، هزینه تمام شده یک واحد مسکونی در ایران بیش از ۱۵ برابر مجموع درآمد سالانه یک خانوار را تشکیل می داد و افزایش سرسام آور قیمت زمین و سیاست های نادرست سازمان زمین شهری بر بحران زمین می افزود. قیمت تمام شده یک خانه آنچنان گران بود که بخش عمده مردم امکان تهیه یک مسکن مناسب را نداشتند و تنها بخش کوچکی از جامعه می توانست به تهیه مسکن موفق شود.

بر طبق شناخت از دولت و داده های برنامه پنجساله دوم پیش بینی می شد کرد که: 'سیاست های اقتصادی دولت در برنامه دوم، در مجموع، زمینه های لازم را در جهت گسترش فعالیت های خانه سازی فراهم نمی کند. لیبرالیسم بی در و پیکر حاکم بر برنامه دوم، عملاً در شرایط کنونی، به تشدید بحران در تمامی زمینه ها و بویژه در زمینه مسکن خواهد انجامید. افزایش سرسام آور قیمت ارز به نسبت ریال بیش از هر زمان دیگر سرمایه ها را به سمت فعالیت های اقتصادی 'ارزآور' چون واردات و صادرات سوق داده و خواهد داد... (اتحاد کار شماره ۱۵) همانگونه

که پیش بینی می شد حاصل کار در نیمه راه چنان فقیر و ناچیز است که از پیش شکست برنامه مسکن را اعلام می کند.

برطبق گزارش کارشناسان بخش اقتصاد مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران در چهارمین همایش سیاست های توسعه مسکن در ایران که در اواسط مهر در دانشگاه تهران برگزار شد، در حال حاضر حدود ۱/۵ میلیون خانوار شهری با جمعیتی نزدیک به ۷ میلیون نفر با مشکل تامین مسکن مواجه هستند. از این تعداد ۸۴۰ هزار خانوار با جمعیتی نزدیک به ۴ میلیون نفر تحت فشار شدید مشکل تامین مسکن بوده و مالکیت مسکن برای ۴۲۵ هزار خانوار اجاره نشین... با توجه به سیاست های فعلی، متصور نیست هم شهری ۲۲ مهر).

با توجه به رشد جمعیت و استهلاك ساختمان حداقل باید ششصد هزار واحد مسکونی جدید در سال تولید شود. بر طبق گزارش ۱/۵ میلیون خانوار شهری با کمبود مسکن مواجه هستند. با توجه به برابری جمعیت شهری با روستائی، حداقل باید به همین میزان نیز کمبود مسکن مناسب در مناطق روستائی وجود دارد. به این ترتیب کمبود مسکن در نیمه راه برنامه دوم در حدود سه میلیون واحد است. همچنین در این رقم از نوع و چگونگی مسکن صحبتی نشده است. مجموعاً این وضعیت نشان می دهد که نسبت به گزارش ابتدای شروع برنامه، نه تنها کمبود مسکن تفاوتی نکرده است بلکه چنانچه امکان آمارگیری دقیقی وجود داشت، یقیناً رقم واقعی کمبود مسکن بیش از این می بود.

برطبق قانون عرضه و تقاضا، قاعدتاً باید با تولید مسکن به نیاز کافی، قیمت مسکن کاهش یابد. ولی از آنجا که دولت در فاصله دو سال و نیم گذشته نتوانسته هیچ اقدام جدی در این زمینه داشته باشد، کمبود مسکن و تقاضای بالا برای آن، در کنار تمامی عوامل چون تورم، بورس بازی و... باعث بالا رفتن قیمت آن شده است. برطبق گزارش قیمت مسکن فقط در سال ۷۵ نسبت به سال ۷۴/۵، ۴۳ درصد افزایش یافته است. در پی افزایش قیمت مسکن، تقاضای برای مسکن اجاره ای افزایش یافته و در برابر آن عرضه محدود خانه های اجاره ای، اجاره بها نیز افزایش زیادی پیدا کرد. برطبق گزارش روزنامه میهن، شنبه ۱۸ مرداد، نرخ متوسط رشد اجاره بهادر تهران در سال ۱۳۷۵ نسبت به ۱۳۷۴، ۴۱/۴ درصد رشد داشته است.

از سوی دیگر سیاست های وزارت مسکن در واگذاری زمین، باعث افزایش قیمت مسکن شده است. جواد خونساری، عضو هیات مدیره انجمن شرکت های ساختمانی در مصاحبه ای با هم شهری، ۳۰ مهر در مورد مشکل زمین گفت: 'کارهای وزارت مسکن و شهرسازی در چند سال گذشته عامل اصلی بالا رفتن قیمت ساختمان و مسکن است... بهای یک متر مربع زمین از سوی دولت در برخی مناطق شمال شهر تهران در سال ۱۳۷۲ برای تعاونی های مسکن بالغ بر ۲۰۰

هزار ریال بود که این رقم در نیمه اول امسال به ۸۰۰ هزار ریال رسید.'

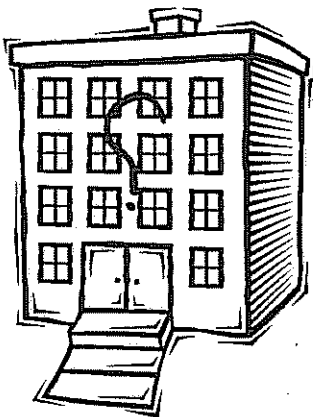
علی عبدالعلی زاده وزیر مسکن و شهرسازی در همایش تخصصی 'آماده سازی زمین، جلوه ای از توسعه شهری' که در همدان در اوائل شهریور تشکیل شد گفت: سیاست های گذشته در تفکیک، آماده سازی و عرضه زمین برای ساخت و سازهای شهری نه تنها اکثریت نیازمندان واقعی راضی صاحب خانه نکرده است، بلکه به ناسامانه عرضه و تقاضا و رشد ناموزون شهرها دامن زده است.

خانم رفیعی سرپرست بخش اقتصاد مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران در همایش سیاست های توسعه مسکن در ایران می گوید: 'عدم توفیق دولت در ساخت مسکن اجتماعی، ناشی از تکیه بر تشویق بخش خصوصی در مشارکت در سرمایه گذاری در این واحدها است که در عمل سیاستی ناموفق و ناکارآ بوده و تجربه دیگر کشورها نیز حاکی از همین است...'

با افزایش سرسام آور قیمت مسکن و اجاره بها در چند سال گذشته، بحران مسکن در ایران شدت یافته است. امروزه بسیاری از کارگران و زحمتکشان قادر به تامین یک سرپناه مناسب برای خود و خانواده شان نیستند. سیاست های دولت نیز در ظرف دو سال و نیم که از برنامه پنجساله دوم می گذرد، کاملاً ناموفق بوده است. ادامه این سیاست چیزی جز افزودن بر بحران نیست.

برنامه وزیر جدید مسکن نیز در این زمینه چنان فقیر است که یقیناً راه به جانی نمی برد. وی در حاشیه همایش 'آماده سازی زمین' گفت: 'در صورت تصویب طرح جدید مسکن و شهرسازی در مجلس شورای اسلامی و تامین منابع مالی تا پایان برنامه دوم، دولت سالیانه ۳۰ هزار واحد مسکونی اجاره ای در کشور خواهد ساخت. 'کوه موش می زاید'. دولت فخریه اسلام تادوسال ونیم دیگر، به حول قوه الهی و حل و فصل اماوگرها، هفتاد و پنج هزار خانه اجاره برای حل مشکل سه میلیون کمبود مسکن خواهد ساخت.

وظیفه تهیه مسکن قبل از همه بر عهده دولت است. واگذار کردن آن به بخش خصوصی تنها فاجعه آفرین است.



کشمکش بر سر ولایت فقیه

دمدارش امروز منتظری‌ها هستند داشته باشد آینه بسیار تلخی در پیش رو خواهند داشت. کسانی که دیروز از قائم مقامی منتظری دفاع کردند امروز شعار مردمسالاری می دهند. باید علی وار چشم فتنه خوارج ساده دل را کور کرد. اهل نفاق که امام ستیزی و ولایت شکنی را بارها در پرونده خویش ثبت کرده اند مگر در قبال نصایح امام گردن فرو آوردند که امروز در برابر جانشین شایسته اش اهل حق شوند.

محمد یزدی: شمایی که حرف های حاشیه ای و چرند می زیند باید بداند که مجموعه استفتائات آقای خامنه ای به اندازه رساله است.

مشکینی: سخنرانی آخر منتظری بسیار بد بود. به صلاح نظام، انقلاب و خود آن شخص نبود. در این سخنرانی به ائمه جمعه کشور توهین شده و ائمه جمعه حقوق بگیر عنوان شده اند. من امام جمعه هستم و هیچ حقوقی نمی گیرم. ائمه جمعه تنها ۲۰ هزار تومان در ماه می گیرند و حالا آیا این جای مطرح کردن است؟ توهین به رهبری و رهبریت، اشکال در مرجعیت، اشکال در ولایت، توهین به ائمه جمعه، قضات، وزیر کشور، عده زیادی از خبرگان در صحبت های منتظری بود. سخنان وی خراب کردن انقلاب است. آقایان خیال می کنند که رهبر عوض کردن شوخی است. این آقا خواسته رئیس جمهور را تحریک کند بر علیه رهبر...

حائری شیرازی: جدا کردن رهبر از مردم بوجود آوردن فاجعه برادرکشی و تکرار مسائل افغانستان است. زهرا مصطفوی: امام به کمری خمیده خیمه انقلاب را برپا نگه داشت و علم آن را بدست آیت اله خامنه ای سپرد.

در این میان محمد جواد حجتی کرمانی به هواداری از منتظری متهم شده تنها به این علت که عنوان کرده بود: با نزدیکی برگزاری کنفرانس سران کشورهای اسلامی این حرکت ها و تظاهرات چهره نظام را مخدوش می کند. که روزنامه کیهان در جواب به این موضع گیری در مطلبی نوشت که: چرا آقای حجتی کرمانی همیشه یک طرف غش می کند. وقتی در سال های ۵۹ و ۶۰ پای صحبت منافقین در میان بود به گونه ای سخن می گفت که بوی طرفداری از این گروهک از آن به مشام می آمد. وقتی قضیه بنی صدر پیش آمد باز در مجلس به گونه ای سخنرانی کرد که بوی حمایت از بنی صدر می داد...

اما نتیجه داستان چیست؟ منتظری درست بر نکاتی انگشت نهاده است که سال هاست تمامی مردم از دست آنها به فغان آمده اند و حرکت اخیر دانشجویان عضو اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویی و فارغ التحصیلان دانشگاه ها نیز که می رفت حداقل در سطح دانشگاه ها و مراکز آموزشی کشور به یک اقدام اعتراضی علیه حدود اختیارات خامنه ای بیانجامد سازش داخلی رژیم پس از انتخابات را شکننده تر از قبل نمود و موقعیت از دست رفته می بایست با کودتایی از این دست، خود را به رای مردم که به ولایت فقیه نه! گفته بودند نشان دهد. دیگر حرکت باندهای سیاه انصار حزب الله توان تقابل با *** **

هاشمی گفت ایران هم افغانستان می شود. اشتباه می کند... و الله همین مردم اگر ببینند نظام اسلامی زیر پا رود همین مردم قیام می کنند.

- آقای خامنه ای در مورد مرجعیت، شما که مرجعیت نیستید. مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقل بوده و بجاست این استقلال بدست شما شکسته نشود و حوزه ها جیره خوار حکومت نشوند. ایشان در حد مرجعیت حق ندارند دستوری بدهد، بی روبروایی و بنابر این مرجعیت شیعه را مبتذل کرده اند، بچه کانه اش کردند، با چهار تا بچه اطلاعاتی که راه انداختند...

تعزیه گردانی این اعتراضات را فاخر نماینده مشهد که یکی از منفورترین چهره های رژیم در بین مردم است را بعهد گرفت و در قم نیز جوادی آملی به منبر رفت و روضه ها خواند.

فاخر عنوان داشت که حامیان آقای منتظری که در پی سرقت و مفقود کردن نامه منتشر شده حضرت امام بودند یک هزار نسخه از اسناد مربوط به حضرت امام را از منزلم سرقت کردند. چند تن از حامیان این شخص حدود یک سال پیش به من مراجعه کرده و خواستار کپی گرفتن از حدود چهار هزار سندی شدند که نزد بنده بود. که متوجه شدم حدود یک هزار نسخه از اسناد را به سرقت برده اند اما به دلیل کم رنگ بودن نام حضرت امام متوجه آن نشده و آن را با خود نبرده بودند. اگر ما آنچه را که در مورد او می دانیم منتشر کنیم دیگر هیچ چیز از ایشان باقی نمی ماند...

در صورت تکرار حوادث اخیرنامه سراسر توهین و اهانت آمیز آقای منتظری به شخص امام منتشر خواهد شد منتظری حتی به اعلم بودن امام نیز شک داشته و به برخی از تصمیمات اما ریشخند زده است. وی می گوید که مرجع باید اعلم باشد تا از او اطاعت کرد. مگر امام اعلم نبود؟ امام به من گفت که نمی شود اصلاحش کرد. این حمایت ما از ولایت فقیه دفاع از خداوند است و همین مسئله باعث شد که مردم در پشت منزل ایشان شعار مرگ بر منتظری سر بدهند.

حمایت از خامنه ای آغاز شد. از نماینده ولی فقیه گرفته تا استاندار و امام جماعت همه در رثای وی و در مغضوبیت منتظری بیانیه دادند که نگاهی به برخی از آنها عمق وحشت آنها را نشان می دهد: نماینده ولی فقیه در سپاه فارس: ما ولایت را دوست داریم. زیرا این انقلاب را به آسانی بدست نیاورده ایم که آسان از دست بدهیم.

موحدی کرمانی: شما کوچکتر از آنید که لرزه ای بر پیکر انقلاب ایجاد کنید.

شبستری (امام جمعه تبریز): این فرد ساده لوح بازبچه دست قدرت های خارجی شده. مشروعیت نظام در وجود ولایت فقیه است.

فاضل لنکرانی: مسئله ولایت فقیه به حدی دایره اش وسیع است که حتی در امور عبادی دخالت دارد و حتی در امور جزئی مانند عبور از یک چراغ قرمز دخالت دارد.

واعظی طبسی: هر کس در قلم زنی، گفتار و مباحث، کوچکترین تأیید و تبلیغی به نفع جریانی که سر

مرگ بر منتظری، منتظری اعدام باید گردد این روزها الطافی است که بزرگمردان رژیم اسلامی به وی آغاز کرده اند. برخی نیز با سکوت خود نسبت به این مرده باها، بر تظهير ولایت فقیه و مشروعیت دادن به خامنه ای بعنوان رهبر تلاش دارند که درگیری های داخلی را که امروز به این حد از کش و واکشش ها رسیده است به نقطه ای برسانند که بقول خودشان آتش بس داده شود. چرا که هر گونه ناآرامی و شکاف در میان خود را نابودی کل سیستم می دانند. چرا که اگر فرمان دررفت دیگر امدادهای غیبی نیز کمکی نمی توانند بکنند. اگر این بار عمامه منتظری را به آتش می کشند، خوب می دانند که آتش به کلشان افتاده است.

اما داستان جدید از کی آغاز شد؟ منتظری روز شهادت امام اول شیعیان در دیدار با دو کاروان حج که از نجف آباد به قم آمده بودند سخنانی ایراد می کند که عواقب اولیه اش تظاهرات قم و حمله به خانه وی بود. منتظری در سخنانش به مسائلی اشاره نمود از جمله او گفت:

- در قانون اساسی ما یک ولایت فقیه هم است اما معنایش این نیست که ولی فقیه یعنی همه کاره، دیگر جمهوری توی کار نیست.

- روی کار هیچکس حق ندارد دخالت کند... یک افرادی ولو شورای نگهبان ظلم کردند به حقوق مردم، کسی که صالح باشد حق ندارد بگذارد کنار...

- ولی فقیه یعنی چه، ولی فقیه یعنی مجتهدی عادل اعلم، این اعلمیت در روایات هست. این شخص بیاید نظارت داشته باشد بر کار دولت، نه اینکه تشکیلات جدایی داشته باشد... ولایت فقیه آنجور نیست که یک تشکیلات سلطنتی و مسافرت های میلیاردی و این جور چیزها... آقایان تا چیزی می شود به من می گویند ضدولایت فقیه، خدا بابایت را بیمارزه، اصلا ولایت فقیه را ما درباره اش نوشتیم، حالا شدید ضدولایت فقیه و چهار تا بچه راه می افتند و ضدولایت فقیه می گویند، خجالت بکشید!

- من یکی از اشکالاتم به این آقای خاتمی که پیغام هم داده ام نمی دانم به او گفتند یا نه و گفتم تو اینجور نمی توانی کار کنی... من اگر جای تو بودم می رفتم پیش رهبر می گفتم شما مقام محفوظ است احترام محفوظ است. ولی ۲۲ میلیون به من رای داده اند. و این ها می دانستند که رهبر کشور به کس دیگری نظر دارد و رای داده، دفتر و خودش و همه، کس دیگر را تأیید می کرد. ۲۲ میلیون آمدند به ایشان رای دادند که معنایش این است که ما آئی که شما می گویند قبول نداریم. آقای خاتمی می بایست می رفت و می گفت مردم از من انتظار دارند با اقتدار کار کنم والا استعفا می دهم.

- معنی رهبری این است که نظارت کند در کشور کارهای خلاف شرع انجام نشود، نه اینکه یک آرتش و یک کارد سلطنتی از پادشاهان دنیا هم زیادتر داشته باشد و در همه جا دخالت کند... کشور با چند ارکان و حکمرما نمی شود. مجلس جدا، دولت جدا، مجمع تشخیص جدا و دفتر رهبری جدا و گاهی می گویند این حرف های من تضعیف نظام است آقای

دستگیری ابراهیم یزدی و مسئله منتظری

همسویی گروهک نهضت آزادی با اظهارات آقای منتظری در توطئه علیه ارکان نظام کاملاً مشخص است. علاوه بر بیانیه 'نهضت آزادی' در مورد رفع بازداشت و آزادی یزدی، اعلامیه ای نیز در اعتراض به دستگیری وی، به طور غیرعلنی، در برخی از خیابان های تهران پخش شده بود.

از سوی دیگر، هفته نامه ای به نام 'آزادی' که اخیراً آغاز به انتشار کرده، متن سخنان اعتراضی منتظری را چاپ نموده و به پاسخکوبی به برخی نکات آن پرداخته است. این نشریه، همچنین، در شماره های ۲۸ و ۴۲ خود، نامه ای را که فاکر در جلسه ۲۸ آبان مجلس خوانده (یعنی نامه خمینی به منتظری در مورد برکناری وی از وکالت خودش و عدم دخالت در سیاست)، 'مجهول' نامیده و نوشته است که 'اصل بودن' آن نامه از طرف 'موسسه تنظیم و نشر آثار امام' نیز رد شده است. اما ماهنامه 'صبح' نیز 'متن کامل' نامه مورخ ۶۸/۱/۶ خمینی به منتظری را - همراه با کلیشه دستنویس آن - در شماره دی ماه خود به چاپ رسانده

دکتر ابراهیم یزدی، دبیر کل 'نهضت آزادی ایران' که در پی احضار به دادستانی انقلاب جهت بازجویی، در ۲۳ آذر، دستگیر و زندانی شده بود، پس از ۱۱ روز، به قید ضمانت، تا صدور حکم نهایی آزاد شد. خبرگزاری رسمی رژیم که خبر آزاد شدن وی را گزارش داد، اتهام او را 'توهین به مقدسات اسلامی' عنوان کرد.

به نوشته مطبوعات حکومتی، دستگیری ابراهیم یزدی با مسئله منتظری و سخنان اخیر وی راجع به ولایت فقیه و رهبر جمهوری اسلامی، ارتباط پیدا کرده است. سخنانی که یزدی در یک جمع خصوصی اظهار داشته ظاهراً دلیلی برای این بازداشت بوده است. از طرف دیگر گفته شده است که ملاقات وی با منتظری (پیش از سخنرانی اعتراضی وی در ۲۳ آبان) که نیروهای امنیتی نیز از صحنه خروج او از منزل منتظری فیلمی تهیه کرده اند، دلیل این دستگیری، و احیاناً محاکمه آتی، است. رئیس قوه قضائیه رژیم، بعد از آزادی ابراهیم یزدی، در همین رابطه در ۷ دی اعلام داشت: 'این که بعضی از رسانه ها بیگانه با ایجاد جوسازی می گویند که وی زندانی شده است باید گفت که او زندانی نشده است، بلکه بنابه دلایل موجود که توهین به مقامات عالی در همه جای دنیا نیز جرم است، ایشان نیز همین کار را کرده است، اما وی چنین وانمود می کند که منظور نداشته است...'. طه هاشمی، نماینده قم در مجلس نیز در خصوص علت بازداشت وی گفت:

است که متن آن با نامه خوانده شده در مجلس تفاوت دارد، ضمن آن که مضمون آنها یکی است. همین ماهنامه، همچنین ضمن نقل بخش هایی از سخنان اعتراضی منتظری، به نقد اظهارات و اقدامات وی پرداخته است، این ماهنامه، طی خری کوتاه، به موضعگیری محمد خاتمی در مورد همین مسئله اشاره کرده و نوشته است: 'ریاست محترم جمهوری در آخرین جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی طی بحثی که منجر به صدور بیانیه ای در محکومیت اظهارات تحریک آمیز در قم شد، اظهار داشت: 'در ساده لوحی این فرد همین بس که فکر می کند با آدم هایی چون پیمان، یزدی و... می تواند کاری از پیش ببرد'. در ارتباط با بحث های درون دولت در مورد این مسئله نیز، 'کیهان هوایی' خبر داد که آقای خاتمی رئیس جمهوری در جلسه ای از ارتباط حجت الاسلام عبدالله نوری با فرد مخلوع از طرف امام ابراز ناخرسندی کرده است. در اواسط دی ماه، کتابی نیز زیر عنوان 'غائله منتظری' در ۱۹۲ صفحه انتشار یافت.

در اوایل دی ماه، دکتر حبیب اله پیمان نیز به 'مجمع قضایی' تهران احضار شد و مورد بازجویی قرار گرفت. ظاهراً علت این احضار، انتشار 'بدون مجوز' نشریه ای به نام 'گزیده اخبار' بوده است. این نشریه داخلی، از مدتها پیش، به وسیله پیمان و همفکران وی تهیه و در سطحی محدود توزیع می شده است

دچار هرج و مرج و غیره شدیم به دلیل آن است که به شکایات قبل مار سیدکی نشده و برای چنین حرکاتی معنی وجود ندارد و من هم این حرکات را تقبیح نمی کنم.

الله کرم و دارو دسته ی وی که اخیراً 'اتحادیه تشکیل های دانشجویان حزب الله' را هم به راه انداخته اند، در مورد 'انجمن های اسلامی' اظهار داشت: 'متأسفانه ما شاید گرایش انجمن های اسلامی تهران خصوصاً دانشگاه امیرکبیر و مشهد و شیراز و... به نهضت آزادی و جریانات روشنفکری هستیم و ما از روابط پنهانی اینها مطلع هستیم'.

وی در مورد 'آژانس مسافرتی هوایی' (توکاتور) و 'کسک' ۴۰ میلیونی به مسعود ده نمکی مدیر نشریه 'شلمچه'، پاسخ داد: 'کسی که می خواهد کار سیاسی بکند باید دارای آژانس و غیره هم باشد هیچ عیبی ندارد ولی ما اهل این برنامه ها نیستیم'. و در مورد 'موسسه کاوداری' حاجی بخشی (یکی دیگر از سردهسته های انصار حزب الله، گفت: 'ایشان در کرج کاوداری دارند و اصولاً شغل ایشان کاوداری است و هیچ عیبی هم ندارد... با ما کسانی هستیم که در جبهه ها خون دل خوردیم، زحمت کشیدیم، الان هم شما می بینید صد و پنجاه تا ناو آمریکایی در خلیج فارس هستند. فردا اگر قراره که جنگی در بگیرد ما هستیم البته با مجوز رهبری، خوب تو این شرایط کی حاضره دفاع کند... بنابراین این وصله ها به ما نمی چسبه و مطمئن باشید که تهمت هایی که به ما زدند در مورد من و آقای ده نمکی اگر واقعیت داشت ما را الان مثل فیل بلند کرده بودند!'

و شلمچه متضمن توهین به آقای خاتمی نبوده و ما بر آن مطالب اصرار داریم و برای تک تک آنها هم توضیح داریم... او در همین مورد، در برابر سؤال مجدد حاضران، باری دیگر اظهارنظر کرد که 'اینجانب به خاطر وحدت حریم را پس می گیرم و می گویم که گرایش ایشان از غرب غیرمقلدانه است'.

الله کرم در مورد آزادی در اسلام نیز گفت: 'ما در اسلام جمهوری نداریم ولی به خاطر رسیدن به یکسری اهداف اسلامی ناچار به قبول جمهوری اسلامی شده ایم'.

او درباره 'برخورد فیزیکی' با استادان دانشگاه ها اعلام داشت: 'ما طبق بند 'م' و 'د' وصیت نامه امام، هر کس که بخواهد برخلاف اسلام در دانشگاه سخن بگوید و موجب انحراف اندیشه دانشجویان شود ما بدون مراجعه به هیچ جایی با او برخورد می کنیم و او را اخراج خواهیم کرد... وی در پاسخ سؤالی در مورد 'دخالت سپاه و بسیج در انتخابات'، گفت: 'آیا این همه گفته می شود که سپاه در انتخابات دخالت نمود آیا ما با توپ و تانک به میدان آمدیم و با زور و سرنیزه به مردم گفتیم تو به فلانی رای بده! این چه استدلالی است؟ پس هر موقع ما با توپ و تانک و ابزار نظامی مان آمدیم آن وقت دخالت می شود'.

الله کرم راجع به مخالفت 'انصار حزب الله' با فیلم 'آدم برفی' و حمله آنان به سینما در اصفهان، با اشاره به موضوع فیلم و این که نمایش آن همزمان با 'کنفرانس سران اسلامی' بوده، گفت: 'ما اعلام می کنیم که در مقابل چنین فیلمی که مجوز قانونی هم دارد می توان اعتراض کرد و همچنین در مقابل قانون، البته نه با قانون شکنی بلکه از کانال قانونی، اگر در این بین

حرف های "الله کرم"

حسین الله کرم، از سر دسته های سرشناس 'انصار حزب الله' که دارای درجه 'سرتیپی' از سپاه پاسداران جمهوری اسلامی نیز است، در پایان یک جلسه سخنرانی در دانشگاه کیلان در اواخر آذرماه، در پاسخ برخی از سؤالات حاضران، حرف هایی بر زبان آورده که بخش هایی از آن را در اینجا می آوریم.

وی درباره گرایش های محمد خاتمی، رئیس جمهوری، گفت: 'ایشان به غرب گرایشات دارند که در این خصوص کسی ما را قانع نکرده و حمایت کنونی ما از ایشان فقط به خاطر تفضیذ مقام معظم رهبری می باشد و هنوز هم می گویم که مطالب (نشریات) لثارات

*** مردم را نداشت و بهترین فرصت برای زهرچشم گرفتن از مردم داستان جدید منتظری بود: منتظری را مهره سوخته می دانند و حمله را به وی آغاز کردند تا در پناه آن به دیگرانی که صحبت از امام و اگرها می کنند حمله نهایی را بزنند. اما آنچه در این دعوا و سرکوب های جدید می بایست مورد توجه قرار گیرد بی اعتباری هر چه بیشتر کل رژیم است و ماهی سال هاست از سر کنده شده است.

شرایط بحران جامعه که هر روز مسئله ای حاد بودن آن را به شکلی نشان می دهد نبود یک آلترناتیو انقلابی و دموکراتیک را هر چه بیشتر از پیش نشان می دهد. آلترناتیوی که بتواند با کسب اعتماد توده ها بساط هر چه ولی فقیه و ائمه حاکمیت ضد مردمی جمهوری اسلامی است در میهنمان برافکنند.

خبرهای کوتاه

* در حاشیه اجلاس سران کنفرانس اسلامی در تهران، گفته شد که امیر عبدالله ولیعهد عربستان، در دیدار با محمد خاتمی پیشنهاد کرده است که واسطه ی آشتی بین جمهوری اسلامی و آمریکا شود. وی طی ۴ روز اقامت در تهران، دوبار با خاتمی ملاقات کرد و در دومین دیدار یکساعت با وی به طور خصوصی صحبت کرد. یکی دیگر از موضوعات مورد بحث در این دیدارها، پیشنهاد جمهوری اسلامی برای افزایش سهمیه ایران در حج 'عمره' و 'تمتع' بوده که عربستان به این درخواست، پاسخ مثبتی نداده است.

* یکی از خبرنگاران ایتالیایی که برای تهیه خبر، در ارتباط با کنفرانس مذکور، به تهران سفر کرده بود، هنگام فیلم برداری در میدان تجریش، به وسیله مأموران انتظامی دستگیر و برای مدتی بازداشت شد. در جریان برگزاری این کنفرانس، حدود ۷۰ نفر خبرنگار و گزارشگر آمریکایی نیز در تهران حضور داشتند.

* 'طالبان' افغانستان به نماینده جمهوری اسلامی اجازه دادند تا با ۱۵ نفر از اسرای ایرانی که توسط نیروهای سازمان مذکور در جریان جنگ های داخلی این کشور به اسارت درآمده اند، دیدار کند. در اوایل دی ماه، سرکنسول رژیم در جلال آباد، با ایرانیان زندانی شده در قندهار ملاقات کرد و خواستار آزادی آنها شد. از سوی دیگر، 'طالبان' ضمن هشدار مجدد به جمهوری اسلامی در مورد عدم دخالت در امور افغانستان از آن خواستند تا ژنرال عبدالملک را (که به ایران پناهنده شده) به آنها تحویل بدهد.

* در هفته های اخیر، برخی از خبرگزاری ها و مطبوعات خارجی، یکبار دیگر از این که جمهوری اسلامی اقدام به اجرای فتوای خمینی در مورد قتل سلمان رشدی نخواهند کرد، خبر دادند. از جمله روزنامه انگلیسی 'ایندی پندنت' از قول عطااله مهاجرانی نوشت که رژیم حاضر است تعهد کتبی بسپارد که خود درصدد ترور سلمان رشدی بر نخواهد آمد. سلمان رشدی در برابر انتشار چنین خبرهایی گفته است که مدت زمان زیادی لازم است تا صحت و سقم چنین گفته هایی معلوم شود. تاکنون چند بار از سوی برخی مقامات رژیم حرف هایی در مورد عدم اقدام به ترور سلمان رشدی انتشار یافته که بعداً از طرف خامنه ای و یا سایر مسئولان حکومتی عکس آنها اظهار شده است.

* اظهار شغف و شادمانی و رقص و پایکوبی مردم در پی اعلام پیروزی تیم ملی فوتبال ایران و امکان حضور آن در 'جام جهانی'، که ابعاد بسیار گسترده ای داشته است، همه جریانات و جناح های جمهوری اسلامی را آشفته و هراسان کرده است. علاوه بر جناح 'رسالتی ها' و نشریات 'کجهان' و 'صبح' و... که به انتقاد از آن

پرداخته اند، محتشمی، از گردانندگان جناح 'خط امامی' ها نیز، طی یک سخنرانی، با اشاره به این که 'چه صحنه های ناهنجاری در سطح شهر تهران و حتی شهرهای مذهبی مانند قم رخ داد... آن را نتیجه سیاست های فرهنگی در چند سال اخیر'، یعنی سیاست های دوره رفسنجانی، قلمداد کرده و از آن انتقاد کرد. از سوی دیگر، از هم اکنون در بین ارکان های امنیتی و انتظامی رژیم، تدارک وسیعی به منظور تلاش برای جلوگیری از بروز چنین 'صحنه هایی'، خصوصاً در شب چهارشنبه سوری، انجام می گیرد. در حالی که گروه های زیادی از مردم، به ویژه جوانان، برای برگزاری گسترده مراسم جشن و شادی چهارشنبه سوری خودشان را آماده می کنند.

* به دنبال تشدید اختلافات بین مسئولان ورزشی جمهوری اسلامی در مورد عملکرد تیم فوتبال، که منجر به تعویض سرمربی تیم گردید، در اوایل دی ماه، داریوش مصطفوی، رئیس فدراسیون فوتبال نیز برکنار و به جای وی محسن صفایی فراهانی منصوب شد. صفایی فراهانی، رئیس ستاد انتخاباتی خاتمی در تهران در جریان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و سابقاً از مسئولان شرکت 'توانیر' (وزارت نیرو) بوده است. به گزارش مطبوعات دولتی، رئیس جدید فدراسیون فوتبال، فاقد تجربه در امور ورزشی و ناآشنا به مشکلات ورزشکاران در ایران است.

* 'جامعه اهل سنت ایران'، با انتشار بیانیه جدیدی، نسبت به ادامه ی آزار و اذیت اهل سنت توسط رژیم اسلامی حاکم اعتراض کرده است. در این بیانیه از قتل مولوی یارمحمد کهرآه ای، مدیر مدرسه مذهبی، سوو قصد به جان مولوی ولی محمد ارزانش (ترکمن ایرانی که پناهنده و مقیم عشق آباد است) و ناپدید شدن مولوی نظام الدین روانیون سخن به میان آمده است.

* مرتضی الویری، دبیر 'شورای عالی مناطق آزاد'، در یک گفتگوی مطبوعاتی، اظهار داشت که 'در حال حاضر ۲/۵ میلیون تا ۳ میلیون نفر بیکار در کشور وجود دارند'. وی با اشاره به این که ایجاد اشتغال مستلزم سرمایه گذاری است گفت: 'بر مبنای یک محاسبه، سال گذشته به طور متوسط برای ایجاد هر فرصت شغلی، ۱۲ میلیون تومان صرف شده است'. قابل توجه است که آمار رسمی بیکاری هنوز هم حدود ۱/۵ میلیون نفر اعلام می گردد، در حالی که تعداد واقعی بیکاران نه فقط از این رقم بلکه از ۳ میلیون نفر هم بیشتر است.

* طبق تصمیم هیات وزیران، از سوم دی ماه به بعد، نرخ سود بازرگانی بخش بزرگی از کالاهای وارداتی کشور افزایش یافت و به طور متوسط از ۴/۲ درصد به ۱۰ درصد رسید. این تصمیم، بی تردید، موجب تشدید گرانی در کشور خواهد شد. وزیر بازرگانی

عمده ترین هدف دولت از این افزایش را 'حمایت از تولید داخلی' اعلام کرد، در صورتی که براساس واقعیات موجود، این اقدام اساساً به منظور افزایش درآمدهای دولت و تامین هزینه هایی که هم اکنون به دلیل کسری شدید در بودجه جاری - دولت قادر به پرداخت آنها نیست، انجام گرفته است.

* محمد خاتمی، در نخستین سفر خارجی خود بعد از احراز ریاست جمهوری، در راس هیاتی سیاسی و اقتصادی برای سفر دو روزه ای به جمهوری ترکمنستان رفت. در این سفر وی به اتفاق صفرمراد نیازوف طرح های انتقال گاز ترکمنستان به ایران (با هزینه ای معادل ۱۹۲ میلیون دلار) و طرح مخابراتی فیبرنوری میان دو کشور را افتتاح کردند. ظرفیت اولیه خط لوله گاز روزانه تا ۵ تا ۶ میلیون متر مکعب (در صورت تکمیل و توسعه در آینده، حدود ۲۰ میلیون متر مکعب یعنی معادل یک دهم مصرف ایران) اعلام شده است. پیش از سفر خاتمی به ترکمنستان، نخست وزیر ترکیه همان این کشور بوده است. در مذاکرات سه جانبه ای که میان وزرای نفت سه کشور پیرامون طرح خط لوله انتقال گاز ترکمنستان به ترکیه از طریق ایران (که هزینه آن حدود ۴ میلیارد دلار برآورد شده) صورت گرفت، توافق نهایی حاصل نگردید.

* روزنامه سلام که در حوادث اخیر نمایندگی اش در اصفهان مورد حمله انصار حزب الله قرار گرفت درقبال حرکت های اخیر تنها در قسمت 'الو سلام' اشاراتی را از سوی خوانندگان منتشر ساخت: - باید مردم هشیار باشند چرا که در ایام تبلیغات انتخاباتی بعضی از افراد می گفتند اگر غیر از کاندیدای مورد تایید جامعه مدرسین و روحانیت مبارز تهران رای بیاورد امنیت کشور را نمی شود تضمین کرد و این تهدیدها را این روزها در لابه لای حوادث جاری نباید از نظر دور داشت.

... با این آزادی عملی که یک گروه چند نفری پیدا کرده اند و برای سیاست و اقتصاد و فرهنگ و دانشگاه و خلاصه همه چیز نسخه می پیچند نمی دانم دیگر کسی رویش می شود از مشارکت مردم در ساختن جامعه مدنی و صدور انقلاب اسلامی صحبت کند. اگر وضع به همین صورت ادامه پیدا کند افغانستان هم از ما پیشی می گیرد.

... این چه رسمی است که در جامعه ما باب شده که اصولاً وقتی کسی حرفی می زند بدون اینکه ما بدانیم آن حرف چیست و در چه موردی بوده از ما می خواهند به خیابان ها بریزیم و علیه سخنانی که نمی دانیم چه بوده شعار دهیم.

... در راهپیمایی الشتر در رابطه با بیعت با رهبری از سر دادن شعار خاتمی پاینده بساد جلوگیری بعمل آوردند.

* محمد یزدی رئیس قوه قضائیه اخیراً رحیمی استاندار سابق کردستان را به عنوان مشاور خود در قوه قضائیه انتخاب نمود. رحیمی فردیست که به خاطر

کردند، سپس با استفاده از این موقعیت به هوس های دیگرشان می رسیدند... جرم این افراد انتقال و پخش مواد مخدر به دست آمده از قاچاقچیان در بین جوانان بود...

به حکم دادگاه شرع، فردی که در جریان یک نزاع با پاشیدن اسید چشم همکارش را کور کرده، محکوم به قصاص شده است. چشم وی نیز، به عنوان قصاص، باید کور شود. به گزارش یکی از روزنامه ها تاکنون هیچ پزشکی حاضر نشده است که چشم آن محکوم را کور نماید.

خبر دروغ "قاضی" شدن زنان در جمهوری اسلامی

مطبوعات جمهوری اسلامی و به نقل از آنها برخی خبرگزاری های بین المللی تحت این عنوان که برای اولین بار در ایران چهار زن قاضی دادگاه شدند، به مصاحبه ی رئیس دادگستری شهرستان های ری با خبرگزاری جمهوری اسلامی اشاره کردند. او در این مصاحبه مدعی شده است که برای تسریع در رسیدگی به پرونده های شعب دادگستری و احقاقی به موقع حق مردم، ده قاضی در هفته جاری به مجموع قضات دادگستری ری اضافه شدند که چهار تن آنان زن هستند.

این خبر صحت ندارد و چهار نفر مذکور، به هیچ عنوان 'قاضی' منصوب نشده اند. این ها سمت 'مشاور' قضایی را دارند که این امر نیز در جمهوری اسلامی تازگی ندارد. طبق قوانین موجود جمهوری اسلامی، زنان حق قضاوت ندارند.

خانم شیرین عبادی وکیل دادگستری در ارتباط با این خبر طی مصاحبه ای با رادیوی فرانسه اعلام داشت برخلاف تیرهایی که روزنامه ها در این مورد زده اند نقشی که برای این چهار 'قاضی' تعیین شده است خلاصه می شود در آماده کردن پرونده برای صدور حکم نهایی که همچنان در صلاحیت یک مرد قرار دارد.

تظاهرات در کوی دانشگاه

روز یکشنبه ۱۴ دی حدود دوهزار نفر از دانشجویان در خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به عدم رسیدگی به خواسته های صنفی شان دست به تظاهرات زدند. ماموران انتظامی به مقابله با دانشجویان پرداخته و باخسختی درصد متفاوتی آن ها برآمدند. دانشجویان با شعار 'مرگ بر استبداد' به مقابله برخاستند. در اثر این درگیری هاشیسه های خوابگاه شکسته شد و عده ای از دانشجویان دستگیر شدند که از سر نوشت آنها خبری در دست نیست.

موادی که مورد استفاده اقشار ممتاز جامعه است معرفی و اقدام خود را در راستای منافع اقشار کم درآمد جامعه اعلام نموده اند. واقعیت آنست که مواد سوختی یکی از مواد مصرفی مورد نیاز و حیاتی مردم است. علاوه بر این، افزایش بهای سوخت، بطور مستقیم وارد هزینه تولیدات شده و به افزایش بهای محصولات و خدمات می انجامد. این اقدام رژیم، در اوضاع نابسامان اقتصادی و تورم قیمت ها اجحاف دیگری است که به زندگی توده های وسیع مردم اعمال می شود.

اما بدتر از این همه، روش رژیم اسلامی و دولت خاتمی در پیشبرد سیاست فوق الذکر است. مقامات رژیم اسلامی با توسل به دروغ و فریب، علیرغم تمامی ادعاهای خود، این سیاست را که توصیه صندوق بین المللی پول است، تحت پوشش ها و توجیحات ساختگی عملی می سازند. در گزارش صندوق بین المللی پول که در ۱۸ شهریور ۷۶ در نیویورک منتشر شده است در رابطه با ایران از جمله این موضوع که کاستن از شکاف بین تفاوت قیمت های بین المللی و داخلی انرژی و کنترل هزینه های عمومی نیز موجب تقویت موضع مالی می شود، تذکر داده شده است. (اخبار اقتصاد - ۲۰ شهریور ۷۶).

بعلاوه این سیاست دولت خاتمی آشکارا نشان می دهد که این دولت در عرصه سیاست اقتصادی دنباله سیاست ضد مردمی هاشمی رفسنجانی تحت عنوان تعدیل اقتصادی را گرفته و آن را ادامه می دهد.

جنایت و مکافات اسلامی

به نوشته روزنامه 'سلام'، در سوم آبان گذشته ۳ زن و ۳ مرد در شهر ساری 'سنگسار' شدند. در خیر این روزنامه، اسامی سنگسار شدگان و 'جرایم' آنها 'فساد و فحشا' و 'زنای محصنه' نوشته شده و هیچ توضیح دیگری نیامده بود. اما درج نامه ای از یکی از خوانندگان در همین روزنامه (۲۹ آذر) گوشه ای از ماجراهای دهشتناک و فاجعه باری را که زیر حاکمیت جمهوری اسلامی اتفاق افتاده و می افتد، برملا کرد. در این نامه آمده بود:

'... در پاسگاه خزرآباد ساری ۳ نفر مرد و ۳ نفر زن به حکم دادگاه بدون اعلام قبلی و دور از چشم جماعت نزدیک به دریا، سنگسار شدند. در مراسم سنگسار، حاکم شرع، شرم داشت که حتی جریشان را بخواند و از آن طفره رفت، فقط نام ها خوانده شد که از آن میان نام های ... و ... توجه حاضران را به خود جلب کرد. آنها کسی نبودند جز رئیس اداره مبارزه با مواد مخدر و رئیس اداره مبارزه با مفاسد اجتماعی، به راستی چرا محاکمه آنها به دور از هیاهو، پشت درهای بسته صورت گرفت؟ طبقه دستگیری آنها و جریشان چه بود؟ آخر چرا ... گوشه ای کوچک از کارهای این ناسردان که دهان به دهان می گردد این است که با قراردادن مواد مخدر در منزل بعضی از افراد آنان را متهم، زندانی و محکوم می

تقلبات انتخاباتی به نفع ناطق نوری در استان کردستان از مقام استانداری برکنار شده بود.

در جریان محاکمه شهردار سابق منطقه ۱۶ تعدادی از افراد خانواده وی در راهروی مجتمع قضایی با پخش اعلامیه علیه مسئولین قضایی دست به حمایت از وی زدند. این تجمع مورد حمله مامورین انتظامی قرار گرفت و درگیری بین آنها به بیرون ساختمان کشیده شد. مهمنی شهردار سابق در دادگاه اعلام داشت که محاکمه امروز من به خاطر ۲۰ میلیارد ریال است که برای مستضعفین خرج کردم و در مقابل سؤال رئیس دادگاه که به نظر شما چه مبلغی قابل توجه است که ما همان را مورد بررسی قرار دهیم؟ او با طعنه پاسخ داد: مبلغ ۱۲۳ میلیارد تومان.

بهرزاد نبوی در پاسخ به اتهاماتی که حسین ا. الله کرم نسبت به وی کرده است با تیرت پاسخ به 'سرتیپ ا. الله کرم' به دفاع از خود برخاسته است. ا. الله کرم رهبر انصار حزب اله اخیرا افشاکری ها را آغاز کرده که بخشا مربوط به بهزاد نبوی بوده است:

... احمد رضا خادم یکی از بستگان کرباسچی که مدرک دیپلم با معدل ۱۰ دارد به خاطر تخلفاتی که داشته به لندن فرار کرده و اکنون به عنوان نماینده وزارت نفت با حقوق ماهیانه بیش از ۲ میلیون تومان در لندن کار می کند. چگونگی به یک فراری که مکالمه عادی زبان خارجی را نمی داند در شرکت کالا ماهیانه ۳ هزار پوند حقوق می دهند. جاسی (رئیس دانشکاه آزاد) برای مقابله با تهاجم فرهنگی در دانشکاه آزاد اسلامی مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان از دولت پول گرفته و با این پول روزنامه آفرینش را منتشر می کند...

در مراسم تودیع غرضی ۲۵ میلیون تومان خرج شده است...

وزارت نیرو ۵ میلیارد دلار تجهیزات نیروگاهی که مطابق استاندارد نبود از چین خریداری کرده است. ۳۰٪ یک شرکت به نام 'منکو' متعلق به کانادایی ها و ۷۰٪ متعلق به بعضی از مدعیان طرفداری از خط امام می باشد. بهزاد نبوی در شرکت دیگری که پروژه های سدسازی آن را شرکت منکو انجام می دهد ماهیانه ۱۰ هزار دلار حقوق می گیرد...

بهرزاد نبوی در پاسخ به وی عنوان داشته که بنده سهام دار شرکت کانادایی 'مونکو' نیستم و سهامداران این شرکت سازمان برق ایران با ۳۱/۶۷٪ و شرکت متیابا ۳۴/۰۳٪ می باشد. بعنوان نماینده شرکت منیا هرگز ماهیانه حقوق ۱۰ هزار دلار نگرفته ام بلکه من کارمند نیمه وقت این شرکت هستم و بابت کارم حق الزحمه ریالی می گیرم که فیش های آن موجود است و...

افزایش بهای سوخت نسخه جدید صندوق بین المللی پول

مقامات نفتی رژیم اسلامی و بطور مشخص وزیر نفت دولت خاتمی از افزایش قیمت سوخت در آینده ای نزدیک خبر می دهند. آنها عوامفریبانه سوخت را از

انتخابات دوم خرداد ، شعارهای تاکتیکی و وظائف ما

اشاره : مطلب زیر در چارچوب مباحث
کنگره از جانب کمیته مرکزی سازمان تهیه و
ارائه شده است

۱- مقدمه

ناشناخته ، حداقل کمتر شناخته و لذا ، بعد از بروز خود ، برای بسیاری ناباورانه و سردرگم کننده بود .

مهم ترین وجوه تغییرات بعد از دوم خرداد را می توان در یک جمله خلاصه کرد : آگاهی مردم جامعه ما ، به نیروی متحد خویش و امکانات جدید استفاده از این نیرو .

تا قبل از این انتخابات ، کسی تصور آن را نمی کرد که مردم می توانند چنین و به مسالمت ، متحدان و در مقیاس میلیونی ، اعتراض خود را بیان کنند و بساط حکومتیان را درهم بریزند . تصور غالب ، بر این بود که مجاری چنین بیانی ، در چنین مقیاسی بسته است و لاجرم با حضور همیشگی استبداد سیاسی ، چنین امکانی ، فقط در خیزش های همگانی و نظیر آن که قادر به شکافتن سد سرکوب باشند ، فرصت بروز پیدا می کند . اما در دوم خرداد شکاف در بین حکومتگران و اختلاف آنها بر سر تقسیم قدرت و چگونگی اعمال این قدرت ، امکانی را برای اولین بار در جامعه ما ، برای مردم ایجاد کرد که در زیر سرنیزه دیکتاتوری نیز ، با مسالمت و بدون هیچ تلفاتی با قدرت حریف خود را زدند . ستون رژیم را با استفاده از ابزار انتخاباتی که تحت کنترل خود رژیم بود ، به لرزه درآوردند . درعین حال مردم کشور ما با این اقدام خود نشان دادند که از هر وسیله ای ، حتی انتخابات ضددمکراتیک رژیم نیز قادرند استفاده کنند و بر خواست های خود پای فشارند . این تجربه روشن است که راه کشف امکانات عملی دیگر را هموار ساخت . استفاده از بوروکراتیک ترین انتخابات ، قانونمندی دیگری را به مردم کشور ما در مبارزاتشان آموخت . قانونمندی استفاده از امکانات قانونی و ممکن در نفی بساط یک حکومت بی قانون .

اما درس مهم این انتخابات ، نه انتخاب یا عدم انتخاب این یا آن کاندیدا ، بلکه قبل از همه پافشاری مردم بر حق انتخاب خود بود و انتخاب خاتمی ، علیرغم ایقان اکثریت حکومتگران و در راس آنها ولی فقیه و روحانیت پشتیبان او ، بر ریاست مسجل رقیب او ، بیش از همه و در عمق خود ، تاکید بر جمهوریت در مقابل ولایت بود ، تاکید بر حضور جمهور مردم به عنوان منشا هر قدرتی ، در مقابل هر مقامی بود که حقانیتی جز انتخاب مردم ، بر خود قائل است . از جمله بالاترین موقعیت در حکومت اسلامی ، ولایت مطلقه فقیه که مشروعیت خود را نه از انتخاب مردم ، بلکه از خصلت مذهبی حکومت می گیرد و در عمل ، حامل تمامی حقوق حاکمیت بر مردم ، فارغ از اراده این مردم در انتخاب یا عزل خویش است . نتیجه این انتخابات ، آشکارتر شدن تضاد جمهوریت با اسلامیت و سبیل آن ولایت فقیه بود . تضاد انتخاب با انتصاب ، تضاد مردمی که بر حق انتخاب خود به هر نحو ممکن پای می فشارند و نیروئی که با تکیه بر ابزارهای حکومت ، از به رسمیت شناختن چنین حقی ظفره می رود و اراده خود را با استفاده از قهر و سرکوب پیش می برد .

در پرتو دوم خرداد ، این دیگر نه گروه های معین اجتماعی مثل روشنفکران ، که همه جامعه است که بر حق خویش در آزادی انتخاب مسیر حرکت خود پای می فشارد . جوانان در جستجوی آینده بهتر و در جامعه ای دیگر و فارغ از قید و بند های قرون وسطانی جمهوری اسلامی اند . زنان در تلاش رهائی از کابوس تبدیل شدن به انسان های درجه دو و فاقد حقوق اجتماعی هستند . کارگران و زحمتکشان جامعه در جستجوی حداقل امنیت شغلی و تامین معاش خود هستند و همه اینها در وجود جمهوری اسلامی ، سدی را در برابر خود می بینند که می باید نه منتظر فقط شکستن این سد ، که مرتفع نمودن این سد از طریق تغییر در موقعیت اجتماعی خود ، ایجاد کانون های قدرت خود برای بلعیدن این سد و سدهای نظیر آن در آینده باشند . تجربه جمهوری اسلامی ، نشان داد که فقط برانداختن دولت مآواری مردم ، الزاما به

شعارها ، انعکاس ارزیابی ها از شرایط معین سیاسی و وظائف ، پاسخ ضرور به الزامات پیشرفت جنبش در چنین شرایطی هستند . هیچ نیروی جدی قادر نیست بدون ارزیابی روشن ، شعار مشخص اتخاذ کند و وظیفه ای جدی در پیش روی خود قرار دهد . درعین حال ارزیابی ها در سیاست مشروط و نسبی هستند ، چراکه شرایط اجتماعی ثابت و پایدار نیست . بنابراین وظائف دائمی مشخص ، وجود خارجی ندارد . هر شعاری ، با تغییر در شرایط ناظر بر آن ، اهمیت و اولویت خود را از دست می دهد و شعارها و متناسب با آن ها ، وظائف دیگری مطرح می شوند . از این رو هیچ شعاری که حقانیت خود را مرهون شرایط معین سیاسی است ، دارای خصلت ازلی و ابدی نیست . با این وجود ، در سیاست ، دو نوع از شعارها را می توان مشخص ساخت :

۱) شعارهایی که ناظر بر تحولات روزمره و خواست های بلاواسطه سیاسی هستند .

۲) شعارهایی که ناظر بر اهداف درازمدت و مرحله ای و بیانگر خواست تغییرات بنیادی در شرایط هستند .

شعارهای نوع اول ، هدف تغییرات تدریجی را در بطن خود دارند ، پرچم مبارزات جاری مردم ، برای تحقق مطالبات حیاتی شان هستند و اصولا از دل چنین مبارزه ای و برای سمت و سوی یافتن و تمرکز نیرو در پیشبرد آن زاده می شوند ، در حالی که شعارهای نوع دوم ، خصلتی دیگر و بیشتر از همه به نهانی شدن مبارزات جاری و بر تعیین تکلیف قطعی با یک شرایط مورد مناقشه و تغییر بنیادی در آن دلالت دارند . این دو نوع از شعارها ، درعین آن که در ارتباط معین یا همدیگر قرار دارند و هدف واحدی را دنبال می کنند ، از چند جهت با هم متفاوت و اساسا غیرقابل تعویض اند . مهم ترین تمایز آنها در این واقعیت نهفته است . اولی تغییر در چارچوب شرایط حاضر را مورد هدف قرار می دهد ، دومی گذار به شرایط دیگری را نوید می دهد که درعمل می تواند فقط بر بستر نفی شرایط موجود عملی شود .

روشن است که دیوار چین بین این دو نوع از شعارها وجود ندارد . گاه حلقه ای از شعارهای روزمره و مثبت ، جاده صاف کن تحقق شعار استراتژیک هستند و گاه شعارها و یا شعاری واسط در شرایط استثنائی ، مسیر تحول بنیادی را هموار می کند . اما بزرگترین اشتباه در سیاست ، عدم تفکیک بین این دو دسته از شعارها و جایگزینی یکی بر جایگاه دیگری است . تبدیل تاکتیک به استراتژی ، به همان اندازه برای یک جنبش مهلک است که تبدیل استراتژی به تاکتیک و خطرناک تر از همه عدم تفکیک بین این دو . دقت در تعیین شعارها ، نشانه حساسیت یک جنبش سیاسی و احساس مسئولیت جدی درقبال تحولات جاری و بسی تفاوتی و لاقیدی در تعیین شعارها ، بیان عدم حساسیت و اعلام بی وظیفگی درقبال جامعه و مردم است .

۲- ما در چه شرایطی قرار داریم ؟

بر هیچ کس پوشیده نیست که با حادشدن دوم خرداد ، ما در شرایط متفاوتی از قبل از انتخابات ریاست جمهوری رژیم قرار داریم . آنچه که اتفاق افتاده است ، فقط خارج از حد انتظار ، نه فقط رژیم و اپوزیسیون که خود مردم نیز نیست ، بلکه فراتر از آن ، اعلام ورود به مرحله دیگری از مبارزات مردم است ، که فقط حاصل آن روز نبود . بلکه دوم خرداد بیان عملی تحرک دیگری است که در بطن جامعه و در طول سال های حاکمیت جمهوری اسلامی شکل گرفته ، دینامیسم خاص خود را پیدا کرده است و در فرصت دوم خرداد ، قدرت خود را به نمایش گذاشته است . شرایطی که در ارزیابی های جنبش سیاسی ،

انقلابات اجتماعی، امکانات نادر تاریخی و نیازمند فراهم آمدن شرایط خاص خود هستند. اما رفرفر ما، لازمه زندگی روزمره اجتماعی و در عمل وسایل ایجاد چنین شرایطی و در خدمت رشد جامعه و جاده صاف کن آن هستند.

قدرت یک جامعه آزاد نه در تعویض در بالا و جایگزینی حکومتی بدتر یا بهتر، بلکه در تحکیم آزادی ها و مرزهای قدرت در شالوده آن است و این امکانبذیر نیست، مگر از طریق تغییر معادله قدرت به نفع مردم از طریق نهادهای میری از نفوذ قدرت دولت و موازی با دولت، که در جریان مبارزه با قدرقدرتی دولت، سربرآورده، متحول شده، موقعیت تثبیت شده ای پیدا می کنند و به مشابه فاکتورهای تعیین کننده در مدنیت اجتماعی عمل می کنند. دیکتاتوری ها، به حضور چنین عواملی، کردن نمی نهند، اما در توازن قوای اجتماعی مجبور بر برسیت شاختن آنها می شوند. ما نه فقط شعار تحقق چنین رفرمهایی در جامعه را باید مطرح کنیم، بلکه با تمام قوا از عملی شدن آنها نیز باید دفاع نمائیم.

اما همانطور که اشاره کردیم، مبارزه برای تحقق شعارهای بلاواسطه نیز، یک مبارزه کلی نیست و همه شعارها در این زمینه، دارای اهمیت یکسان و یا ثابتی نیستند. در شرایطی یک شعار معین اهمیت و اولویت پیدا می کند، در شرایط متفاوت دیگر، شعار دیگری، آنچه که در این زمینه، امروز در جامعه ما از اهمیت و اولویت برخوردار است و محتوای همه این قبیل شعارها در صحنه های مختلف زندگی اجتماعی را تعیین می کند. تضاد بین جمهوریت و ولایت، در نتیجه تضاد بین حق انتخاب مردم، با نفی این حق از طرف حکومت و ارجحیت انتصاب از بالا تا پائین است. همه شعارهای تاکتیکی ما، در عرصه های مختلف باید متوجه این مضمون و خواست حق انتخاب مردم در تمامی سطوح جامعه و تحقق خود حکومتی آنان باشد.

بدون شک تضاد بین جمهوریت و ولایت، در جمهوری اسلامی امر جدیدی نیست. این تضاد از همان بدو موجودیت این رژیم، وجود داشته و ذاتی آن است. اما آنچه که پرداختن به این مساله و طرح شعارهای مشخص در مبارزه بین خواست جمهوریت و دفاع رژیم از ولایت را، بعد از حادثه دوم خرداد، ضروری ساخته است. تاکید یکپارچه مردم بر تفوق بخشیدن به جمهوریت، برای مقابله با ولایت است. این تضاد فقط در بالا نیست که به صراحت خود را نشان می دهد، بلکه در تمامی سطوح جامعه، از محله تا کل کشور، سیستم انتصابی حاکم، حسی و حاضر است. مردم نه فقط در سطح کشور، که از همان محله تا کل کشور خواستار تغییر این سیستم اند. اما نقطه محوری حمله امروز، متوجه ولایت فقیه، سرمنشا تمامی مقامات غیرانتخابی است. تا جایی که در صفوف خود رژیم نیز، موجب شکاف شده است و شعار ما امروز باید الغای ولایت فقیه و به رسمیت شناختن حق انتخاب مردم باشد. این شعار نه در مغایرت با شعار استراتژیک ما و هدف سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه حلقه ای برای رسیدن به چنین آماجی و ایجاد امکان تحقق آن است.

کمک های مالی رسیده

سیمین - آلمان	۱۰۰ مارک
اسفندیار - هلند	۱۰۰ مارک
هواداران سازمان - سوئیس	۲۰۰ فرانک سوئیس
هواداران سازمان - سوئیس	۱۵۰ فرانک سوئیس
آتسا - سوئیس	۱۵۰ فرانک سوئیس

کمک مالی

هزینه چاپ این شماره " اتحاد کار " به وسیله ر. همایون تامین شده

است.

قدرت منتخب مردم و پاسخگو به مردم منجر نمی شود و مردم به ابزارهای دیگری در کنار دولت و ورای هر دولتی نیازمندند که مهار نه فقط دولت، که کلا قدرت در جامعه را امکانبذیر و هر حاکمیتی را مشروط می سازد. این ابزارها، فارغ از قدرت حاکم، تضمینی در برابر هر قدرتی هستند و از درون جامعه و در مسیر تحول آن شکل گرفته، بر بستر نیازهای اقشار و طبقات جامعه و برای تنظیم مناسبات اجتماعی سر بر می آورند، نهادهای یک جامعه متمدن را تشکیل می دهند و تضمینی برای آزادی آن هستند. مبارزه برای ایجاد چنین نهادهایی طی سالهای اخیر، پیگیری مطالبات گروه های اجتماعی در جمهوری اسلامی و واکنش شدید رژیم در قبال آنها، بخصوص در مورد نویسندگان، مسیری بود که به انتخابات اخیر منجر شد و اهمیت و جدیت ایجاد نهادهای جامعه مدنی در ایران را، فارغ از مقاومت جمهوری اسلامی نشان داد و کیفیت و ظرفیت رشد جنبش مردمی در این عرصه را برملا ساخت.

۳- شعارهای ما چه باید باشند؟ وظائف ما کدام اند؟

ارزیابی از شرایط بعد از دوم خرداد، نگاه دیگری به شعارهای ما را ضروری می سازد. شکی نیست که ما هیچگاه، مبارزه برای مطالبات روزمره مردم و نقش آن در تغییر شرایط به نفع مردم را انکار نکرده ایم ولی از امکانبذیری آن نیز، دفاع نکرده ایم. محور اصلی سیاست های ما، بیشتر نه شعارهای تاکتیکی ما، که قبل از همه، ناظر بر مبارزات جاری مردم است، بلکه جهت گیری استراتژیک ما در برخورد با جمهوری اسلامی و شعار سرنگونی آن بوده است. دفاع از آزادی ها در جمهوری اسلامی، از جمله آزادی بیان، تشکل، فقط شعارهای کلی برای سازمان ما نبوده اند. ما مبارزه برای تحقق این شعارها را وجه عملی حضور مبارزات مردم می دانیم، ما از حق کارگران برای تشکیل اتحادیه خود، از حق نویسندگان برای ایجاد کانون صنفی خویش، از آزادی زندانیان سیاسی و حق فعالیت آزاد سیاسی در ایران، درک دیگری جز آنچه که از این شعارها مستفاد می شود، نداریم. ولی در عین حال تاکید هم بر ضرورت عملی نمودن این شعارها، حتی با وجود جمهوری اسلامی نکرده ایم و از این نقطه نظر نیز، مرز صریحی با جریاناتی که تحقق هرگونه شعاری در این زمینه را به فردای بعد از جمهوری اسلامی، حواله می دهند نداشته ایم. خود چربش وجه نفی در سیاست ائتلافی ما بر وجوه اثباتی در نقاط اشتراک ما با دیگر نیروها، بازتاب نه فقط این عدم صراحت حتی سنگین تر شدن وزنه کفه بی توجهی ما در این عرصه است.

از این رو امروز ما نه به ابداع شعارهای جدید، که به تصریح شعارها، تدقیق و تفکیک آنها، بر اساس جایگاهشان در خط مشی سیاسی مان نیازمند هستیم.

شکی نیست که ما وجود جمهوری اسلامی را، در تناقض با هر نوع دموکراسی و اصولا جامعه دمکراتیک می دانیم. از این رو نیز در استراتژی سیاسی خود، براندازی آن را شرط گذار جامعه به دموکراسی تلقی می کنیم. اما به هیچ وجه این تلقی به مفهوم آن نیست که جامعه دمکراتیک یک شبه و بعد از صدور فرمان عزل حکومت اسلامی سربرمی آورد، پایه های چنین جامعه ای در بطن استبداد جمهوری اسلامی و در مبارزه با آن و در نفی آن شکل می گیرند، نهادینه شده، بنیان های یک تحول دمکراتیک را می سازند. از این رو نیز شعارهای ما، در زمینه درخواست های عاجل جنبش مردم، که اهم آن را خودسازمانی مردم، در تمام عرصه های زندگی جامعه تشکیل می دهد و هدف آن، دستیابی به بهبود در زندگی روزمره در زمینه های مختلف است، قبل از همه شعارهای مثبت و قابل تحقق هستند، بدون آن که مستقیما به نفی متصل باشند. تحقق این شعارها رفرفر در چارچوب موجود، بهبود وضعیت مردم در این یا آن عرصه معین است. ما صراحتا بر این اعتقاد خود پای می فشاریم که چنین امکانی را نه فقط منتفی نمی دانیم، بلکه برای آن مبارزه می کنیم.

مبارزه برای رفرفر ما، نه فقط مغایرتی با خواست تغییرات انقلابی و بنیادی در جامعه ندارد، بلکه تنها مسیر ممکن برای رسیدن به چنین تغییراتی است.

درباره وظائف ما

مصطفی مدنی

شناخته می‌شود! اینجاست که مارکسیسم و اندیشه‌های سوسیالیستی در روش و نظر به اجبارایدئولوژی‌زده می‌شود. تعصب و اصول‌گرایی ضرورت می‌افتد و هر نظر انتقادی به حکم انحرافی بودن محک می‌خورد. تردید نباید داشت که در بهینه این فکر راه برای اندیشیدن، تردید کردن و راه جستن مسدود می‌ماند. انفاس و همیاری و اتحاد که لازمه رشد است جای خود را به دشمنی و کینه و خصومت می‌دهد و اعمال زور و تصفیه و خشونت عمومیت می‌یابد.

حزب سیاسی چپ که در این نگاه هژمونی را به قدرت گره زده است، فقط به بسیج نیرو می‌اندیشد و آگاهی اجتماعی را تنها در رابطه جذب شدن یا نشدن به چنین حزبی می‌فهمد! لذا بجای این که به آگاهی عمومی نیاز داشته باشد، محتاج تابعیت و فرمانبرداری است. بهمین دلیل وقتی در جایگاه دولت قرار می‌گیرد، مدهش‌ترین نوع دمکراسی را برپا می‌دارد و آنگاه که در موقعیت اپوزیسیون است، دولت‌مداری را در تشکیلات و یا سنت کردن سائترالیزم‌ترین می‌کند.

۲- دید نسبت به رفرم

در نگرش چپ سنتی نه فقط آگاهی عمومی بی‌اهمیت انگاشته می‌شود، که مهتر از آن هر گونه رفرم و تغییرات تدریجی در زندگی مردم، اگر فریبنده و مخمل انقلاب تلقی نشود که منی شود، تهی از هرگونه ارزش است و توجه کسی را برنمی‌انگیزد.

این چپ همیشه و تنها گوش بزننگ بحران است و موقعیت و وظیفه خویش را همواره با بحران و اغتشاش تعریف می‌کند. موجم که آسودگی ما عدم ماست. وقتی بحران نباشد بی‌وظیفه‌گی قد علم می‌کند و پاسیفیسم و روی تابیدن از فعالیت مبارزاتی دامنگیر می‌شود.

وقتی این اندیشه عمل می‌کند که قدرت سیاسی کلید تحولات اجتماعی است، طبیعی می‌نماید که هر تحول در زندگی مادی و معنوی مردم و هر درجه از رشد آگاهی، مادام که قائم بر حزب و دولت انقلابی نباشد، همیشه دارای مضمون ارتجاعی است و از سوسیالیسم و ایده‌های سوسیالیستی کاملاً بیگانه می‌باشد. تصادفی نیست که ما اولاً سوسیالیسم را تنها با بحران سرمایه داری می‌فهمیم و ثانیاً با تفکیک کردن وظائف سوسیالیستی از وظائف دمکراتیک، به تفکیک کردن مراحل انقلاب و فازبندی اجرای پروژه سوسیالیستی در پرتو تغییرات در قدرت می‌رسیم!

مهمترین گره‌گاه نظری و عامل اصلی در ضعف وضعیت ما، در درک از قدرت سیاسی، یعنی جایگاه قدرت در ذهن چپ و نقش قدرت، چگونگی مقابله و نحوه جایگزینی آن نهفته است.

۱- درک از نقش و محتوای قدرت

واقعیت اینست که چپ از این درک کلی که هر اقدام برای تحول بنیادی جامعه، قبل از همه مستلزم کسب قدرت توسط طبقه انقلابی است، به یک اندیشه جزم‌گرایانه و محافظه‌کار رسیده است. بدین صورت که گویا قدرت سیاسی تنها حلال مشکلات و کلید جادویی هر تحول است. با چنین برداشتی از نقش قدرت سیاسی، باستانی دولت، تمامی مظاهر روینایی جامعه اعم از فرهنگ، ادبیات، هنر، سنن، آداب و رسوم، آموزش و کار علمی و دانشگاهی، و نهادهای سیاسی توده‌ای نظیر انجمن‌ها، تعاونی‌ها و اتحادیه‌ها، همه و همه در بهترین تعبیر نقش ثانوی، انفعالی و پاسیف دارند، و در بدترین توصیف ارتجاعی اند و در خدمت حفظ نظم موجود عمل می‌کنند. با این نحوه نگاه، دولت و طبقه حاکم، نه در دیدگاه کلی بلکه در تمامی ابعاد مشخص جامعه نقش و موقعیتی تعیین‌کننده دارند و بر فرهنگ و دیگر مظاهر روینایی جامعه مسلط اند.

در محتوای این درک، بسیار طبیعی می‌نماید که اگر حکومت تغییر کند، حکومت انقلابی جدید قادر خواهد گشت، بصورت یک جانبه، کل جامعه و تمامی نهادهای روینایی آن را بشاب اهرم‌های خنثی و تابع دولت، بسوی اهداف نیک و از پیش طراحی شده حزب انقلابی هدایت نماید و بهشت را به زمین بیاورد. از همین روست که برای حزب انقلابی اپوزیسیون، هیچ اقدامی جز تلاش برای سرنگونی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی، معنا و مفهومی ندارد، همه چیز از کانال سرنگونی می‌گذرد و همه معضلات با جابجایی قدرت سیاسی حل می‌گردد. در این نگرش سه مؤلفه: دولت، حزب و طبقه یا مردم، یک مثلث را تشکیل می‌دهند که در آن دولت و حزب نقش فاعل، برانگیزنده و هدایت‌گر دارند، در مقابل طبقه، مردم و جامعه مدنی نقش منفعل، ثانوی و هدایت‌شونده ایفا می‌کنند. نتیجه اینکه خودآگاهی و خود فعالیتهای توده‌ها مردود شناخته می‌شود! و دولت مافوق جامعه و مردم قرار می‌گیرد.

وقتی حزب مظهر آگاهی و دولت عامل انکشاف اجتماعی باشد، هر نظر انتقادی نسبت به حزب و دولت انقلابی، به تضعیف نیروی انقلابی و جامعه انقلابی تلقی می‌گردد و مخالف مصالح عمومی

اگر پذیرفتنی باشد که وظائف و برنامه اقدام، متناسب با مختصات و خودویژگی‌های هر مرحله معین از شرایط جامعه توضیح داده می‌شود، اما این نیز برای همه ما روشن است که وظیفه را تنها شناخت از شرایط تعیین نمی‌کند. بلکه نحوه نگاه به جامعه و عوامل تغییر آن، خود مبنای شناخت از شرایط قرار می‌گیرد و الگوها و روش‌های مختص بخود را بدست می‌دهد. نگاهی به وضعیت امروز اپوزیسیون چپ و تاکتیک‌های بی‌ثبری که مدت هاست برای رسیدن به اهداف و برنامه خود بکار می‌گیرد، هر انسان جدی و متعهد به اهدافش را به فکر وامی‌دارد و به راه یابی و چاره‌جویی فرا می‌خواند.

اگر چپ را نیروی طرفدار سوسیالیسم و سازمانگر مبارزه برای تغییر نظام اجتماعی و رهایی و آزادی بشریت از ستم طبقاتی بدانیم، می‌بینیم که در نتیجه این تاکتیک‌ها، مابین سازمان‌ها و احزاب سیاسی چپ با طبقه، نیروی توده‌ای و جنبش‌های طرفدار سوسیالیسم، فاصله‌ای بسیار ژرف افتاده است. می‌بینیم که هیچ ارتباط ارگانیکی ما و خود فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مردم را با یکدیگر پیوند نمی‌دهد، بخوبی مشاهده می‌کنیم که از دخالت‌گری و تاثیر بر روند حرکت جامعه، بگونه مفرطی باز مانده‌ایم!

آیا این وضعیت تنها محصول سرکوبگری جمهوری اسلامی و نتیجه مهاجرت اجباری ماست؟ آیا چنین گسستگی رنج‌آوری را باید در دوری نیروهای تشکیلاتی چپ از موقعیت اجتماعی خود خلاصه کرد؟ و بالاخره اینکه، محتوای این کار محفلی، هیچ آینده روشنی آیا می‌تواند داشته باشد؟ تردید وجود ندارد، که وضعیت مهاجرت تاثیرات بازدارنده زیاد برجای خواهد گذاشت. ولی مسئله اصلی این نیست. گره تنها با فاصله مکانی حل نمی‌شود! در عصر ارتباطات و بازتاب‌های فراگیر عقاید، نظر و عمل نمی‌توان از این تنگنا، بشاب عمده‌ترین عامل سدکننده حرکت، سخن گفت.

اگر نیک نظر کنیم، عامل بازدارندگی را بیشتر در درون و طریق خویش خواهیم یافت.

سرکوبگری جمهوری اسلامی و ایجاد فضای اختناق که این حکومت برای قطع پیوندها و ارتباط ارگانیک نیروهای درون جامعه ایجاد کرده است، یک وجه مهم قضیه است، اما همه و عمده آن نیست. دلیل اصلی در عملکرد و روش سیاسی برآمده از اندیشه‌ها و افکار نهفته است که تا از بیخ و بن دگرگون نشود، چپ هرگز قادر به گام گذاشتن در راه‌های تازه و آینده‌دار نخواهد بود و به شناخت از شرایط جامعه و اتخاذ تاکتیک‌هایی تاثیرگذار و متناسب با آن، دست نخواهد یافت.

قرار گرفته است. در تمام دوران حیات چپ ما این خصوصیت سخت برجسته می شود، که آن بخش از چپ غافلگیر شده که به عنصر واقع گرایی نزدیک تر است، به تمکین و سر فرود آوردن بر حوادث روی می آورد! و بخشی که در خانه ارواح زندگی می کند، پشت به صحنه، از واقعیت رو به فرار می گذارد و ردپای نعل وارونه را پی می گیرد! بیهوده نیست که چپ رادیکال ما دوست داشته است همیشه در نقش دن کیشیت بازی کند.

اما این همه نقد چپ نیست. شکست موقوف! این ندا را بخش های وسیعی از نیروهای چپ جهان و مالا بسیاری از چپ های ما، از پژواک فرو ریختن سوسیالیسم اردوگاهی، بگوش شنیدند. امروز ما شاهد شکل گیری نیروی چپ جدیدی هستیم. که بجای دولت مردم را می بیند. و به عوض آنکه قدرت را در دولت خلاصه کند در نیروی مردم می جوید. این فکر و این اندیشه، متد و روش شناخت خود را نیز بوجود می آورد.

با این مقدمه برای درک از شرایط امروز جامعه و شناخت وظائف خود، جا دارد که نه تاریخ حیات چپ، (که بجای خود اهمیت دارد) بلکه به موقعیت جامعه و تاکتیک چپ، از انقلاب بهمن تا امروز نگاهی کوتاه بیاندازیم.

در طول این مدت، روی سه دوره و نقطه عطف سیاسی می توان انگشت گذاشت:

۱- از انقلاب بهمن تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

۲- از ۳۰ خرداد ۶۰ تا دوم خرداد ۷۶

۳- از دوم خرداد تاکنون

خصوصیات کلی این سه دوره را می توان به اختصار بصورت زیر برشمرد:

دوره اول

مهمترین خصوصیت دوره اول یعنی از انقلاب بهمن تا ۲۰ خرداد ۶۰ در وجود شرایط قانونی مبارزه خلاصه می شود. در این دوره اگرچه بخش های وسیعی از مردم نسبت به حاکمیت جدید متوهم هستند، از آن پشتیبانی و آن را بشدت تقویت می کنند، ولی حاکمیت جدید هنوز در موقعیتی نیست که قادر باشد مبارزه قانونی مخالفین خود را منع کند. در این زمان مردمان مخالف حکومت عمدتاً اقلیت های مذهبی، ملت های تحت ستم شاهنشاهی، زنان، جامعه روشنفکری و افراد تحصیل کرده ای هستند که مخالف استیلای مذهب رسمی، ادامه ستم های گذشته و یا مخالف بازگشت به استیلای مذهب و استقرار دولت دینی می باشند. در میان کارگران و دهقانان نیز، بخش های غیرشعبه یا دارای تعصب کمتر مذهبی نیز که تحت ستم سرمایه و قوانین سرمایه داری حکومت شاه کمر خم کرده

می گردد، بلکه مهمتر از آن گرایش به زور را جایگزین پذیرش می کند. اگر به خود فعالیتی و خود آگاهی جامعه انسانی بشاباه عامل پیش برنده تحولات اجتماعی جدی و سرنوشت ساز بنگریم، باین نتیجه می رسیم که انقلاب سوسیالیستی تحولی را به سرانجام می برد که پایه های اصلی آن در تکاپوی دانشی و تعطیل ناپذیر همین جامعه شکل گرفته است. و شاهدیم که، تجربه بشریت بویژه در نیم قرن اخیر ثابت کرده است مهمترین مظاهر روینابی، یعنی فرهنگ، هنر و ادبیات، مدرسه و دانشگاه بیشترین نقش را در رشد همبستگی، اتحاد و اندیشه های سوسیالیستی ایفا کرده اند و می کنند.

با این برداشت حزب سیاسی طبقه کارگر دیگر حزب مدافع تنها توده های کارگر نیست و نباید باشد. بلکه حزب ناپنده کل جامعه، سازمانگر تمامی جنبش های اجتماعی و تحول گر است. حزب چپ مظهر آگاهی، قیام طبقه و تفرقه گرا نیست، سازمانگر آگاهی و اتحاد مردم است. نیروی قدرت و پیش قدرت نباید بحساب بیاید. حزب خود بخشی از جامعه و در تاثیر متقابل با آنست. با سقوط جامعه به سقوط می رسد و با برآمد آن برآمد می کند. حزب چپ با وخامت بحران به تعریف وظائف خود نمی رسد و از بدتر شدن و به فقرا رفتن زندگی مردم به اهمیت وجود و اثبات حقانیت خود دست نمی یابد. بلکه بعکس، هر تعدیل در وضع جامعه و هر فرم در سطح زندگی سیاسی و اقتصادی مردم کامی حیاتی در پیشرفت بسوی تحول سوسیالیستی شناخته می شود. با این درک، شناخت عینی از وضعیت جامعه با راه های دستیابی به فرم های اقتصادی و سیاسی هماهنگی پیدا می کند و راه را برای تحول بنیادی در زندگی مردم می گشاید.

براستی علاوه بر تلاش های سیاسی چه عرصه های تابناکی وجود دارد که حزب سیاسی چپ می تواند با وارد شدن در آنها و کانونی کردن فعالیت های جامعه، ارتقا و پیشرفت آن را تشدید و تسریع کند.

شناخت از شرایط!

نگاهی گذرا به حیات چپ ایران از بدو تولد یعنی تاسیس اولین حزب کمونیست در صدر مشروطیت تا امروز نشان می دهد که چپ همیشه و همواره غافلگیر حوادث بوده است! این چپ قدرت گرا که بیشتر تحت فرهنگ روسی بوده است تا تاثیر گرفته از مارکسیسم اروپایی، با درک مکانیکی از تحولات جامعه و با این ارزیابی روانشناسانه که مردم یا در حالت سکون، رکود و خود به سر می برند یا در حالت شورش، طغیان و اعتراض قرار می گیرند، نه فقط خود فعالیتی توده ها را نمی کرده است، بلکه عملاً خود را از شناخت حرکت درونی جامعه و مردم محروم داشته و نتیجتاً پشت سر حوادث

تجربه اردوگاه سوسیالیستی بیشتر از همه، این ضعف بزرگ را بر نیروی چپ آشکار کرد. بگونه ای که بیشتر ما با نقد بورکراسی حاکم بر این کشورها و توجه به اهمیت دموکراسی، تلاش کرده ایم تعریف صحیح تری از دولت سوسیالیستی ارائه دهیم، بی آنکه به نقش و جایگاه قدرت سیاسی در این تعاریف، اهمیت فرم در زندگی مردم و رابطه آن با دگرگونی ها و تحولات بنیادی جامعه توجه کرده باشیم.

۳- بدیل نقد دولت گرایی

اگر نقد چپ را در مظهر قدرت گرایی و ثانوی کردن خود فعالیتی توده ها خلاصه کنیم، راز فرارویی دوباره چپ و پیوند آن با جنبش مردم در جامعه گرایی و الویت قائل شدن بر نقش و عمل مردم خلاصه می شود. اینکه نقش تعیین کننده و عامل اصلی جنبش اجتماعی، آگاهی عمومی، ارتقا فرهنگی و فعالیت و عمل خود توده هاست. آگاهی و فرهنگ از مردم و جامعه جدا نیست و توسط فرهیختگان بر زندگی طبقه نازل نمی شود، باین دلیل که سوسیالیسم امری جبری و قدری نیست و یکباره، با اقدام دولت انقلابی و در پیامد انقلاب ظاهر نمی شود. مهم اینست که تجلی اجتماعی شدن تولید، فقط در سیستم ساده تولید خلاصه نمی ماند. هر رشد علمی و فرهنگی، هر ارتقا نیروی آگاهی و فکری جامعه گامی است در زمینه تحول و رسیدن به جامعه ای سوسیالیستی، انقلاب این تحول را فقط نهادی می کند.

انقلاب سوسیالیستی اگر با انتخاب آزادانه اکثریت قریب به اتفاق مردم متحقق شود، اولاً بدون اعمال خشونت، از سرمایه داری خلع ید می کند، چرا که سرمایه داری و دولت آن هر چه کمتر قادر می گردد به خشونت روی بیاورد. ثانیاً نمی تواند و نباید آنگونه که سوسیالیسم اردوگاهی به غلط تجربه گذاشت، دولت را تقویت کند. بلکه بعکس این خود حکومتی مردمی است که محتوا و موجودیت دولت را رو به زوال می برد. نه اینکه این افسانه که دولت را تقویت می کنیم که تضعیف کنیم، تحکیم می بخشیم که به زوال ببریم، نه! اگر قبول کنیم سوسیالیسم امر احزاب و دولت های انقلابی نیست، اگر بپذیریم سوسیالیسم امر جامعه و مردم است و با هر تحول در زندگی آنان رابطه مستقیم دارد، این را نیز قبول می کنیم که زوال دولت تنها با خود حکومتی مردم معنی پیدا خواهد کرد. و نه با واسطه حکومت حزب انقلابی! آری، سوسیالیسم تنها با انقلاب و تحول انقلابی جان نمی گیرد. مادام که اندیشه و فرهنگ جامعه ارتقا نیافته باشد، مادام که مردم خود در زندگی خویش ضرورت و برابری اهداف سوسیالیستی را در نیافته باشند، هر اقدام برای تغییر ساختار اقتصادی نه تنها با مخالفت اکثریت جامعه رویرو

اند، حاضر نیستند بعد از انقلاب به شیوه قدیم زندگی کنند. این نیرو نیز بخش مهمی از اپوزیسیون مردم علیه حکومت جدید است. و حاضر نیست تا رسیدن به خواست هایش از مبارزه دست بردارد.

با این همه و علی رغم کیفیت برتر نیروی مخالف، اما حاکمیت و پوزیسیون مردمی مدافع آن، در اکثریت مطلق قرار دارد و با اتکا باین نیرو، از بدو بدست گرفتن قدرت، برای تثبیت موقعیت خویش تلاش می ورزد.

از دیگر خصوصیت این دوره همچنین اینست که نه حکومت و نیروی پوزیسیون هم رای و یک دست است و نه اپوزیسیون مردمی در خواست های واحدی دارد و نه از اشکال مبارزه یکسانی پیروی می کند.

در این میان اپوزیسیون سیاسی و متشکل چپ، بجای درک این شرایط یعنی اولاً درک موقعیت اکثریت داشتن پوزیسیون مردمی، ثانیاً شکننده بودن این اکثریت و روند کننده شدن آنها از حکومت و ثانیاً شکنندگی خود دستگاه دولت، و بجای سازمان دادن و جهت بخشیدن به مبارزه اپوزیسیون مردمی، تاکتیکی را بکار گرفت که نتیجه قطعی آن تقویت روند تثبیت حکومت بود. پشتیبانی و سرفرود آوردن در برابر دولت مذهبی، که تاکتیک یک بخش از چپ قرار گرفت و سازماندهی مقابله شتابزده که به تاکتیک بخش دیگر چپ مبدل گشت، دو روی سکه تاکتیک واحدی بودند که فقط قدرت را می دیدند و همچنان گمان می کردند سیاست از لوله توپ بیرون می آید! برای این چپ چیزی که هرگز مورد توجه و اهمیت قرار نگرفت، احترام به رای اکثریت و تشخیص روند و سمت حرکت مردم و استفاده از تضادهای درون حکومت بود.

دوره دوم

دوره بعد از ۲۰ خرداد سال ۶۰ تا دوم خرداد ۷۶، یعنی از پایان تظاهرات علنی و قانونی تا انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری که به حرکت یگانه و متحد مردم علیه دولت دینی انجامید، دوره طولانی بودن زمامداری حکومت مذهبی است. این طولانی بودن خود یکی از مشخصه های اصلی این دوره بحساب می آید، چرا که غلبه کامل حکومت دینی و استیلای دراز مدت دیکتاتوری و سرکوب آنگاه میسر می گشت که اولاً نیروی متشکل چپ و اپوزیسیون سیاسی از توازن قوا بیرون پرتاب شده باشند و ثانیاً مردم بدون سازماندهی مانده و به حرکت آشکار علیه حکومت قادر نگردند. تثبیت جمهوری اسلامی در این دوره بیش از همه مدیون جنگ عراق و دو تاکتیک اکثریت یعنی تاکتیک ترور مجاهدین و تاکتیک حمایت اکثریت و حزب توده است! مجتوا و شکل این هر دو تاکتیک، فقط قدرت را می دید! هر

چند کثرت این دو نیرو دیگر تاکتیک ها را تحت الشعاع خود قرار می داد، ولی واقعیت نیز اینست که هیچ نیرویی در کل چپ ایران به حرکت مردم و سازماندهی آن هیچ توجهی نداشت.

مختصات این دوره را در مجموع با پایان مبارزه قانونی و یک دست شدن استبداد مذهبی باید خلاصه کرد، دوره ای که حکومت دیگر نماینده رای اکثریت مردم نیست، بلکه عمدتاً نیروی سرنیزه است. دوره ای که نه فقط اپوزیسیون بلکه حتی جناح های لیبرال مذهبی درون حکومت نیز یکی پس از دیگری از صحنه سیاسی بیرون می افتند و بصورت تشکیلات و سازمان یافته نمی توانند قدامت کنند. تحت سلطه دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه شرایط خفقان آنچنان حاکم می شود که هیچ نیروی متشکل به حفظ خود در کشور قادر نمی گردد. از فاصله کوتاهی بعد از ۲۰ خرداد ۶۰ عمده نیروی اپوزیسیون سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور کار خود قرار می دهد. حتی حزب توده و اکثریت که نتیجه خدمات خود را با تازیه پاسخ می گیرند باین تاکتیک می پیوندند. تا بیش از این فقط اپوزیسیون طرفدار سلطنت تاکتیک می پیوندند. تا پیش از این فقط اپوزیسیون طرفدار سلطنت تاکتیک سرنگونی را دنبال می کرد.

آنچه بویژه در فاصله این دوره از خاطره چپ محو گشته است، حرکت مردم و نحوه مخالفت و مقابله آنها با حکومت مذهبی است. در طول تمام این دوره و تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری، چپ بر این توهم بود و بعضاً هست که، توده بخواب رفته و تا غلیان آینده که غول خفته انقلاب شیپور بیدارباش می زند، جامعه دوران سکون و خود موسمی خود را می گذراند! این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت که در میان مجموعه چپ تنها حزب کمونیست کارگری است که بخشی از جامعه یعنی فقط توده کارگران را در تحرک دائمی می بیند. این حزب البته چون بر فعالیت بخش های دیگر جامعه چشم بسته یا تحرکات آنان را ارتجاعی ارزیابی می کند، هرگز قادر به ارائه تاکتیکی برای فرارویی حتی جنبش کارگری نبوده و نمی توانسته است باشد.

خلاصه کلام اینکه تاکتیک سرنگونی چپ قدرت کرا، که در تمام طول این دوره کم و بیش پی گرفته شد، به آنچه توجه نداشت و ندارد تحرکات درونی جامعه و شیوه های مخالفت مردم از یک طرف و واکنش آنها در برابر این شعار فوری چپ است. در حقیقت نیز تاکتیک سرنگونی چپ بیشتر حیثیتی است تا جنبه عملی آن مدنظر قرار گرفته باشد. عمدتاً واکنش به استیلای مطلق ارتجاع است، تا جلب کنش های توده ای!

بعکس برداشت چپ درباره وضعیت خود و رکود جامعه، و علی رغم شرایط خفقان و سرکوب، یکی دیگر از مهمترین خصوصیت این دوره با فعالیت

دائمی و مستمر اکثریت مردم در تضعیف ولایت فقیه و به زیر آوردن حکومت مذهبی مشخص می شود. در این دوره نه فقط شاهد کننده شدن مداوم بخش های وسیعی از مردم مذهبی نسبت به این حکومت هستیم، بلکه در کنار فعالیت های گسترده مردم در تعاونی ها و انجمن ها با حجم وسیعی از مجموعه کارهای ادبی، کار فرهنگی و هنری و فعالیت های مختلف روبرو می شویم که سمت و جهت اصلی آنها تماماً متوجه از درون خرد کردن حکومت مذهبی است. بویژه در سال های آخر این دوره تلاش های جدی و غیرقابل دفعی را از جانب زنان، جوانان و نیروهای روشنفکری جامعه می بینم که مثل کوه یخی بر سطح اقیانوس سر می ساینند.

این نیروی کنترل کر و تضعیف کننده دانشی جمهوری اسلامی را می توان بیشتر در واکنش خود حکومت نسبت به کنش مردم و در هیستری مقابله آن با تهاجم فرهنگی و تلاش برای نابودی نویسندگان در این دوره، مشاهده کرد. بخصوص که برجسته است، پژواک این خود فعالیتی توده ای، بخش های قدرتمندی از نیروهای درون خود حکومت را نیز به رویگردانی از خصلت مذهبی دولت فرا خوانده است. اینها همه ظهور علانی بود که تغییر در ساختار جمهوری اسلامی و مالا به سقوط کرائیدن آن را در اضمحلال تثبیت حکومت و تولد بحرانی تازه در پایان این دوره اعلام می کرد. و این رمز رو به ضعف رفتن و شکست برنامه های اقتصادی و سیاسی هاشمی رفسنجانی. رئیس جمهور قدر قدر بعد از مجلس چهارم نیز بود.

چپ اگر باین تحولات نظر داشت، اگر حرکت مردم را درک می کرد، اگر وقایع را جدی و مسئولانه دنبال می نمود، می توانست با انطباق تاکتیک های خود با حرکت مردم، نقش موثری در سازماندهی و جهت دادن به این حرکت ایفا کند. شکی نباید داشت که سمت اصلی این تاکتیک می باید ولایت فقیه و حاکمیت مذهبی را زیر ضرب می گرفت و مبارزه برای خلع ید از روحانیت را سازمان می داد!

دوره سوم

تغییرات از رویداد دوم خرداد یعنی بعد از انتخابات اخیر را چه در وضع جامعه و چه نیروهای اپوزیسیون، چنین می شود توضیح داد:

اول و مهمتر از همه اینکه، جامعه به نیروی خویش آگاهی پیدا کرد و مردم به ساده ترین شکل به قدرت اتحاد خود پی بردند. تا قبل از این انتخابات مردم خود فکر می کردند، زیر سر نیزه این حکومت، هرگز هیچ حرکت متحدانه ای شکل نخواهد گرفت و کسی دیگر، جلوه های همدلی و یگانگی این مردم را بخود نخواهد دید. همه از سقوط جامعه و غیرسیاسی شدن آن سخن می

گفتند. این انتخابات به خود مردم نشان داد که خود بسیار هشیارند، جامعه هنوز همچنان سیاسی ست، و انسانیت همگام با اتفاق در بطن فشرده کشته است، تا از باریک راهی فوران کند.

بسیار قابل توجه است که در هفته های آخر قیل از انتخابات در خیابان های شهرها، برخوردها بگونه بود که همه انگار با هم سال های سال دوست بوده اند. این را همه با روحیات عمومی مردم در دوره انقلاب بهمن تشبیه می کنند.

بدیهی ست، شناخت جامعه از توان خود و درک مردم از روحیه خویش، از پس از این انتخابات به آنان قدرت بیشتر و بیشتر می بخشد و در برابر رژیم را ضعیف و ضعیف تر می کند. مهم نیست که این نیرو و این توان چه زمان حکومت را از پا می اندازد، آنچه مهم است، اینست که این روند بعد از سال ها طولانی رو به آغاز گذاشته است.

دومین مختصات جامعه بعد از انتخابات، شناخت مردم در دستیابی به راه های جدید و قابل تحقق یک حرکت متحدانه است. این حرکت مشترک و این روحیه یگانگی و وفای میلیونی که در یک حرکت ساده انتخاباتی تجلی پیدا کرد، راه های عملی یک حرکت مشترک و متفق را به مردم باز شناساند.

تجربه مبارزه و زندگی در شرایط دیکتاتوری و خفقان، همواره برای ما الهام بخش این تصور بوده است، که اعتراضات عمومی همیشه یا بصورت مبارزه منفی و اعتراض فردی خود را نشان خواهد داد و یا در شکل عمومی و همگانی، تنها بصورت شورش، طغیان و قیام های ادواری هر از چند دهه متجلی خواهد گشت. انتخابات اخیر این قانون مندی را در کشور ما بر هم زد و راه جدیدی از مبارزه را نیز به مردم آموخت. اینکه بشیوه قانونی هم می شود، بساط یک حکومت غیرقانونی را در هم ریخت. اینکه بورکراتیک ترین انتخابات نیز، خود عرصه ای از مبارزه است و می توان با آگاهی و هوشیاری در آن دخالت کرد.

همان طور که پیشتر اشاره شد، علی رغم اینکه جمهوری اسلامی در دوران تثبیت، ارکان دولت دینی را تا اعماق جامعه گسترش داده بود، اما هرگز نتوانست خود را به مردم تحمیل کند. اکثریت مردم در برابر این حکومت هرگز منفعل نبوده اند. علاوه بر اعتصاب های کارگری و جنبش های وسیع و آشکار اعتراضی که هرازگاه شاهد آن بوده ایم، نکته برجسته اینست که مردم صلاحیت این حکومت را هرگز برسیمت نشناخته اند و نمی شناساند. حتی افراد مذهبی هم، روحانیت را شایسته کشورداری نمی دانسته اند و نمی دانند، با این وجود اعتراض به حکومت، در وجه مستمر و ادامه دار بیشتر اعتراض های فردی بود که در ابعاد بسیار گسترده، هر روز به هزار زبان در مجامع عمومی، در مدرسه و دانشگاه و در کارخانه و محله زبانه می کشید.

آنچه در این انتخابات تغییر کرد، پیدا شدن زبان مشترک برای ابراز نگرانی نسبت باین حکومت مذهبی و یافتن یک ظرف منتسب و قانونی برای متبلور کردن آن اعتراض های فردی در قالب یک اعتراض همگانی بود.

مردم خود در این انتخابات فهمیدند که وقتی اراده کنند می توانند، تمامی نارضایتی خود را بصورت قابل تحقق، متحد و یگانه علیه جمهوری اسلامی به کار بگیرند.

این البته بدان مفهوم نیست که، مردم با روی آوردن بمبارزه مسالمت آمیز، از هر ایستادگی در برابر قوه قهریه حکومت که هرگز جز زبان گلوله سخنی با مردم نگفته است، پرهیز خواهند کرد؟

بعضی ها از این حرکت این نتیجه را گرفته اند که مردم از خشونت بیزارند و به شکل مسالمت آمیز مبارزه روی آورده اند. این حقیقت اولاً کشف تازه ای نیست. بر هیچ انسان جامعه معاصر نمی تواند پوشیده باشد که خشونت، خشونت می آورد و قهر قهرمی آفریند. جز گروه های خو کرده در غار اصحاب کهف، که ششیر خشونت را تیز میکنند، کسی پیدا نمی شود که نداند مسالمت امر بسیار خوب و نکویی ست. مسئله ولی اینجاست که خشونت امر حکومت است این دستگاه سرکوب دولتی ست که در برابر هر اعتراض عمومی برای نان یا برای آب یا نفس کشیدن، اول از همه مسلسل هایش را سوار می کند. بهمین لحاظ نه فقط در ایران که در تمام دنیا، مادام که دولت های سرمایه دار جو مسالمت را نشکنند، حرکت اعتراضی مردم همواره مسالمت آمیز بوده و بسا مسالمت و بشکل قانونی آغاز گشته است. این بدان معنا که ثانیاً نمی شود از این حرکت به این نتیجه رسید که به این نتیجه رسیده اند که تنها با مسالمت می توان مسلسل ها را خاموش کرد.

البته بی توجهی چپ باین عرصه از مبارزه نیز خود یکی از بزرگترین ضعف های چپ ما بوده و اینجا لازم است اشاره کنیم که با شناخته شدن این عرصه مهم از مبارزه در جامعه امروز ما، دیگر کسی نمی تواند بی تفاوت از آن بگذرد. و طبیعی ست که هر چه دامنه این مبارزه شدت بیشتری بگیرد و هر اندازه دخالت مردم گسترش وسیع تری پیدا کند، حکومت کمتر قادر می شود به خشونت روی بیاورد.

سوم- استقلال عمل و اقدام برای طرح درخواست های اثباتی. حرکت متحد مردم در این انتخابات به آنان اتکا بخود و استقلال عمل قابل توجهی بخشید. مردم در این حرکت نه فقط حکومت را نفی کردند، بلکه خود گفتند که چه می خواهند!

این یکی از مشخصه های مهم تغییر جامعه بعد از اقدام عمومی مردم در این انتخابات بود. استیلای قرن ها دیکتاتوری در کشور ما آموزش خاص خود را ایجاد کرده بود. هم برای مردم و هم برای نیروهای چپ.

در این آموزش مردم تنها و تنها نیروی تخریب و قدرت انهدام حکومت شناخته می شوند. سازندگی و ایجاد بدیل های اثباتی با کسان دیگر و نیروهای آگاه تری ست. "سرنوینی و انقلاب" امر مردم است. این شعار، شعار غلطی نیست، مشروط به آنکه به این تعبیر نشود که بعد از انقلاب مردم باید حکومت را به احزاب، یا نیروی هژمونیک در انقلاب بسپارند.

این آموزش را فقط چپ نداشت مردم نیز به همین فکر پرورش یافته اند. نمونه اینکه بعد از انقلاب بهمن، وسیع ترین و ناآگاه ترین قشر جامعه ریش و قیچی را بدست خمینی سپرد، روشنفکران و آگاه ترین ها چشم انتظار قهرمانی های فدائی و مجاهد بودند و شاهی ها چشم براه بازگشت ولیمهد و در انتظار اقدام آمریکا!

در این ۱۸ سال از هیچ یک از این منابع امید نه تنها هیچ معجزه ای سر نزد. بلکه در این میان حکومتی که خمینی برایشان به ارمغان آورد، اسباب سیاه تر شدن شرایط زندگی هم گشت.

در انتخابات دوم خرداد، مردم فهمیدند بجز به نیروی خویش آزاد نمی شوند. امروز نه برای تمامی نیروهای اپوزیسیون بلکه برای خود حکومت هم مثل روز روشن است که مهمترین پیام مردم در این انتخابات نفی حکومت مذهبی، مخالفت عمومی علیه ولایت فقیه و مهم تر از همه هموار کردن راه آزادی و دست یابی بیک جامعه دمکراتیک بود. وقت زیادی نمی خواهد که بفهیم، انگیزه شرکت در این انتخابات، نه استیصال مردم در برزخ انتخاب مابین بد در برابر بدتر بود و نه تنها نفی حکومت و نه توهم، یا دلخوشی به شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی!

اینها اگر انگیزش حرکت مردم در این انتخابات بودند، هرگز نمی توانستند در چنین ابعاد وسیعی اتحاد و همگامی عمومی را برانگیزند. خیزش یکباره و متحدانه مردم در این انتخابات و در این ابعاد غافلگیرکننده، قیل از هر چیز نشانه این بود که یک چیز در جامعه ضرور افتاده است و همه اذهان را بخود معطوف می دارد. این ضرور همگان، مقدم بر هر چیز آزادی و تحقق جامعه مدنی بجای جامعه اسلامیست. خواست این حرکت در درجه اول، شکل عربان و بدیل تضاد جمهورییت و ولایت است. یا جمهوری مردم یا ولایت مطلقه، مردم در محتوای این انتخابات به اولی رای دادند و نه به خاتمی. برای مردم خاتمی یک وسیله برای گذار به این خواست بود و نه بیشتر. این حکم را شرایط جامعه قبل از این انتخابات، تلاطمات در حکومت و پهنه وسیع کار فکری در ایران بهتر اثبات می کند.

خلاصه کلام، می بینیم اگر بیشتر دقت کنیم، آنچنان هم جای غافلگیری و حیران ماندن از این شرکت گسترده می توانست در میان نباشد. چرا که نه حرکت جامعه در عمق خاموش بود، نه

خود تشخیص قائل گشتن. مبارزه برای رفرم کجا و طرح اینکه اگر رفرمی صورت پذیرد، فاتح حکومت خوانده می شود کجا؟ این موضع چه آگاهانه و چه ناآگاهانه خواستار تغییر در زندگی مردم نمی تواند باشد و نیست. این تغییر موضع در حزب کمونیست کارگری متاسفانه یک عقب کرد در تاکتیک و تفوق بیشتر سکتاریسم قدرت گر است.

همینجا جا دارد تا به گوشه و نمونه ای از موضع اپوزیسیون داخل کشور اشاره کنیم. موضعی که با هر نیت، هدف و انگیزه، مقدم بر هر چیز خواستار رفرم در زندگی مردم است.

"فراموش کردن و نادیده گرفتن رای و خواست ۲۰ میلیون رای دهنده که آگاهانه قدم به میدان گذاشته، و مصرا خواستار آزادی و مشارکت و عدالت و کاهش شکاف طبقاتی هستند. عواقب ناگواری برای نظام و حاکمیت در بر دارد!"

این بخشی از مصاحبه آقای پیمان بود با نشریه میهن، مقایسه این موضع که در ظاهر بیان خود حفظ نظام را مدنظر دارد با موضع یک حزب سیاسی که در عین مخالفت با نظام برای رفرم تلاش می کند. توضیح دیگری را نمی طلبد که کدام موافق و چه کسی مخالف رفرم است.

خلاصه کنیم:

اگر بپذیریم حزب سیاسی چه بخشی از مردم است، نمی توانیم بپذیریم که چنین حزبی از رفرم در زندگی توده ها، وخامت و بحران در وضعیت خود را نتیجه بگیرد و از همین زاویه رفرم را لغوکننده مردم و فریب حاکمیت سرمایه تعریف کند. همچنین اگر قبول کنیم، حزب چه نباید قدرت گرفتن و دولت علم کردن را مشخصه برنامه و هدف خود قرار بدهد، اگر بپذیریم حزب سازمانگر حرکت برای رسیدن به خود حکومتی مردم باید باشد، نمی توانیم بپذیریم که حزب چه به اقدام ماورا مردم و تاکتیک مافوق قدرت بالفعل توده ها را در دستور کار خویش بگذارد. چنین حزبی نماینده فقط منافع یک طبقه خاص قطعا نباید باشد، بلکه باید یک بلوک اجتماعی را نمایندگی کند.

ما از تحولات درونی جامعه بویژه بعد از حرکت مردم در این انتخابات، باید بفهمیم سازمانگری جنبش های اجتماعی علیه نظام طبقاتی جدا از سازمانگری مبارزه مردم برای رفرم و منفک از کار فرهنگی، هنری، ادبی، آموزشی و تمامی عرصه هایی که به ارتقا آگاهی جامعه می انجامد، نمی تواند باشد و نیست.

جریان خنثی بماند. بدیهی است که یکی از عرصه های فعالیت چه باید این اهداف و دیدگاه های سیاسی را تشریح کند.

در میان جریانها چه تنها راه کارگر است که بعد از انتخابات بطور مشخص به یک سری تاکتیک هایی برای رفرم در جمهوری اسلامی روی آور گشته و مطالباتی مشخص از حکومت را پیش روی مردم می گذارد. این تغییر تاکتیکی البته به شرطی می توانست و می تواند در رابطه با راه کارگر جدی و پی گیرانه انگاشته شده، شاخصی بر تغییرات فکری این جریان از گروه کرابی و قدرت کرابی افراطی به نگرش مردم گرا تلقی گردد، که قائم بر تحلیل و نقد گرایش تاکنونی می بود. در حالی که هرکس بحث های فکری این جریان با اپوزیسیون درونی اش را، دنبال کرده باشد، برایش روشن خواهد بود که پایه های فکری این تاکتیک ها، بحث هایی بود که این اپوزیسیون داشت و با ایستادگی روی آنها مجبور به انشعاب شد و بنام چه نو اعلام موجودیت کرد.

جریاناتی نظیر جمهوریخواهان ملی و حزب دمکراتیک مردم ایران، در این انتخابات فقط کم شده خود را یافته اند. شاهدهی برای افسانه سازش با جناحی از حکومت، که عمری ست بی نتیجه، سنگ آن را به سینه زده اند. تغییر تاکتیکی آنان به علنی کردن و رسمیت بخشیدن به اهدافی خلاصه می شود که این جریان تا پیش از این انتخابات، بصورت نیمه علنی و غیررسمی دنبال کرده است. تاکتیک دیالوگ با جمهوری اسلامی!

موضع حزب کمونیست کارگری و سازمان مجاهدین خلق در یک زمینه بسیار شبیه هم است هر دو تناقض بزرگی را حمل می کنند. هر دو علنا گفته اند هر رفرم در جمهوری اسلامی و هر مورد از اجرای وعده های آقای خاتمی سرنگونی حکومت را بدنال دارد. هر دو مدعی هستند هر عقب نشینی حکومت در برابر مردم، یورش بیشتر مردم علیه حکومت است. این موضع غلط نیست مدعش است. هدف آقای رجوی در بیان این مفهوم برای کسی ناروشن نیست، حیات دولت او در گرو "سیاست هر چه بدتر" است. پیام کنگره آقای رجوی هشدار به حکومت می دهد. او حل تناقض مابین رفرم و دولت مجاهد را فعلا و با تغییر تاکتیکی آتی در این یافته است که به جمهوری اسلامی بفهماند سرکوب کن تا باقی بمانی!

اما برای حزبی که سالیان طولانی از ضرورت و اهمیت مبارزه برای رفرم در زندگی مردم سخن گفته، و تشخیص خود را نسبت به سایرین با این معیار مرز کشیده چنین موضعی فقط مدعش نیست، مرگآور است.

این نیز بیان از بزرگ تناقضی بزرگ دارد. تناقض از حرف تا عمل، از اعتقاد داشتن تا لاف زدن، از مدافع واقعی رفرم در زندگی مردم بودن تا برای

اپوزیسیون آن طور که فکر می کنیم بی تاثیر گشته بود و نه حکومت را بی خبری از زمین لغزنده زیر پایش به کام می کشید.

در مورد شناخت این سه مجموعه، سخن همین بس که باید نه حجم نیروهای روشنگری در ایران را نادیده انگاشت، نه نقش اقدامات هماهنگ اپوزیسیون خارج از کشور، بویژه در رابطه با دادگاه میکونوس و دفاع از نویسندگان را بی اثر توصیف کرد و نه تحریکات جمهوری اسلامی در قبل از انتخابات را تصادفی و نتیجه تنها غلبه خوری ارتجاعی تر تلقی نمود. همه چیز گواهی می دهد که مطلقا اتفاقی نبود که از خیلی قبل از انتخابات، تیغ دیکتاتوری بر پشت نویسندگان نشسته و شعار "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" از میان هیات کارگزاران جناح غالب حکومت سربر آورد.

ضرورت طرح و تحقق این شعار برای حکومت، فقط بدیل جمهوری اسلامی در برابر ضرور مردم یعنی خواست دمکراسی و جمهوری می توانست باشد و بود.

توهم ارزبایی کردن حرکت مردم در این انتخابات یا نشر این فکر که مردم فقط به حکومت "نه" گفته اند، خود محصول همان آموزشی ست که همچنان مردم را نفی کننده و تنها نیروی تخریب گر می پندارند، بهمین دلیل نمی توانند ارزبایی صحیحی از سطح آگاهی عمومی حاکم بر این انتخابات و وجه اثباتی درخواست مردم بدست بدهند. در حالی که شناخت ضرور امروز جامعه و درک خواست اصلی مردم نمی تواند راهگشای اتخاذ تاکتیک های صحیح برای دخالت چه در وضعیت سیاسی امروز ایران باشد.

تغییر تاکتیک ها

ایران بعد از انتخابات دوم خرداد به دوره نوینی از حیات سیاسی خود پا گذاشت. بگونه ای که جز انگشت شمار سازمان ها و محافل درون گرا نظیر حزب کمونیست ایران، ما و گروه توکل، هیچ نیروی سیاسی نتوانست نسبت به آن بی تفاوت بماند. این تاثیر در درجه اول بصورت تغییرات تاکتیکی در میان خیلی از نیروها و جریانها اپوزیسیون، بسیار محسوس می باشد.

از دوم خرداد بدین سو مهمترین چرخش در صف نیروهای طرفدار سلطنت صورت گرفته است. اپوزیسیون سلطنت طلب که از بدو انقلاب جدی ترین نیروی خواستار سرنگونی حکومت بود، از بعد از این انتخابات با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای در موضع انتقادی نسبت به حکومت اسلامی قرار گرفته و از آن طلب اصلاحات دارد. این تغییر تاکتیکی اگر هنوز زمینه سازش نداشته باشد، از این جنبه اهمیت دارد که این جریان تلاش برای نزدیک شدن به مردم و جامعه را پی بگیرد. در این صورت چه نمی تواند در روش خود نسبت به این



" ولی فقیه ولایت کند و نه حکومت " ؟

آزاد

مذهبیون و برقراری مالیات و مهم تر از همه وضع قوانین نه بالاستناد به قرآن و فقه و حدیث بلکه براساس الزامات سرمایه داری ورشد و انکشاف آن در ایران ، بیشترین ضربه را به دستگاه مذهبی وارد کرد . باین حال بخش مسالی این دستگاه ، موقوفات ، تقریبا دست نخورده مانده و مدارس دینی و مساجد و تکایا همچنان تحت کنترل آنها باقی ماند .

به این ترتیب روز به روز دامنه نفوذ مذهب کاهش می یافت و این خطری جدی برای آنها محسوب می شد . این بار مذهب می بایست برای به دست گیری قدرت بطور کامل وبدون واسطه خیز برمی داشت وگرنه درفاصله دو سه نسل دیگر امکاناتی باقی نمی ماند . خمینی با آگاهی بر این واقعیت و ازسال های پایانی دهه سی ، علم مخالفت باشاه را برداشت و با استفاده از فرم های شاه درسال ۴۲ . به شاه و دربار اعلان جنگ کرد . وی دراین اعلان جنگ بسیار رادیکال عمل کرد هیچ مصالحی را نپذیرفت . نه به دلیل آنکه خود انسان رادیکالی بود . بلکه به خوبی می دانست که هیچ مصالحه ای قادر به کنترل اوضاع و جلوگیری از نفوذ فرهنگ جدید که تحدید کننده و نابودکننده فرهنگ متحجر اسلامی نخواهد شد . تنها حکومت مستقیم اسلام و آخوندها است که می تواند چنین خواستی را متحقق کند .

خمینی دراعتراض به " دولت متجدد " و با اشاره به حکومت رضاشاه و اتاتورک دریکی از سخنرانی هایش قبل از انقلاب می گوید : " این دولت عثمانی در تحت ظل خلافت اسلامی در تحت ظل اتکا به قرآن مجید آن مرز را داشت . بعد از آن تجزیه شد ، در زمان ما ، اتاتورک خبیث اسلام را در آنجا القاکرد و الان دولت ترکیه مسلم نیست ، دولت حسابش از اسلام جداست مراسم دینی ندارد دولت ، احکام دینی دولت ندارد " .

خمینی در دوران تبعید ایده حکومت اسلامی را پروراند و دکتترین حکومت اسلامی را پایه ریزی کرد .

دکترین این حکومت تمام قدرت در اختیار مذهب و تحت کنترل هیرارشی مذهبی اسلام شیع . یعنی آخوندها قرار می دهد . برقراری حکومت اسلام نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر . خمینی در کتاب ولایت فقیه می گوید : " بدیهی است که ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول رالازمه آورده است منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست . پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد .

به صورت وسیله ای کارآ و موثر از سوی حکومت ها برای تحمیل و سرکوب مردم به کار گرفته می شد . درعین حال نباید فراموش کرد که وسعت عظیم موقوفات به این دستگاه مذهبی خصلت یک فنودال بزرگ راداده بود . درآمدهای های سرشار این موقوفات و کمک های مالی ثروتمندان ، دستگاه مذهبی تشیع را بطور کامل به طبقه قدرتمند زمان خود متصل کرده بود .

با گسترش سرمایه داری در اروپا و باز شدن دروازه های ایران به سوی غرب ، تمدن و فرهنگ نوین و متجدد به درون جامعه قرون وسطایی هزار و یک شب ایران راه یافت . این تجدد طلبی از همان ابتدا هیچ سازگاری با نیروی حاکم نداشت . و طبیعا تحدیدی جدی برای آن محسوب می شد . چه برای پادشاه و فنودال ها و چه برای دستگاه مذهبی و آخوندها ، گسترش شیوه زندگی و فرهنگ غربی به معنی محدود و نابود شدن اقتدار آن هابود .

مهندس بازرگان در کتاب خاطرات خود می نویسد : " انگیزه مخالفت میرزای شیرازی با انحصار تنباکو برای این نبود که به اقتصادمان لطمه وارد می سازد و استقلال سیاسی کشور را از بین می برد . فقط برای این بود که پای فرنگی به ایران باز نشود " فرنگی مایی " باب نشود . فرنگی مایی یعنی بی دینی . و سرانجام بسته شدن " دکان " و از بین رفتن همه شئون و مقامات و امتیازات و ریاست مآبی و غیره ...

علیرغم کوشش مرتجعین مذهبی در کنترل و بیراهه کشاندن جنبش مشروطه و حفظ قاجار و یا کنترل و دراختیار گرفتن این جنبش عظیم ، انقلاب مشروطیت به حکومت قاجار خاتمه داد . پس از چند سال بلیشوری سیاسی ، بالاخره رضاشاه به زور اسلحه و پشتیبانی انگلستان ، قدرت استعماری وقت در منطقه ، مدعیان متعدد قدرت را سرکوب کرد و تاج شاهی را بر سر خود گذاشت .

تحولات اجتماعی ناشی از انقلاب مشروطه و بلیشوری سیاسی چندسال پس از آن از یک سوی و تسایل شخصی رضاشاه به تقلید از اتاتورک از سوی دیگر و همسویی این با منافع سرمایه داری غرب در کشایش بازار ایران به روی کالاهای خود ، باعث شد تا ساختار حکومتی گذشته درهم ریخته شده و شیوه نوین حکومتی به سبک کشورهای پیشرفته ، وضع قوانین اجرایی ، تشکیل ادارات دولتی ، تشکیل دادگستری و آموزش و پرورش و جایگزین گردد . این اقدامات ، بویژه خارج کردن دادگستری و آموزش از حوزه کنترل

انتخابات دوم خرداد ماه و انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری ، تکانی جدی را در اپوزیسیون ایجاد کرد و بحث هایی را برپرامون جمهوری اسلامی و آینده آن دامن زد . دسته ای آنرا دلیل محکمی برای درستی خط مشی استحاله خود قلمداد کردند و پس از مدت ها که خاموشی گرفته بودند ، سردر آورده و با حرارت بسیار شعار های قدیمی را مجددا علم کردند . برخی صدای ملت را شنیدند و شعار وحدت بزرگ را سردادند . دسته ای دیگر هم اعلام کردند که سرغ یک پا دارد و تمامی این وقایع نمایشی بیش نیست و هیچ چیزی عوض نشده است

این تناقضات در برخورد اپوزیسیون با این واقعه ، این سوال را برمی انگیزد که کدامین تحلیل و خط مشی درست است ؟ آینده جمهوری اسلامی را چگونه ترسیم می کنیم ؟ شعار سرنگونی جمهوری اسلامی که در واقع سرنگونی راز کانال یک انقلاب توده ای میبند ، اشتباه و چپ روی کودکانه است یا سیاستی است انقلابی ؟ آیا سیاست تغییر تدریجی جمهوری اسلامی و تحویل آن به یک حکومت دمکراتیک و طبیعا با حفظ برخی عناصر فعلی ، سیاست واقع بینانه ای است و یا سیاستی است مباحثات طلبانه و انحرافی ؟ ظرفیت های تغییر و تحول در حکومت فعلی چیست و تا کجا پیش می رود ؟

با شروع مباحث کننده جدید بحث پیرامون سوالات بالا و دیگر سوالات پیرامون تحلیل سیاسی از روند جمهوری اسلامی و چشم انداز آینده آن و از این رهگذر دستیابی به یک خط مشی درست ، ضروری به نظر می رسد . این نوشته قصد ندارد به تمامی سوالات بالا پاسخ گوید ، که از حد توان آن ، خارج است . تنها از بین سوالات گوناگون این سوال را مطرح به آن می پردازد که :

جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه می تواند وجود داشته و به حیات خود ادامه دهد یا نه ؟

با انقلاب بهمن حکومت شاهنشاهی در ایران خاتمه یافت و حکومتی مذهبی با ساخت جمهوری به قدرت رسید . تأیید از این ، مذهب در ایران هیچگاه بطور مستقیم و بلاواسطه حکومت نکرده بود . از زمان حمله اعراب به ایران تا سال های پایانی حکومت قاجار ، مذهب همواره در کنار پادشاهان و همراه حکومت های وقت بود . دستگاه مذهبی تشیع با ساختار بسیار منسجم و هیرارشیک خود ،

نیز بر دو اصل متکی است: قرآن و سنت. قرآن قوانین خدا است که در آنها جای بحث و گفتگو نیست. دوم سنت است که متکی است بر قوانینی که توسط پیغمبر، امامان و در طول چهارده قرن به مقتضای زمانه توسط فقهای بزرگ طرح شده است. سنت ها عمدتاً بر روایت واحادیث متکی است و به همین اعتبار لازم به تفسیر است. تفسیر این قوانین نیز بر عهده مجتهد و فقیه است. تازمانی که مشکل به مسائل دینی محدود می شود، هر مسلمانی می تواند با مراجعه به مجتهد مورد قبول خود، سوال کرده و مسئله را حل کند. ولی آنجا که پای حکومت اسلامی در بین است، سوالات، که در واقع انطباق قوانین متحجر اسلامی باینهاست، جامعه پایانی قرن بیستم است، نمی تواند در چنبره اختلاف تفسیر فقها گیر کند. در این جا است که نقش ولی فقیه، در مقام بالاترین فرد و کلام، اهمیت پیدا کرده و تفسیر وی حکم قانون رابیدامی کند.

تجربه ولایت فقیه خمینی به خوبی اهمیت نقش ولی فقیه در ساختار حکومت اسلامی را نشان می دهد. خمینی بارها ناگزیر به مداخله مستقیم بین دولت و شورای نگهبان بر سر تصویب قوانین اجرایی شد. در غالب موارد خمینی جانب دولت، و در واقع جانب پراگماتیسم، را گرفت.

در جریان همین سال های اولیه است که تئوری "ولایت فقیه" صیقل می خورد و ضمن نشان دادن اهمیت آن در حفظ اسلام و حکومت اسلامی، حدود اختیارات آن نیز به عنوان قدرت مطلق روشن می شود. خمینی در نامه ای در پاسخ به خانم ای که خواستار روشن شدن نظراتش در مورد حدود اختیارات دولت اسلامی "شده بود، می گوید: "از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این طور ظاهر می شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه ای که از جانب خدا به نبی اکرم (ص) و اگذار شده و اهم احکام الهی است و به جمیع احکام فرعی الهی تقدم دارد صحیح نمی دانید...." و پس از حمله شدید به وی و بیان این که حکومت به معنای ولایت است که خدای پیغمبر داده می گوید: "باید عرض کنم حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است...." (چشم انداز شماره ۴ ص ۲۸)

در ادامه همین درگیری ها است که خمینی رای به تشکیل "شورای مصلحت نظام" می دهد و انتخاب اعضای آن را بر عهده ولی فقیه می گزارد. ولی فقیه به عنوان اول شخص حکومت با "ولایت مطلق" که حتی مافوق تمامی احکام اسلام نیز هست، حکومت اسلام را رهبری میکند. سه قوه زیر نظرو کار می کنند و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت به عنوان ابزار کنترل در اختیار رهبر هستند. اختیارات این رهبر اختیارات یک دیکتاتور تمام عیار است.

"ولایت فقیه" بر این پایه استوار است که، در حکومت اسلام، قدرت و اختیار درید خداست و نه مردم. ولی فقیه یعنی کسی که در علوم مذهبی بیش از همه می داند، می تواند قضاوت کرده و حکم صادر کند و به این اعتبار بر علوم زمانه خود نیز اشعار دارد، ولی مردم است و می تواند "تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند." (همانجا ص ۶۸) به این ترتیب پس از پیغمبر و امامان و در زمان غیبت، فقیه علیقدر وظیفه رهبری امت اسلام را نه تنها از زاویه مذهبی بلکه عمدتاً سیاسی بر عهده می گیرد و بر آحاد مسلمانان است تا بدون چون و چرا از وی تبعیت کنند. شیخ فضل الله نوری در زمان انقلاب مشروطه گفته بود: "حکومت از باب "ولایت" است و آن هم در زمان غیبت امام زمان... با فقه ها و مجتهدین است و نه با فاعلان بقال و برزاز" (چشم انداز شماره ۵ ص ۶۶)

قانون اساسی

دکترین حکومت اسلامی خمینی پس از پیروزی انقلاب شکل مادی به خود گرفت و پس از فرارندوم "جمهوری اسلامی" در غالب قانون اساسی تبلور شد. این قانون، قانون نوشته شده توسط آخوندها است و برای حفظ اقتدار آخوندها. سنگ بنای آن احکام اسلام و ولایت فقیه است. اصل پنجم قانون اساسی تصریح می کند که "ولایت امر و امامت امت" بر عهده فقیه - رهبر است. هر سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه زیر نظر "ولایت امر و امامت امت" عمل می کنند.

بر طبق همین قانون اساسی شورای نگهبان موظف است تا کلیه قوانین مصوبه مجلس را از نظر مطابقت یا مغایرت آنها با احکام اسلام کنترل کند و بدون تأیید شورای نگهبان قوانین وضع شده قابل اجراییستند. اعضا شورای نگهبان دوازده نفر است که شش فقیه آن توسط رهبر انتخاب می شود و شش حقوق دان مسلمان از سوی شورای عالی قضائی معرفی و بارای مجلس انتخاب می شوند. با توجه به اینکه پس از انقلاب آخوندها بطور کامل قوه قضائیه را قبضه کردند، روشن است که شش حقوق دان اسلامی نیز از بین آخوندها انتخاب می شود. بدین ترتیب شورای نگهبان آخوندی زیر نظر رهبر بر تطابق کامل قوانین جاری مملکت با احکام صدر اسلام نظارت می کند. قوانین اسلام

شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. (ولایت فقیه ص ۲۹) در ادامه خمینی می گوید: "بادقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تاسیس یک دستگاه عظیم و پهناور در اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد." (همانجا ص ۲۲)

در این بیان خمینی دکترین حکومت اسلامی به وضوح روشن است: برقراری حکومت صدر اسلام و اجرای قوانین اسلامی مبتنی بر احکام صدر اسلام در ادامه مسئله رهبری این حکومت اسلامی مطرح می شود. در صدر اسلام ابتدا پیغمبر و سپس امامان رهبری امت اسلام را بر عهده داشتند و پس از امام دوازدهم تکلیف رهبری امت ناروشن مانده است. در مذهب شیعه یک رهبری فردی همچون تسنن یا مسیحیت، خلیفه یا پاپ، وجود نداشت. بر طبق سنت در هر زمان چند فقیه برجسته که به درجه اجتهاد رسیده اند می توانند هم زمان مرجع تقلید بوده و امت مسلمان می تواند به تشخیص خود پیرو این یا آن مجتهد باشد. "سر مجتهد اعظم" رسماً وجود ندارد. از اواخر دوره قاجار و بارشد و مسائل ارتباط جمعی، تمایل حکومت و دستگاه مذهبی به سمت تمرکز هر چه بیشتر و طبعاً یافتن راس هرم، مجتهد بزرگی که همچون خلیفه یا پاپ، در راس هیرارشی مذهبی این مجموعه را متمرکزتر و منسجم تر کند، به وجود آمده بود. وجود مراجعی چون میرزای شیرازی، خوئی، بروجردی، ... کوششی بود در این جهت. اما این امر تأثیری در روابط فیما بین مجتهدین درجه اول نمی گذاشت و در بین خود هرگز احترام یکدیگر را خدشه نمی کردند و به حریم یکدیگر وارد نمی شدند. این روش سنتی اما هیچ سازگاری با حکومت اسلام نمی توانست داشته باشد. حکومتی که از پیش تمامی احکام اش صادر شده، تمامی قوانین اش نوشته شده و تکلیف از هزار و چهارصد سال پیش روشن شده است، نیاز به یک تشکیلات مستحکم و یک رهبری مقتدر دارد تا به تواند آن را در پایانه قرن بیستم مستقر و حفظ کند. تشدد آرا بین مجتهدین به ویژه که تا این زمان ایده حکومت مستقیم اسلام برای آنها مطرح نبوده، برای چنین حکومتی مرگ آوراست. از اینجاست که خمینی ایده ولایت فقیه را مطرح می کند و آن را سنگ بنای حکومت اسلامی قرار می دهد.

"ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می شود و چندان به برهان احتیاج ندارد... اینکه امروز به "ولایت فقیه" چندان توجهی نمی شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه های علمیه خصوصاً می باشد." (همانجا ص ۶)

در اختیار رهبر هستند. اختیارات این رهبر اختیارات یک دیکتاتور تمام عیار است.

فقاہت یا حکومت

اکنون به پردازیم به سوال اصلی مورد بحث این نوشته، حکومت اسلامی بدون ولی فقیه عملی است یا نه؟

در بلاگفتیم که ایده "ولایت فقیه" توسط خمینی طرح شد. ولی آیا این ایده تنها تمایل و نظر خمینی بود؟ یا زمینه های مادی و عینی در ساختار حکومت اسلام دارد؟ گفتیم که خمینی ایده ولایت فقیه را بر اساس نیاز حکومت اسلامی به یک رهبری متمرکز و مقتدر طرح کرد. انطباق قوانین متحجر اسلامی با قوانین نوین چون، قانون کار، تجارت، روابط بین المللی، قوانین شهری و هزاران قانون جاری که برای زندگی روزمره کنونی لازم است، کار ساده ای نیست و یقیناً در بین فقها در چگونگی این انطباق اختلاف خواهد افتاد، که تاکنون افتاده است. در عین حال اعمال همین قوانین دوگانه و مخلوط بر جامعه ای که پویا است و مدام در حال تحول و پیشروی است، کاری است به مراتب پیچیده تر و یقیناً با مقاومت مردم مواجه خواهد شد که شد و خواهد شد. لزوم وحدت در صفوف حکومت کنندگان از مواردی است که خمینی بارها به آن اشاره کرد و برای چنین حکومتی، نقش یک دیکتاتور قدر قدرت لازم و اجباری است. نکته دیگر آن که دستگاه مذهبی به تنهایی حکومت نمی کند و متکی است بر یک نیروی اجتماعی که آنرا پشتیبانی می کند. در کنار این حکومت، بطور سنتی بازار و سپس از انقلاب تنوکرات ها و نوکیسه هایی که به اعتبار جنگ و حمایت مستقیم حکومت از راه تجارت و ارتشا و دزدی های کلان، ثروت انبوهی گرد آورده اند، باتمام قدرت از این حکومت و ساختار دیکتاتوری آن حمایت می کنند. حمایت بازار از خامنه ای و جامعه روحانیت مبارز مفهوم مستقیم سیاسی حمایت بورژوازی تجاری ایران از ولایت فقیه است.

در رابطه با طرح شعار "ولی فقیه فقاہت کند و نه حکومت"، (بطور مثال مضمون نامه اخیر اکثریت به خامنه ای) در صحبتی بایکی از رفقا مثال زداز زمان شاه که شعار "شاه سلطنت کند و نه حکومت" از جانب بخشی از اپوزیسیون داده می شد.

در دهه پایانی حکومت شاه شعار "شاه سلطنت کند و نه حکومت" مطرح شده بود. پایه این بحث بر روی قانون اساسی مشروطه، که در آن شاه می بایست سلطنت کند و حق دخالت در امور جاری مملکت را نداشت و کشوری بایست توسط مجلس و دولت مورد اعتماد مجلس اداره می شد، متکی بود. به لحاظ عملی هم به عنوان نمونه به کشورهای دارای حکومت مشروطه سلطنتی مثل انگلستان و سوئد و هلند اشاره می شد. اگرچه به لحاظ تئوری این مسئله قابل بحث بود ولی به

لحاظ عملی تجربه انقلاب خودمان نشان داد که شاه تا آخرین لحظه حاضر به واگذاری قدرت نبود. این امر نه ناشی از خودسری و یکدندگی شاه، که ناشی از واقعیت ساختار حکومت سلطنتی در ایران بود. شاه، خانواده سلطنتی، دربار و سرمایه داران وابسته به دربار در مجموع سرمایه داری وابسته ایران را تشکیل می دادند. این نیروی اجتماعی پشتیبانی سرمایه داری جهانی از طریق سلطنت حکومت می کرد. کوتاه شدن دست شاه از حکومت به معنی از دست رفتن قدرت سیاسی سرمایه داری وابسته بود. این چیزی نبود که بایکی دونصیحت و اندرز عملی شود. نادرستی شعار "شاه سلطنت کند و نه حکومت" در این بود که شاه را بسیار مجرد میدید و به ساختار نظام سلطنتی در ایران و تفاوت های ماهوری آن با کشورهای چون سوئد و انگلستان توجه نداشت. انتقاد اساسی دیگری که بر این شعار وارد بود، نقش منفی و توهم پراکن آن بود. این شعار این ایده را تقویت می کرد که نظام سلطنتی در ایران ظرفیت تحول دمکراتیک دارد و کافی است که شاه از این پس در امور حکومتی دخالت نکند. از طریق یک انتخابات آزاد نمایندگان مجلس و تشکیل یک دولت غیر وابسته به دربار، اداره امور کشور به شکل تقریباً دمکراتیک امکان پذیر خواهد بود. این توهم پراکنی از ظرفیت انقلابی توده ها می کاست و انتظار تحول از بالا را دامن می زد. تجربه انقلاب بهمن، مقاومت این ساختار در مقابل هر تحولی و نهایتاً سرنگونی آن از طریق یک انقلاب توده ای، نشان داد و ثابت کرد که این ساختار ظرفیت تحول دمکراتیک از درون را ندارد.

مقایسه دو شعار "شاه سلطنت کند و نه حکومت" و "ولی فقیه فقاہت کند و نه حکومت" می تواند تاحدی به شناخت درستی یا نادرستی شعار دوم کمک کند. شاه تنها یک عنصر مجرد نبود بلکه نماینده یک نیروی طبقاتی بود. ولی فقیه نیز یک عنصر مجرد نیست بلکه نماینده یک نیروی اجتماعی معین است. این نیرو امروز با ثروت هنگفتی که گرد آورده از توان قابل ملاحظه ای برخوردار است. این نیرو امروز از کانال ولی فقیه حکومت می کند. این نیرو امروز با همپیوندی بسیار نزدیک با دستگاه هیرارشی مذهبی، قوانین مورد نظر خود را به اجرامی گذارد. فرستادن ولی فقیه به حوزه علمیه به معنی از دست دادن مهم ترین اهرم قدرت خواهد بود. ضمن آن که ساختار حکومت اسلامی رانیز باخطر پاشیدن از درون مواجه می سازد.

در زمان شاه دست سرمایه داری وابسته، زیر سایه دیکتاتوری شاه، برای چپاول ثروت های ملی باز بود و هیچ حد و مرزی نمی شناخت. باید به این سوال پاسخ داد که فرم حکومت در صورتی که شاه فقط سلطنت می کرد و نه حکومت چگونه می بود. نیاز سرمایه داری وابسته و سرمایه داری جهانی

برای کنترل ثروت های ملی ایران چگونه و از کجا برای چه نوع حکومتی بر آورده می شد؟ آیا کارگزاران دیگری از دیکتاتوری چیره نمی شد؟ آیا به همین دلیل نبود که سرمایه داری جهانی ترجیح داد به جای روی کار آوردن یک دیکتاتور نظامی چون تیمسار بختیار، از ساختار سنتی دیکتاتوری در ایران که همانا سلطنت بود استفاده کند؟ این سوالات از این جهت مهم است که مسئله بر سر ظاهر قضیه یعنی شاه نبود. بلکه اساس، پاسخ به این سوال بود که آیا نظام سرمایه داری وابسته ایران در زمان شاه ظرفیت تحول دمکراتیک را از درون داشت یا نه؟ تجربه نشان داد که نه.

امروز نیز سوال در رابطه با ولایت فقیه بر همین قرار است: آیا حکومت اسلامی همانگونه که امروز غالب است و در قانون اساسی اش طرح شده، ظرفیت تحول دمکراتیک از درون را دارد یا نه؟ تنها خلغ ید از ولی فقیه این حکومت را دمکراتیک نمی کند. قانون اساسی آن نیز باید تغییر کند. ساختار حکومتی باید تغییر کند. از همه مهتر این تفکر که قدرت و اختیار درید خداست و مردم تنها گوسفندان فرمانبر هستند، باید تغییر کند. "جمهوری اسلامی" در لغت بی معنا و متضاد است. اسلام با جمهوری سنجی ندارد. جمهوری یعنی حکومت مردم بر مردم. اسلام یعنی حکومت نمایندگان خدا و ولی عصر بر مردم، یعنی حکومت آخوند بر مردم. ظرفیت دمکراتیک یعنی پذیرش حکومت مردم بر مردم و این یعنی نفسی لزوم حکومت آخوند بر مردم، یعنی نفی حکومت قوانین اسلام بر مردم در اینصورت از اسلام این حکومت "جمهوری اسلامی" چه باقی می ماند؟

شیرینی یال و دم اشکم که دید

واقعیت آن است که ایده حکومت اسلامی و ولایت فقیه توسط خمینی طرح و پیش برده شد. خمینی در زمان خود شرایط لازم یک "ولی فقیه" را داشت و وی هم از مجتهدین قابل قبول حوزه های علمی و هم به اعتبار انقلاب، رهبر سیاسی بلامنازع بود. به این ترتیب وی با اقتدار، و با استفاده از مشروعیت کسب کرده از رهبری انقلاب ضد شاه، حکومت ولایت فقیه را مطلق و اعمال کرد.

اما اکنون این سوال مطرح است که آیا پس از مرگ خمینی، جانشینی با ابعاد و اندازه های او وجود داشت یا دارد یا خواهد داشت که چنین سمت کلیدی را بر عهده گیرد، و اگر چنین شخصی وجود ندارد، تکلیف ولایت فقیه چیست؟ حکومت اسلامی بدون ولی فقیه ادامه می یابد یا نه؟

ادامه دارد



ایدئولوژی - سیاست

عیسی صفا

کفایتی خود باعث غافلگیری اتحاد جماهیر شوروی و میلیون ها کمونیست عضو حزب شدند. آنچه که شکست خورد کاریکاتوری از سوسیالیسم و کمونیسم بود.

تجارب سوسیالیسم جدا از شوروی و بلوک شرق تفاوت کیفی با 'مدل شوروی' نداشتند. سیستم تک حزبی و سرکوب ایدئولوژیک و پلیسی مخالفان نقطه مشترک آنها بود. موتاژ ایدئولوژیک در کشورهایی مانند چین تحت عنوان ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم منتهی با مهر و موم افکار مائوتسه تونگ آیه های کتاب سرخ را به صورت وحی منزل به جامعه تحمیل می کرد. اختلاف حزب کمونیست چین و شوروی نه بر سر آرایه آلترناتیو سوسیالیسم خلاق، مشارکت توده های مردم در ساختن آینده و... بلکه بر سر عظمت طلبی، اختلافات مرزی، مناطق تحت نفوذ و... بود. بعلت حقارت این اختلافات و بی ثمر بودن آنها، جنبش کمونیستی بهره ای از این تخصصات نبرده و به درگیری های بی حاصل در عرصه جنبش کمونیستی جهانی دامن زد. اکنون که چین با خطر سوسیالیسم امپریالیسم روبرو نیست، به هیچ وجه حامل ارزش های فکری برای گسترش جنبش کمونیستی جهانی نیست. در بازار مصرف جهانی می توان صدها کالای چینی یافت. ولی چین در عرصه جنبش کمونیستی جهانی اصلا وجود خارجی ندارد!

اگر در چشم انداز آینده جنبش کمونیستی در مراکز اصلی اقتصاد سرمایه داری ژاپن، اروپا و امریکا رشد نکنند، سوسیالیسم بشکل کونی در کشورهای نظیر چین، ویتنام، کوبا در نظام سرمایه داری جهانی حل خواهند شد. شکست حزب کمونیست شوروی تجربه تقویت ینش های دیگر مانند مائوتسیم، تروتسکیسم، چپ های مستقل و اروتونیسم نشد.

ادامه دارد

۱- خاطرات گورباچف، ادیسیون روشه، ص ۸۳۰

۲- خاطرات گورباچف، ادیسیون روشه، ص ۸۰۶

پوزش

در شماره گذشته "اتحاد کار" چنداشتهای تاییبی

وچاپی رخ داده بود. از جمله در چاپ عکس مربوط

به مطلب "فوتبال وملاها" و عنوان مقاله "نکاتی

درباره... در صفحه اول...

با پوزش از خوانندگان گرامی، تلاش خواهیم کرد که این گونه اشتباهات به حداقل کاهش یابد.

قدرت تصمیم گیری در همه عرصه های کلیدی در دست حلقه کوچکی از محفل رهبری حزب کمونیست به حاکمیت عریض و طویل دستگاه بوروکراتیک دولتی و دور کردن جامعه از کوشش و فعالیت، ظرفیت های اقتصادی و انسانی این جوامع را به هرز می برد. سوسیالیسم و کمونیسم که نویدبخش عبور به تمدن بالاتر بود هیچ شباهتی به بی حقوقی همگانی جوامع سوسیالیستی اروپای شرقی و شوروی نداشت.

تلاشی بلوک شرق در عین حال در شرایط متناقضی رخ داد. صنعتی شدن این جوامع، ارتباط وسیع تر با جهان و رشد آموزش همگانی در گسترش و تقویت آگاهی توده های مردم نقش مهمی ایفا کرده و زمینه مبارزات دمکراتیک را فراهم آورد. خواست عمومی این جنبش ها دمکراسی و پولریالیسم سیاسی بود و نه احیای سرمایه داری. سمت گیری سرمایه داری در بلوک شرق بوسیله گروه های با نفوذ دولتی و حزبی سازماندهی شد: گورباچف در خاطرات خود می گوید که نقش کودتا در شوروی در سرعت بخشیدن عبور به قانون بازار شانس بی نظیری بود! (۱) شوروی با جنگ قدرت از بالا و نارضایتی عمومی در پایین منحل شد. بازتاب کامل جنگ قدرت در بالا در کودتای ماه اوت ۱۹۹۱ بخوبی روشن بود. تمایلی جمهوری ها به استقلال و جابجایی قدرت در دستگاه رهبری آنها، جنون سیری ناپذیر پلتسین برای قدرت فردی (تزار قرن بیستم) و چند پارچگی در درون حزب کمونیست منظره عمومی شوروی قبل از تلاشی شدن است. در این میان نقش گورباچف قابل تأمل است. گورباچف در ارزیابی از تلاشی شدن حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می گوید:

در یک مرحله معین، تلاشی شدن حزب کمونیست به علت تفاوت ایدئولوژیک و سیاسی اعضای آن اجتناب ناپذیر بود. راه حل من یک شیوه دمکراتیک بود. من می خواستم کنگره را دعوت کرده و به یک انشعاب به شیوه متمدنانه دامن بزنم. طبق برخی سنجش افکارها برنامه مورد دفاع من و همکارانم یک سوم اعضای حزب را شامل می شد.

این حزب نقش خود را بازی کرده بود و می بایست صحنه سیاسی را ترک می کرد. احزاب جدید چپ در حال شکل گرفتن هستند. از جمله بعضی تشکل های کمونیستی. (۲)

آیا می توان از خیانت گورباچف، پلتسین و دیگر رهبران طراز اول حزب کمونیست و دولت شوروی در تلاشی کردن جامعه حرف زد؟ و نقش تعیین کننده برای آن قائل شد؟ اگر نتوان روش آنها را خیانت نامید، حتما می توان از قدرت طلبی، منافع فردی، بی لیاقتی آنها صحبت کرد. آنها نسبت به منافع عظیم غرب سرمایه داری در منحل کردن بلوک شرق و شوروی آگاه نبودند و با جنگ قدرت در بالا و بی

پیش در آمد

کنگره آتی بر خلاف کنگره های گذشته باید از پرداختن به انبوهی از مسایل ریز و درشت پرهیز کند. تجربه نشان داده است که در زمان کوتاه، خسته و کوفته، نمی توان مسایلی را حل کرد که در عهده یک حزب سیاسی بزرگ است و نه یک سازمان کوچک. بالا رفتن کمیت کار معادل پایین آمدن کیفیت است. اگر سرمایه داری هنوز در مقابل این نظریه علمی مارکس مقاومت می کند، حداقل در کنگره کمونیست ها آن را رعایت کنیم!

آنچه که ما اکنون در فعالیت سیاسی خود از آن رنج می بریم دو مسئله عمده است: تاخیر ایدئولوژیک و نداشتن استراتژی سیاسی روشن. پیشنهاد من این است که عمده وقت کنگره معطوف به بحث و تصمیم گیری درباره این دو مسئله عمده باشد. از تاخیر ایدئولوژیک شروع می کنیم.

بحران جنبش کمونیستی جهانی

فروپاشی دولت و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی کل جنبش کمونیستی را دچار بحرانی عمیق کرد. انقلاب اکبر، جنگ دوم جهانی و نقش شوروی به عنوان ابرقدرت، تحولات شوروی را در راس جنبش کمونیستی جهانی قرار داده بود. همان گونه که انقلاب اکبر تأثیری غیرقابل انکار بر تاریخ بشریت قرن بیستم گذاشته بود، این بار تلاشی شدن اتحاد جماهیر شوروی به یک بحران تاریخی- جهانی شکل داد.

شوروی می توانست به اشکال مختلف مانند تهاجم امپریالیسم و... دچار شکست شود. مسئله مهم و مرکزی فرضیه های متنوع در مورد شکست و یا پیروزی بلوک شرق نیست. مسئله اساسی بررسی شکست شخص این نظام است. نظام های بلوک شرق از درون و با رویکردانی وسیع مردم از این نظام ها تلاشی شدند. سطح پایین و فلاکت بار اقتصادی و دیکتاتوری حزب واحد و به بیان واقعی تر دیکتاتوری محافل رهبری احزاب کمونیست به عوامل اصلی اعتراضات افشار وسیع مردم تبدیل شد.

کشور شوراهای که نوید تمدن بالاتر و انسانی تر را مطرح می کرد به زندان بزرگ خلق ها تبدیل شده بود. سرپوش ایدئولوژیک این دیکتاتوری موتاژی بنام 'ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم' بود. فساد دستگاه های رهبری حزب در دولت بصورت سواستفاده از قدرت و امتیازات متفاوت آن، مقام و موقعیت، امتیازات مادی، کیش شخصیت و... نمی توانست از دیدگاه انتقادی مردم پوشیده بماند. دستگاه های فاسد حزب و دولت با سرکوب ایدئولوژیک و پلیسی مانع بروز علنی دیدگاه های دیگر درباره مبرمترین مسائل اقتصادی و سیاسی جامعه می شدند. انحصار

بازگشت به مارکس

قابل توجهی را سازماندهی کنند و به موازات و تحت تاثیر این ناتوانی و عقب نشینی نیز، توانستند فعالیت نظری مورد نیاز و پاسخگوی شرایط جدید داخلی و بین المللی را هم به پیش ببرند. فعالیت ها و تلاش های مراکز و موسسات دانشگاهی نیز که طبعاً فارغ از تاثیرات تهاجم مزبور نبودند، غالباً یا تعطیل شدند و یا متوجه مسائل و مقولات دیگری گردیدند. از همین روست که فعالیت های این مراکز در زمینه مباحث مارکسیستی و مبارزه طبقاتی افت شدیدی طی دو دهه گذشته پیدا کرد و به جای آنها، عمدتاً، فعالیت های تحقیقی و نظری پیرامون مسائل قومی و فرهنگی، حقوق بشر، فمینیسم، محیط زیست و... رواج یافت (اهمیت بررسی و پژوهش پیرامون این قبیل مسائل در اینجا مورد بحث نیست، بحث بر سر تمرکز یا عمدگی یافتن یک رشته موضوعات در مقابل موضوعات دیگر است). تلاش ها و فعالیت های انتشاراتی و مطبوعاتی در زمینه مورد بحث نیز، به تبع اختلال و رکود در دو عرصه دیگر، خیلی محدود و پراکنده شد.

در سال های اخیر، نمونه ها و نشانه های متعددی از پایان یافتن این روند و شروع تازه ای از روندهای سیاسی و اجتماعی، که بیانگر رویکرد مجدد به اندیشه های مارکس، به ویژه در زمینه های نقد ساختار و نظام سرمایه داری، تقویت و گسترش مبارزه طبقاتی و تلاش در جهت برقراری سوسیالیسم، هستند. در جوامع مختلف و خصوصاً در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مشاهده می شود. به منظور بررسی این روندها و آگاهی بیشتر نسبت به آنچه که در این عرصه در حال وقوع است، گزارش ویژه این شماره 'اتحادکار' به این موضوع اختصاص یافته است. در همین رابطه، دو نمونه مشخص از چگونگی رونق و رواج اندیشه های مارکس، در کشورهای فرانسه و آمریکا، مورد بررسی واقع شده است، نوشته ای به درج یک تجربه معین، یعنی فعالیت های یک کانون در مورد طرح و بررسی و بسط اندیشه های مارکس، اختصاص داده شده و ترجمه مقاله ای درباره ضرورت و اهمیت بازگشت به افکار و آثار مارکس نیز به چاپ رسیده است.

در چند ساله ی اخیر تلاش ها و اقدامات قابل توجهی در جهت طرح، بحث و بررسی نقادانه ی اندیشه ها و آثار مارکس و بهره گیری از این مباحث در ارتباط با تقویت و گسترش مبارزات اجتماعی، صنفی و سیاسی به چشم می خورد. این تلاش ها، در صورت تداوم و تعمیق و گسترش خود می توانند به این امیدواری بیشتر دامن بزنند که دوره ای طولانی از رکود، درجا زدن و یا عقب نشینی به پایان خود نزدیک شده و دوره تازه ای از رونق و طراوت و بالندگی، در عرصه های سیاسی-نظری، برای مارکسیست ها آغاز گردیده است.

طی ربع قرن گذشته، فعالیت های پژوهشی، تئوریک، فرهنگی و مطبوعاتی در ارتباط با آثار و افکار مارکس رکود شدیدی را شاهد بوده است. رکود و خمود حاکم بر دستگاه حزبی و سیاسی شوروی سابق- که خود را 'متولی' رسمی و انحصاری این آثار و اندیشه ها معرفی می کرد- در طول دهه های پیشین طبعاً تاثیرات منفی و بازدارنده خود را بر افراد و جریاناتی که به نحوی از آن نظام حمایت می کردند (و از آن جمله خود ما) و حتی بر مارکسیست ها و چپ هایی که مخالف آن نظام نیز بودند، برجای می نهاد. تهاجم بی سابقه سرمایه داری افسارکسیخته، زیر عنوان لیبرالیسم، 'تعدیل ساختاری'، 'جهانی شدن' و نظایر اینها، بر دستاوردها، تشکلهای و نهادهای کارگری و چپ در این دوره ضربات شدیدی بر جنبش ترقیخواه و انقلابی وارد آورد و فعالیت های سیاسی، نظری و تبلیغاتی آن را با دشواری های فزاینده، سردرگمی، افت و توقف روبرو کرد. پیشبرد این قبیل فعالیت ها که عمدتاً از سه طریق و عرصه ی: سازمان ها و محافل سیاسی چپ، مراکز و محافل دانشگاهی و تحقیقاتی، و مجلات و مطبوعات، انجام می گرفت، در هر سه بخش دچار رکود و اختلال شد.

سازمان ها و جریانات چپ که، علاوه بر مسائل و معضلات درونی شان، با تهاجم گسترده مذکور نیز مواجه گشته بودند، غالباً نتوانستند اعتراضات و مقاومت توده ای

رونق دوباره اندیشه های مارکس در فرانسه

پس از عقب نشینی ها و سکوت نسبی، در برابر یک تازی های لیبرالیسم افسارکسیخته، که طی ۱۵-۱۰ سال گذشته در غالب جوامع پیشرفته سرمایه داری، در میان روشنفکران ترقیخواه و نیروهای پیشرو حاکم کشته بود، روحیه ی اعتراض و عصیان تدریجاً در بین این نیروها شکل گرفت. هر چند که در فرانسه، در قیاس با بسیاری دیگر از کشورهای غربی، سکوت یا سازش در مقابل تهاجمات گوناگون لیبرالیسم چندان گسترده و پایدار نبوده، اما این قبیل تهاجمات، خصوصاً در رابطه با رجزخوانی های ظفرمندانانه ی مدافعان و مبلغان سرمایه داری در پی فروپاشی نظام حاکم بر شوروی سابق، در این کشور نیز بخش بزرگی از عناصر و جریانات ترقی خواه و انقلابی را به عقب رانده و یا به موضعی کاملاً تدافعی کشانده بود. لکن آشکار شدن هر چه عریان تر عوارض بحران اقتصادی و اجتماعی در فرانسه (و به ویژه بیکاری)، سرخوردگی و رویگردانی از سیاست هایی که طی دوران ۱۴ ساله

منتشر گردید (رجوع شود به اتحادکار شماره ۱۹، آبان ۱۳۷۴). گزیده ای از مقالات مجلدات مذکور نیز به فارسی ترجمه و در یک جلد به وسیله انتشارات 'اندیشه و پیکار' در مهر ۱۳۷۵ (اکتبر ۱۹۹۶) منتشر شده است.

موفقیت کنگره مزبور، که برای برگزارکنندگان آن نیز تا اندازه ای غیرمنتظره بود، یکی از شواهد رونق نسبی است که اندیشه های مارکس اخیراً با آن روبرو شده است. پیش از برگزاری آن و طی دو سال گذشته نیز نشانه ها و نمونه های متعددی از نوعی از 'بازیابی' مارکسیسم در محافل و مجامع دانشگاهی، پژوهشی، سیاسی و مطبوعاتی ملاحظه می شود. توجه و گرایش بیشتر به افکار و آثار مارکس در چندساله اخیر، در مقایسه با دهه گذشته، ارتباط مستقیمی با اوضاع سیاسی و اقتصادی-اجتماعی فرانسه و همچنین وضعیت حاکم بر جهان در شرایط کنونی دارد.

برگزاری موفقیت آمیز 'کنگره بین المللی مارکس'، در سپتامبر ۱۹۹۵، در شرایطی که هنوز چند سالی پیش از سقوط دیوار برلین سپری نشده بود، آشکارا نشان از آن داشت که آثار و اندیشه های مارکس از رواج و رونق دوباره ای در فرانسه-آوردگاه انقلاب کبیر ۱۷۸۹ و 'کمون' ۱۸۷۱، و زادگاه عناوین 'سوسیالیسم' و 'کمونیسم' برخوردار می شود.

در این کنگره که به همت گرداندگان نشریه 'اکتوئل مارکس' و همکاری چند نشریه دیگر و تعدادی از مراکز علمی و تحقیقاتی فرانسه، زیر عنوان 'مارکسیسم پس از صدسال: کارنامه و چشم اندازها'، برگزار شد، بیش از ۱۵۰ سخنرانی از جانب مارکسیست ها، مارکس شناسان، پژوهشگران و استادان دانشگاه ها از کشورهای مختلف جهان ارائه گردید. مباحث این کنگره که با استقبال چشمگیر گروه های زیادی از دانشجویان، محققان، فعالین سیاسی چپ و افراد علاقه مند روبرو شد، بعداً در ۶ مجلد گردآوری و

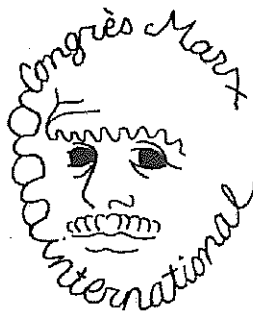
به عنوان 'همراهان' حزب نامیده می شدند و از جمله معروف ترین آنها ژان پل سارتر بوده است، و بعداً پایان یافته تلقی می شده است؟ 'ژاک بیده'، استاد دانشگاه و یکی از مسئولان اصلی برگزاری 'کنگره بین المللی مارکس'، در پاسخ این سوال، اظهار می دارد که این نوع همکاری ها را می توان 'یک همراهی نظری' نامید. جامعه شناس دیگری، آن را بیشتر 'همراهی اجتماعی' و نه 'همراهی سیاسی' با احزاب سیاسی ارزیابی می کند. 'روبر هو'، دبیر ملی (دبیر کل) حزب کمونیست نیز در مصاحبه ای با همان روزنامه، در این باره می گوید: 'خوشبختانه، آن دوره ای که طی آن حزب روشنفکران 'خوب' را تعیین می کرد سپری گشته است. اصطلاح 'همراه' بودن نیز به نظرم اصطلاح مناسبی نیست و در هر حال، با آن ایده ای از روابط که ما می خواهیم با آنها (روشنفکران) داشته باشیم، خوانایی ندارد. برخلاف سال های دهه ۲۰، حزب کمونیست نمی خواهد روشنفکرانی را که به حزب نزدیک می شوند و یا با طبقه کارگر پیوند می خورند، به صورت آلت دست خودش درآورد. وی در این مصاحبه، با اشاره به این که باید از 'مارکس آزاد' شده از رسوبات دکماتیک صحبت کرد و نه صرفاً به 'نص' نوشته ها بلکه به 'روح' آثار او توجه و استناد کرد، می گوید: 'ما در عصری زندگی می کنیم که با ورشکستگی مدل های 'کمونیست' نوع شوروی، سوسیال-دموکرات و سرمایه داری افسارگسیخته، مشخص می شود. وقت آن رسیده است که چیز نوی ابداع شود که دارای دو بعد اساسی است: نقد نظام موجود و اتوپایی مشخص... بازگشت به ریشه ها که به معنی بازگشت به چیزهای کهنه و قدیمی نیست، بدین مفهوم است که بایستی 'مسیر طی شده ی تاریخی' را به حساب آورد'.

یکی دیگر از نشانه های رواج نسبی اندیشه های مارکس، افزایش قابل ملاحظه تعداد مجامع، اجلاس ها و کنفرانس ها در این رابطه، و یا تعداد انجمن ها و کلوب هایی که به منظور برگزاری این قبیل کنفرانس و بحث ها و یا فراهم کردن امکانات تحقیق و کار گروهی ایجاد شده اند، است. از جمله انجمن های شناخته شده و موفق در این زمینه، 'کانون مارکس' (انجمن فضاها ی مارکس) است که، به عنوان یک تجربه، در نوشته جداگانه ای (در همین شماره) به چگونگی تشکیل و فعالیت های آن پرداخته می شود. انجمن 'اسپرات' که با شرکت گروهی از روزنامه نگاران، ناشران و روشنفکران، و از جمله 'دانیل بن سعید' (عضو رهبری 'اتحادیه کمونیست های انقلابی') در سال ۱۹۹۲ تشکیل شده است به بررسی و تحقیق پیرامون مسائل عمده اجتماعی می پردازد. انجمن 'رسی' با مشارکت عده ای از جامعه شناسان و فعالین سندیکایی، به بحث و پژوهش در مورد مسائل اتحادیه های کارگری، از دیدگاه 'غیررفرمیست' اختصاص دارد. نهادها و کانون های دیگری چون 'مجمع جنبش اجتماعی'، 'کنفدراتاسیون'، 'سیدف' نیز در سال های

گاهی با روزنامه 'اومانیتیه' همکاری می نمایند، از 'رادیکال' بودن مبارزه این حزب، که به قول او با رادیکال بودن روشنفکری همخوانی دارد، دفاع می کند.

کنگره بین المللی مارکس

(دانشگاه پاریس - سپتامبر ۱۹۹۵)



مارکسیسم پس از صد سال
کارنامه انتقابی و دورنمای آینده

APPC International

نشریه بنگار

فیلسوف معروف دیگر فرانسوی 'ژیل دولوز' که چندی پیش درگذشت، پیش از مرگ اعلام کرده بود که کتاب بعدی خویش را درباره 'عظمت مارکس' به رشته تحریر در خواهد آورد. این دو، نمونه ای از متفکران و نویسندگان فرانسوی اند که در نوشته های آنها، در سال های پیش، کمتر بحثی از مارکس یا مارکسیسم مطرح بوده است. 'رژیه دیره' که اکنون عضو 'انجمن دوستان امانیتیه' (که در سال ۹۶ تاسیس یافته) نیز به شمار می رود راجع به دلایل عضویت خود در این 'انجمن' می گوید: 'آنچه به نظر من امروزه بیش از هر چیز در معرض تهدید قرار دارد، جسارت مقابله با سرمایه ایست که می خواهد همه چیز را در کام خود بکشد. پیگیری و سرسختی در مقابل افراد یا نهادهایی است که تنها خودشان را 'مطلع' و 'مدرن' قلمداد می کنند، و امکان این که از استثمار شوندگان صحبت کنیم و نه از به حاشیه رانده شدگان، از کارل مارکس صحبت کنیم و نه از 'کشیش پی یر' (رئیس یکی از سازمان های خیریه معروف فرانسه)، از مبارزه طبقاتی صحبت کنیم و نه از شکاف اجتماعی'.

موضوع همکاری گروه زیادی از روشنفکران و استادان (مارکسیست یا غیرمارکسیست) با جریانات سیاسی چپ، و از جمله حزب کمونیست و نشریات آن، که در سال های اخیر نمود بیشتری پیدا کرده، روزنامه 'لوموند' را بر آن داشته است که گزارش ویژه ای در این باره (در شماره ۱۲ آوریل ۱۹۹۶) منتشر کند. این گزارش با این سوال آغاز می شود که آیا گسترش این گونه همکاری ها، نشانه ی بازگشت به همان روالی است که در سال های ۵۰-۱۹۲۰ برقرار بوده (در آن دوره روشنفکران و نویسندگان سرشناسی که عضو حزب کمونیست نبودند ولی از آن حمایت می کردند،

ریاست جمهوری فرانسویان به اجرا درآمد، وقوع جنگ خلیج فارس و پیامدهای 'نظم نوین جهانی' آمریکایی در عرصه بین المللی، تداوم 'جهانی شدن' به شیوه جاری و عواقب فاجعه بار آن برای توده های زحمتکش در مرکز و پیرامون سرمایه داری جهانی، گسترش گرایش های ارتجاعی نژادپرستانه، ضدخارجی، فاشیستی و یا مذهبی... از جمله مسائل و عوامل عمده ای بوده اند که به تدریج روحیه ی اعتراض و عصیان و همچنین تلاش برای مقابله و چاره جویی را در بین گروه های افزونتری از جوانان، دانشجویان، روشنفکران و نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب، فراهم آورده اند. علاوه بر اینها، سقوط دیوار برلین و فروپاشی 'سوسیالیسم واقعا موجود'، صرفنظر از جوانب دیگر آن، این نیروها را از زیر بار سیاسی و اخلاقی آن نمونه ی منفی آلترناتیو که بر دوشان سنگینی می کرده (و هنوز هم می کند) تا اندازه ای خلاصی بخشیده و آنان را، به همراه همه توده های تحت ستم، در رویارویی صریح و آشکار با سرمایه داری واقعا موجود قرار داده است. این رویارویی، در فرانسه، از جمله در مقابله با 'تفکر واحد' حاکم بر بخش اعظم رسانه های دولتی و خصوصی، مطبوعات، محافل دانشگاهی و مباحث سیاسی و اقتصادی، صورت می پذیرد، 'تفکر واحدی' که بر پایه ی آن، لیبرالیسم تنها سیاست ممکن است، جهانی شدن جاری اجتناب ناپذیر است، 'اروپای واحد'، طبق پیمان 'ماستریخت'، تنها 'شانس' فرانسه است... و به طور خلاصه، سرمایه داری تنها راه و سرنوشت محتوم بشریت است. در این رویارویی، اندیشه های مارکس، به عنوان قاطع ترین و جامع ترین متقد سرمایه داری، بیش از پیش مورد توجه و اقبال نیروها و افرادی که در اندیشه و تلاش راهی برای خروج از بن بست سرمایه داری هستند، واقع می شود.

جنبش اعتراضی و اجتماعی وسیعی که پاریس و غالب شهرهای بزرگ فرانسه، در پاییز ۱۹۹۵، شاهد آن بودند، تاثیر قابل توجهی در رواج و گسترش فعالیت های مبارزاتی چپ و عدالت خواهانه داشته است. این جنبش توسط هیچ سازمان یا جریانی واحدی سازماندهی نشده بود و گرایش های گوناگونی نیز در آن مشارکت داشتند. گروه زیادی از روشنفکران و استادان، و از جمله جامعه شناس سرشناس فرانسوی 'پیر بوردیو'، از کارگران اعتصابی در برابر سیاست های دولت 'ژویه' حمایت کردند. بحث ها و ارزیابی های متعددی که، به دنبال این حرکت اعتراضی، در مطبوعات و در مجامع دانشگاهی و سیاسی صورت گرفت، توجه افزونتری را به مسائل و سیاست های آلترناتیو چپ، و بویژه مارکسیستی، جلب کرد.

'ژاک دریدا' فیلسوف معروف و نظریه پرداز 'ساختار شکنی' که در سال ۱۹۹۳ کتاب 'اشباح مارکس' را منتشر ساخت، در سال های اخیر نیز نوشته ها و یا سخنرانی های متعددی را در رابطه با مارکس یا مارکسیسم ارائه کرده است. وی که هیچگاه عضو حزب کمونیست فرانسه نبوده است، ولی در سال های اخیر

جنگ طبقاتی، در حالی که جامعه شناسان از مدت ها پیش پی برده اند که این (جنگ طبقاتی) مفهومی کهنه و فرسوده است.

بازیابی اندیشه ها و آثار مارکس، که به شیوه ها و انگیزه های کوناگون و از طریق نهادها و کانون های متعددی صورت پذیرفته و می پذیرد، طبعاً دارای محصولی یکسان و از پیش تعیین شده نیز نیست. 'ژاک بیده'، از رواج و گسترش یک 'نومارکسیسم'، 'چندگونه' و 'چند شکلی' در حال حاضر سخن می گوید. وی بر آنست که 'رواج مارکس شناسی فعلی'، همراه با برخی جنبه های حسرت گرایانه یا بازگشت به عقب آن، می تواند چیز دیگری را، که مربوط به گذشته نگری نیست، از دیده ها پنهان نگاه دارد و آن اینست: حضور فعال مارکسیسمی مصر و سرسخت که به کار بررسی و تحلیل فرهنگ و جامعه معاصر ادامه می دهد. 'دانیل بن سعید' که در سال های اخیر سه کتاب راجع به مقولات مارکسیستی منتشر ساخته است (نقد و معرفی کتاب های 'مارکس ناهنگام' و 'ناهمخوانی زمان ها'ی این نویسنده در اتحاد کار شماره ۲۵، خرداد ۱۳۷۵، درج شده است)، ضمن رد این نکته که بازگشت به مارکسیسم فقط مربوط به نسل های پیشین و یا 'نسل ماه مه ۱۹۶۸' است، یادآور می شود که 'دانشجویانی که امروزه وارد دانشگاه ها می شوند نمی توانند تباهی های سرمایه داری را، چه در شرق و چه در اینجا، هم به سوسیالیسم واقعا موجود نسبت بدهند'. اقتصاددان عضو حزب کمونیست فرانسه، 'پل بوکارا'، در رابطه با بهره جویی از آثار مارکس در مقاله ای که در مجله 'پانسه' (سپتامبر ۱۹۹۵) چاپ شده است، اظهار نظر می کند که با وجود مقولات و نکات 'مفداتی'، ناقص یا 'نامتام' در کارهای او، و برخلاف اندیشه ی رایج درباره حاصل کار 'مارکسیست ها'، 'ایدئولوگ ها، متخصصان و تئوریسین هایی که برای توضیح و روشن کردن آثار تئوریک مارکس و یا حتی برای گسترش و کاربرد آنها کار کرده اند، به طور کلی، هنوز در سطحی پایین تر (و نه فراتر) از پیشرفته ترین و ابداعی ترین مباحث تئوریک وی قرار دارند'. از این رو، به نظر 'بوکارا'، ادامه دهندگان کار مارکس بایستی نه از آنجا که او شروع کرده و نه حتی از نیمه راه کار او، بلکه از پیشرفته ترین جنبه های کار او (که اساس مقولات پیشین را دگرگون ساخته) آغاز کرده و کار او را دنبال کنند.

هر چند که، رونق نسبی مجدد اندیشه های مارکس و مارکسیسم در فرانسه، تا حدود زیادی در مقاومت و مقابله با تهاجم سیاسی، اجتماعی و تبلیغاتی سرمایه داری و لیبرالیسم افسار گسیخته دو دهه ی اخیر صورت می گیرد، لکن این امر صرفا جنبه ی 'واکنشی' یا 'دفاعی' ندارد. تنوع موضوعات و مقولات مطرح شده در کنفرانس ها، مباحث، مقالات و کتاب ها، و طرح و پیشنهاد مسائل جدید و یا نگاهی نوین به مسائل موجود که در تلاش های اخیر ملاحظه می شود، این نکته را آشکار می سازد.

افزونی از دانشجویان، روشنفکران و سایر اقشار مردم در سال های اخیر است.



مارکس در سال ۱۸۴۸

رونق نسبی مجدد آثار و افکار مارکس در این کشور در دوره ای صورت گرفته و می گیرد که اگرچه واقعیات ملموس اجتماعی و سیاسی بیانگر تشدید بیشتر عوارض بحران سرمایه داریست، تبلیغات و تهاجمات متداول آن به هیچ وجه کاستی نگرفته است. گروه های کثیری از نویسندگان، متفکران و محققان، که بعضا ممکن است از برخی اصلاحات و بهبودها در چارچوب نظام حاکم نیز طرفداری کنند، با مارکسیسم شدیداً مخالفت کرده و بازگشت به اندیشه های مارکس را نیز کاملاً مردود می شمارند. 'فرانسوا فور'، تاریخ نگار معروف (خصوصاً در زمینه تحلیل غیرمارکسیستی انقلاب فرانسه) و نویسنده کتاب بحث انگیز 'گذشته ی یک توهم' راجع به تاریخ کمونیسم، که خود نیز زمانی عضو حزب کمونیست بوده، در مصاحبه ای با ویژه نامه مجله 'لومگزیین لیه' در رابطه با 'مارکس بعد از مارکسیسم'، با اشاره به این که آثار مارکس، آثاری 'کلاسیک' (قدیمی) است، موضوعیت کنونی آنها را تقریباً هیچ می شمارد و تاکید می کند که 'کار او و متد او کمک چندانی به درک رویدادهای عصر حاضر نمی کند'. وی در مصاحبه دیگری در همان شماره پیش گفته ی 'لوموند'، تصریح می کند که گرایش کنونی در میان گروهی از روشنفکران اصلاً یک 'بازگشت واقعی' به مارکس هم نیست بلکه تولد دوباره نوعی 'چپ افراطی' است که محکوم به اینست که تنها 'نارضایتی اجتماعی را اداره بکند' و می افزاید: 'به اهداف آنها و به انجمن های جدیدی که در خدمت آن اهداف ایجاد کرده اند، نگاهی بکنید. در واقع ایدئولوژی حقوق جایگزین ایدئولوژی جنگ طبقاتی شده است، ایدئولوژی ای که بر پایه احساسات ترحم آمیز بنا شده و سرانجام نیز به لیبرالیسم آمریکایی خواهد پیوست...'. 'فیلیپ کورکوف'، رئیس کلوب بررسی های سیاسی و اجتماعی 'مرلو پونتی'، از این که 'عده زیادی از روشنفکران معتقد به این ایده هستند که برای بازسازی تفکر انتقادی ضرورتاً باید به مارکسیسم بازگشت' و از 'نا توانی فرانسوی ها در اندیشیدن به چیزهای جدید'، اظهار تاسف می کند و می گوید: 'در اینجا، هر وقت می خواهند دنبال چیز تازه ای بگردند می روند دنبال چیزهای قدیمی، مثلاً

اخیر برای فعالیت در این زمینه ها ایجاد شده اند. این انجمن ها، با همکاری یکدیگر و یا با همیاری مراکز دانشگاهی، تحقیقاتی، سندیکایی، فرهنگی و غیره، طی دوره اخیر، کنفرانس ها و سمینارهای متعددی برگزار نموده اند. از آن جمله می توان به کنفرانس ها و اجلاس های بحث و بررسی پیرامون 'انقلاب اکبر'، 'شوروی و روسیه: گسست تاریخی و تداوم اقتصادی'، 'جهانی شدن اقتصاد'، 'جنگ طبقاتی و دگرگونی اجتماعی'، 'تحولات ساختاری سرمایه داری'، 'مارکس در حال حاضر: بنیان های نقد اقتصاد سیاسی' و... که در سال گذشته برگزار شده است، اشاره کرد. نشریه 'اکوتل مارکس' نیز، بعد از کنگره بین المللی مارکس'، در چند نوبت سمینارهایی را سازماندهی کرده است که آخرین آنها کردهایی دو روزه در اکتبر ۱۹۹۷، زیر عنوان 'مسئله سوسیالیسم در شرایط کنونی' بود. در این اجلاس، موضوعاتی چون: تاریخ سرمایه داری و ایده ی سوسیالیسم، ایده ها و واقعیت های سوسیالیسم، روسیه (۱۹۹۷-۱۹۱۷)، چین به کجا می رود؟، مقاومت در برابر سرمایه داری، مقاومت در برابر جهانی شدن، سوسیالیسم و مناسبات کار، مدل های سوسیالیسم مورد بحث قرار گرفتند. مباحث این اجلاس، گردآوری و منتشر خواهد شد.

انتشار کتاب های جدید و همچنین راه اندازی و انتشار نشریات تازه در رابطه با مسائل و مقولات چپ و مارکسیستی، در مقایسه با رکود نسبی دوره پیشین، نشانه و شاهد دیگری در این زمینه است. از میان نشریاتی که در سال های گذشته آغاز به انتشار کرده اند می توان از 'کریستیک کمونیست' (فصل نامه اتحادیه کمونیست های انقلابی - که شماره تابستان ۱۹۹۴ آن به مسئله 'مارکس و روشنفکران' اختصاص یافته بود)، 'فوتور آنتریور' (گرایش چپ انتقادی)، 'اکولوژی و سیاست' (گرایش رادیکال گروه 'سبزها')، 'لین' (ادبی و سیاسی)، 'مجله 'پولیتیس' (چپ انتقادی و سندیکایی)، 'وگارد' (گرایش نزدیک به حزب کمونیست) نام برد. در چند ساله ی اخیر همچنین چند موسسه انتشاراتی ایجاد شده اند که عمدتاً به انتشار نتایج تحقیقات و مباحث کردهایی ها در مورد موضوعات مارکسیستی و کارگری و با تجدید چاپ کتاب های قدیمی در این زمینه می پردازند. قابل توجه است که تیراژ ماهنامه 'لوموند دیپلماتیک' در فاصله سال های ۹۶-۱۹۸۹ از حدود ۱۱۰ هزار به بیش از ۱۶۵ هزار نسخه افزایش یافته است و مجموع تیراژ آن (با احتساب تیراژ فرانسوی و تیراژ ترجمه های آن به زبان های دیگر) در حال حاضر به حدود نیم میلیون نسخه می رسد. ماهنامه مذکور، یک نشریه مارکسیستی نیست (هر چند بعضاً مقالات مارکسیست ها نیز در آن به چاپ می رسد) و برخوردی انتقادی و اصلاح طلبانه نسبت به سرمایه داری حاکم، خصوصاً در ارتباط با اوضاع فاجعه بار جوامع پیرامونی، دارد. لکن افزایش چشمگیر تیراژ این نشریه گواه بارزی از تقویت روحیه مقاومت و اعتراض در میان تعداد

نگاهی به یک تجربه

کانون مارکس

Mespaces
Marx
explorer, confronter, innover

به معنی نفی 'یک رابطه ثمربخش' با ح. ک. ف. در چارچوب شرایطی که در 'منشور' آمده است، نیست. علاوه بر آن حزب، انجمن در جستجوی طرف های دیگری نیز برای همکاری و مشارکت بوده و مایل است که با سایر جریانات، مراکز تحقیقاتی، انتشارات و روابطی برقرار کند.

'مجمع عمومی' اعضا عالی ترین مرجع تصمیم گیری کانون است. این 'مجمع'، شورایی به نام 'شورای راهبردی' یا شورای سیاستگذاری انتخاب می کند که متشکل از ۵۰ نفر است و هر سه ماه یکبار تشکیل جلسه می دهد. تصمیم گیری راجع به فعالیت های عمده کانون، مثلاً برگزاری کنفرانس ها روی موضوعات معین، و همچنین بودجه کانون بر عهده ی این شورا است. نخستین شورای سیاستگذاری در همان 'مجمع عمومی موسسان' (دسامبر ۹۵) انتخاب شد که در آن هم چهره های شناخته شده ح. ک. ف. و هم شخصیت های غیرحزبی عضویت داشتند (تعیین نسبت دقیق اعضای حزبی و غیرحزبی شورا، به دلیل عدم شناخت همه آنها، میسر نیست). در ژانویه ۱۹۹۷، مجمع عمومی عادی کانون برگزار و اعضای شورای سیاستگذاری جدید آن تعیین گردید و رئیس کانون نیز تغییر یافت.

شورای سیاست گذاری، از بین اعضای خود، کمیته ای متشکل از ۱۲ نفر، به نام کمیته مدیریت یا کمیته اجرایی انتخاب می کند که مسئولیت هدایت و اداره امور جاری کانون را به عهده دارد. این کمیته که دارای یک رئیس، یک دبیر و یک خزانه دار (از بین اعضای خود آن) است، به شکل مدیریت جمعی عمل می کند و تصمیمات شورای سیاستگذاری را به مرحله اجرا می رساند.

طی یکسال پس از تشکیل رسمی کانون در پاریس، هشت کانون دیگر نیز در استان ها یا شهرستان ها تشکیل شده است که همگی همان 'منشور' را برای خود برگزیده و غالباً نیز همان عنوان 'فضاهای مارکس' بر خود گذاشته اند. رابطه این انجمن ها با کانون اصلی یا مرکزی نیز در خور توجه است. خبرنامه کانون، اخبار مربوط به تشکیل و یا فعالیت های جاری کانون های مشابه در شهرستان ها را نیز منعکس می نماید. تاکید می کند که این کانون ها کاملاً مستقل بوده و هیچ گونه 'رابطه ی هرمی' (از بالا به پایین) بین کانون مرکزی و آنها برقرار نیست. هر کدام از آنها ساختار و سازماندهی خاص خودشان را دارند و فعالیت های مورد نظر خودشان را پیش می برند. آنها انجمن هایی مستقل، و نه منزوی، هستند که با کانون مرکزی 'فضاهای مارکس' (که نهادی در سطح ملی است)

آن، و همچنین دلیل نامگذاری آن به عنوان 'فضاهای مارکس' را نیز بیان می کند. (ترجمه متن کامل این منشور نیز در انتهای این نوشته درج شده است.)

یکی از اعضای 'کمیته اجرایی' انجمن، راجع به عنوان آن (و حذف کلمه 'مارکسیسم') چنین توضیح می دهد: 'انجمن فضاهای مارکس، ارجاع به مارکسیسم را عامدانه از عنوان خود برداشته است. این کار نه به خاطر جلب کسانی که خود را 'مارکسیست' نمی دانند، انجام گرفته بلکه به دلیل اساسی تری بوده است: بسیاری از ما برآنیم که بایستی مارکس را از آن انجمادی که یک برداشت دکماتیک از تجزیه و تحلیل هایش دور او ایجاد کرده و آن را به سیستم فکری بسته ای که توجیه گر بدترین انحرافات بوده، تبدیل ساخته است رها کنیم. بازیابی کار (آثار) مارکس، بایستی ما را به سمتی که بدیع ترین بخش های نقد آن از سرمایه داری و تحلیل آن از چگونگی فراتر رفتن از سرمایه داری را بارز و برجسته نماید، هدایت کند. کارهای مارکس یک چرخش و کسستی، به لحاظ معرفت شناسی، در تاریخ تفکر و مبارزه برای دگرگونی بنیادی نظم موجود، به وجود می آورند. اما این تفکر و این مبارزه، امروزه نمی توانند به نوشته های مارکس اکتفا کنند. تحولات قابل توجهی که جوامع ما امروزه شاهد آنند و مقابله با سرمایه داری که در بحران گریبان گیرش اشکال تازه ای به خود می گیرد، تلاش برای روشن سازی، شناخت و خلاقیت به منظور تحقق دگرگونی ها در عصر حاضر را ضروری می سازد...

در 'منشور' این کانون، همان طور که در مطالبی که جهت معرفی آن تهیه و منتشر گردیده، بر استقلال آن تاکید فراوان شده است. با توجه به سابقه عملکرد 'انستیتو' و خود ح. ک. ف.، مناسب است که این کانون با آن حزب، به ویژه حائز اهمیت است. در 'منشور'، به این نکته صراحتاً برخورد و رابطه کانون با حزب، به عنوان یکی از همکاران و همراهان آن، بر اساس 'توافقنامه' یا قراردادی تعریف و تعیین شده است. در مقدمه ی جزوه ای نیز که برای شناساندن فعالیت های کانون انتشار یافته، قید گردیده است که مناسب است، جدیدی، مبتنی بر 'همکاری و مشارکت' و بر پایه ی یک 'قرارداد' صریح و روشن، به نحوی که استقلال انجمن را، بدون قید و شرط، تأمین نماید، بین کانون و ح. ک. ف. برقرار می گردد. حاکمیت کامل انجمن صرفاً از اهداف خود آن، که به شیوه دموکراتیکی تدوین و تعیین شده است، برمی خیزد و مسئولیت کامل فعالیت هایش را نیز برعهده خود آن می گذارد. در آن مقدمه، در عین حال، تاکید شده است که این

انجمن 'فضاهای مارکس' (espaces marx) یا کانون مارکس، با شعار اصلی 'جستجو، برخورد نظرات، ابداع'، به طور رسمی، در ۲ دسامبر ۱۹۹۵، یعنی در بحبوحه جنبش اجتماعی و اعتراضی که فرانسه را در بر گرفته بود، ایجاد شده است. از آن زمان تاکنون، فعالیت های این انجمن با موفقیت قابل توجهی روبرو شده است.

کانون مارکس جایگزین 'انستیتوی پژوهش های مارکسیستی'، که چند دهه قبل توسط حزب کمونیست فرانسه ایجاد گردیده بود، شده است. لکن در این جایگزینی، هم شکل، هم محتوی و هم شیوه ی فعالیت های آن انستیتو دگرگون شده است. به گفته مسئولان کانون، آن انستیتو به دوره ی دیگری تعلق داشته است. فعالیت عمده ی موسسه قبلی، انتشار چند نشریه یا فصل نامه تاریخی، تحقیقی در عرصه های سیاسی، اجتماعی، کارگری و اقتصادی بود. هر کس را به آن انستیتو راه نمی دادند و حتی برای استفاده از کتابخانه و آرشیو آن بایستی معرفی نامه یا سفارشی از مسئولان حزب کمونیست فرانسه (ح. ک. ف.) و یا 'س. ژ. ت.'، تهیه و فراهم می شد و مراجعه برای اشتراک نشریات آن نیز غالباً با معطلی و دشواری همراه بود. در هر حال، مزایا و معایب آن انستیتو هر چه بود، اکثریت گردانندگان آن و مسئولان مربوطه از ح. ک. ف.، به قول خودشان، به این نتیجه رسیدند که دوره تازه ای آغاز شده که تعریف دوباره ای از کارها و ابتکارها، کادر جدید و شیوه های متناسبی را طلب می کند.

در دوره تازه همراه با مسائل جدید، یکی از محورهای اصلی و اساسی ایجاد کانون، برقراری پیوند بین کارهای فکری و نظری و فعالیت های مبارزاتی بود. نیاز به شناخت و آگاهی از دوره و مسائل جدید، پاسخ های جدیدی را ایجاد می کند. جستجوی پاسخ های جدید نیز بایستی مبتنی بر مباحث جدی و تنوع نظرات و متکی بر تجارب اجتماعی گوناگون باشد. جستجو و اکتشاف مشترک و حتی تضادآمیز باید در مدنظر باشد و نه یکسان سازی آرا. از این رو، برخورد و رویارویی نظرات مختلف، لازمه ابداع و نوآوری است. در جهت تحقق چنین مقاصدی، طرح ایجاد کانون جدیدی به جای انستیتوی مذکور، در ژوئن ۱۹۹۵، به بحث گذاشته شد و کمیته موقتی نیز برای انجام امور انتقالی تشکیل گردید.

منشور و ساختار کانون

اساسنامه و منشور انجمن در ۲ دسامبر ۱۹۹۵ به تصویب 'مجمع عمومی موسسان' رسید. 'منشور' آن، علت وجودی، زئوس عمده ی اهداف و فعالیت های

گروه کاری در رابطه با 'رسانه ها' و کارکرد و اثرات سیاسی و اجتماعی آنها تشکیل شده است.

- برگزاری اجلاس ها و سمینارهای یک روزه: بر اساس پیشنهاد گروه های کار یا کمیته اجرایی و یا به اقتضای مشارکت با سایر انجمن ها و موسسات، برحسب اهمیت موضوعات، جلسات بحث یکروزه روی موضوع معین و تدارک شده ای برگزار و از صاحب نظران مختلف در آن زمینه نیز دعوت به مشارکت می شود. تصمیم گیری راجع به برگزاری اجلاس ها، کنفرانس ها و سمینارهای عمومی از سوی 'شورای سیاستگذاری' صورت می پذیرد. در تشکیل و تدارک سمینارها و کنفرانس ها، با توجه به یکی از محورهای اصلی ایجاد کانون، تلاش می شود که در کنار پژوهشگران و نظریه پردازان از دست اندرکاران پراتیک مبارزاتی (مثلا فعالین سندیکایی) نیز، برحسب موضوع، مشارکت نمایند. طی سال ۹۶، دو اجلاس یکروزه راجع به موضوعات 'جنبش اجتماعی، آگاهی و سیاست' (در ارتباط با جنبش پانیز ۹۵) و 'انقلاب اطلاعاتی' برگزار شده است.

- برگزاری کنفرانس های دو یا سه روزه: طی دوره گذشته، دو گروهی نسبتا بزرگ برای بحث و بررسی 'پیرامون مناسبات و نیروهای اجتماعی در شرق (روسیه و اروپای شرقی)' و 'کار، محسومیت و شهروندی' (نقش کار در جامعه) (در شهر ماریس) برگزار گردید. هر کدام از کانون های شهرستان ها نیز، برحسب امکانات خود، جلسات بحث و مطالعه و یا کنفرانس هایی راجع به مسائل متعدد تشکیل دادند. در نوامبر گذشته، کنفرانس دو روزه ای زیر عنوان 'اکتبر ۱۹۱۷' در پاریس برگزار شد.

کانون مرکزی، برگزاری کنفرانس یا سمینارهایی در مورد موضوعات زیر را در دستور کار خود قرار داده است: 'مسائل چپ'، 'طبقات، مبارزات و تحولات اجتماعی'، 'جوانان، کار و سیاست' و... به مناسبت صدور پنجاهمین سالگرد انتشار 'مانیفست کمونیست'، در مه ۹۸، برگزاری گروهی های بین المللی پیش بینی شده است. گروه زیادی از شخصیت های علمی و سیاسی و نهادهای تحقیقاتی از برگزاری این گروهی (که طی روزهای ۱۳ تا ۱۶ مه آینده در پاریس صورت خواهد گرفت) حمایت کرده اند و تاکنون حدود ۲۰۰ نفر از پژوهشگران و نظریه پردازان از بیش از ۵۰ کشور آمادگی خود را برای شرکت در آن اعلام کرده اند.

- برگزاری کنفرانس های ماهانه (یکبار در ماه) با مشارکت روزنامه 'اومانیته': سابقا این کنفرانس ها را روزنامه 'اومانیته' با دعوت از سخنرانانی از ح. ک. ف. در یکی از روزهای سه شنبه هر ماه، در سالن معروف 'موتوالیته' پاریس برگزار می کرد. در دو سال گذشته، کانون هم در این زمینه با 'اومانیته' همکاری داشته و بر رونق این جلسات افزوده شده است. سه کنفرانس اخیر از این نوع درباره مسئله 'جهانی شدن' و پیامدها و آلترناتیو آن بوده که علاوه بر کانون و 'اومانیته'، ماهنامه 'لوموند دیپلماتیک' هم در آن مشارکت کرده

فعالیت های کانون

در آستانه برگزاری 'مجمع عمومی' (ژانویه ۹۷) این انجمن، خلاصه گزارش عملکرد یکساله آن منتشر شد. بر اساس این گزارش و سایر گزارش های موجود و مشاهدات، فعالیت های عمده کانون به قرار زیر است:

- عضویت: تعداد اعضای کانون (مرکزی) تا پایان سال ۹۶ به بیش از ۶۰۰ نفر رسیده است. تلاش برای عضوگیری بیشتر همچنان ادامه دارد و در اکثر گروهی ها و کنفرانس ها، برکه های عضویت توزیع می شود. بدون عضویت هم می توان در سمینارها و کنفرانس های عمومی کانون شرکت کرد. (میزان حق عضویت سالانه آن معادل ۱۵۰ فرانک، و برای بیکاران و دانشجویان ۵۰ فرانک است).

- انجمن های استان ها و شهرستان ها: تاکنون ۸ انجمن در مناطق مختلف، و از جمله ماریس و لیون، تشکیل شده است. از تعداد اعضای آنها اطلاعی در دست نیست، ولی طبق گزارش های موجود، عمده اعضای برخی از آنها خیلی کم و عمدتا از دانشجویان هستند.



- گروه های کار: گروه های کار، بر مبنای مقولات و موضوعات مورد بررسی و یا پیشنهادی تشکیل می شوند. تا پایان سال ۹۶، بالغ بر ۱۲ گروه کار در کانون پاریس ایجاد شده بود. این گروه ها برای کار روی مسائلی از قبیل: 'کار در عصر حاضر'، 'تحولات ساختاری سرمایه داری'، 'چپ: بحران ها و تغییرات ترکیب درونی آن'، 'شهر (مسائل شهرنشینی)'، 'مسائل و تاریخ سنت مارکسیستی در فرانسه'، 'کشورهای اروپای شرقی' و... تشکیل شده اند. گروه کار تحت مسئولیت یک یا دو نفر فعالیت می کند. علاقه مندان می توانند با همدیگر روی موضوعات معین، به تشکیل گروه کار مبادرت و سایر اعضا را (از طریق اطلاعیه، خبرنامه و غیره) دعوت به شرکت و همکاری کنند. این گروه ها به صورت مستقل عمل می کنند و در صورتی که حاصل کار آنها از کیفیت و دقت علمی لازم برخوردار باشد، می توانند آن را برای برگزاری کنفرانس یا انتشار عرضه بدارند. در سال جاری،

همکاری و مشارکت دارند. رابطه ی میان آنها، از نوع رابطه ی 'شبکه ای' است. آنها از فعالیت های یکدیگر مرتبا خبردار می شوند و خبرنامه منتشره از طرف کانون پاریس نیز بین اعضای کانون های شهرستان ها پخش می شود.

اما مناسبات 'شبکه ای' مذکور فقط به رابطه ی بین کانون هایی که عنوان و منشور انجمن 'فصاهای مارکس' را برگزیده اند، محدود نمی شود. انجمن مرکزی- و انجمن های واقع در شهرستان ها برحسب امکانات خود- تلاش می کنند که با نهادها، انجمن ها، انتشارات و شخصیت های دیگری، که بر اساس ترتیبات دیگری تشکیل گردیده و یا فعالیت می نمایند، رابطه ی مقطعی یا پایداری از همکاری و مشارکت برقرار کنند. این قبیل همکاری ها، که در آن هر یک از نهادها و موسسات مشارکت کننده هویت و مقاصد خاص خودشان را حفظ و تعقیب می کنند، در برگزاری سمینارهای مشترک، در انجام فعالیت های آموزشی، در زمینه انتشارات، در اجرای طرح ها و ابتکارات مشترک... صورت می پذیرد. این شیوه مناسبات 'شبکه ای' که گردش و تبادل اطلاعات و نظرات را میسر می سازد، در عین حال، یکی از هدف های خود این کانون را که می کوشد به عنوان محملی در درون شبکه ی وسیع تر تفکر انتقادی و آینده نگر عمل کند، برآورده می سازد. کانون، چنان که در خبرنامه آن آمده، در پی مرکزیت یا تمرکزگرایی نیست، بلکه در همان حال که سعی می کند ظرفیت و توان خود را بالا ببرد، می خواهد که با فعالیت ها و ابتکاراتش آن شبکه ی وسیع تر را، که غنایش در توسعه نهفته است، تغذیه نماید.

همان طور که در شرح اهداف و گزارش فعالیت های کانون آمده است، این کانون خواستار آنست که به صورت مکان یا نهادی جهت همکاری و مشارکت، در سطح ملی و در سطح بین المللی، درآید و با همه کسانی که در اندیشه ی نقد وضع موجود و رهایی انسانی و بنا در جستجوی راه های فراتر رفتن از سرمایه داری به سمت جامعه ای که انسان را محور شئونش قرار می دهد هستند، در زمینه موضوعاتی که به عمده ترین مسائل عصر ما برمی گردد همکاری کند. در پیگیری همین هدف ها، کمیته اجرایی کانون با شخصیت ها، نهادها و موسسات عمومی یا خصوصی، نیروهای ترقیخواه جنبش اجتماعی و... به منظور شناسایی متقابل، برقراری رابطه و فعالیت های مشترک تماس گرفته است که برخی دیگر در جریان کنتکو و یا تدارک است. گذشته از نهادها و نشریات مربوط به ح. ک. ف. تاکنون با بیش از ۲۰ نهاد و موسسه دیگر همکاری هایی در مورد برگزاری سمینارها و کنفرانس ها، انتشارات، فعالیت های آموزشی و فرهنگی و تحقیقاتی... انجام گرفته است که از آن جمله اند: رادیو فرانس کولتور، نشریات 'لوموند دیپلماتیک'، 'پولیتیک'، 'اومانان دو ژودی' و 'اکوتیل مارکس'، انجمن های عملی 'کندورسه' و 'مرلو پوتی' و چند مرکز تحقیقاتی دانشگاهی.

تاکنون چهار جزوه و یک کتاب از این دست چاپ شده است. علاوه بر این ها، کانون هر سه ماه یکبار، بولتن یا خبرنامه ای درباره فعالیت های خود و انجمن های شهرستان ها، برنامه ی اجلاس ها و کنفرانس های آتی، نشریات جدید و... چاپ و پخش می کند که به رایگان در اختیار اعضا قرار می گیرد. این خبرنامه در عین حال، به عنوان وسیله ای برای ارتباط گیری اعضای کانون و یا عضوگیری جدید به کار می رود. کانون به شبکه 'اینترنت' نیز متصل است و از آن طریق اخبار فعالیت ها و آگهی های خود را به اطلاع علاقه مندان می رساند.

منتشر می شد (شامل ۶ نشریه در عرصه های تئوریک، تاریخی، اجتماعی، بین المللی، اقتصادی) اکنون با مشارکت کانون انتشار می یابد. در توزیع آنها نیز این کانون تلاش ها و ابتکارات بیشتری به خرج می دهد. سبک و سیاق آنها غالباً تغییر یافته و از نویسندگان دیگری، غیر از ح. ک. ف. نیز بیشتر استفاده می شود. این نشریات ضمناً استقلال خودشان را حفظ کرده اند و به عنوان 'همکار' و یا مشارکت کننده در فعالیت های کانون به حساب می آیند. انجمن 'فضاهای مارکس' شهر لیل نیز در سال گذشته انتشار فصل نامه ای با همان عنوان انجمن را آغاز کرده است. کانون برخی از مباحث سمینارها و کنفرانس های برگزار شده را، به صورت خام (پیام شده از زوی نوار) و یا تنظیم شده، به شکل جزوه یا کتاب (با مشارکت موسسات انتشاراتی غیرحزبی) منتشر می سازد.

بود. در این کنفرانس ها، از صاحب نظران و روزنامه نگاران مختلف، چپ و غیرچپ، برای شرکت در بحث ها دعوت به عمل آمده بود. یکی دیگر از کنفرانس های 'سه شنبه ها'، راجع به 'پول واحد' اروپایی بود که در آن رهبر ح. ک. ف. و رهبر جنبش شهروندان (جداً شده از حزب سوسیالیست فرانسه) و غیره شرکت داشتند.

- مشارکت در جشن 'اومانیته': در جشن سال های ۹۶ و ۹۷، کانون به صورت فعال شرکت کرده بود. علاوه بر برگزاری چند جلسه بحث و مناظره در طی روزهای جشن، و کردهمایی برای آشنایی بیشتر اعضای کانون با یکدیگر، در عرضه و فروش نشریات و کتاب ها نیز فعالیت داشت.

- انتشارات: مجلات و فصل نامه هایی که قبلاً به وسیله 'انستیتیوی پژوهش های مارکسیستی' چاپ و

منشور کانون مارکس

۳- با چنین روحیه ای، انجمن، از جمله، هدف های زیر را دنبال خواهد کرد:

- پیشروی در زمینه درک و شناخت تحولات عصر کنونی و ارزیابی تاثیرات آنها به لحاظ شرایط زندگی، محیط و کار انسان، و مشارکت در مورد تعریف و تدقیق مفاهیمی که درک آن تحولات را امکان پذیر می سازند.

- روشن کردن تجربیات قرن حاضر، بررسی و تحقیق درباره تضادهای آن، و پیشرفت ها و تراژدی های آن، با تاکید بر ضرورت کار در زمینه تاریخ معاصر جنبش انقلابی که کمونیسم، به عنوان پدیده ای عام، یکی از ابعاد اصلی آن را تشکیل می دهد.

- طرح و ارائه نقدی بر منطق و موازین حاکم؛ نقد سرمایه داری و، فراتر از آن، نقد جوامع مبتنی بر بهره کشی، سلطه و از خود بیگانگی.

- انجمن خواهان آنست که فعالیت فکری را با پراتیک اجتماعی پیوند دهد و، بدین منظور، پژوهشگران و 'عمل کنندگان' را، در مکان ها و مراکز کار و مطالعه مشترک، در کنار یکدیگر بیاورد. بنابراین، درهای این انجمن، بدون انحصارطلبی و یا برخورد جانب دارانه، به روی تمام زنان و مردانی که می خواهند در جهت درک و فهم جهانی که در آن زندگی می کنند و همچنین در جهت درک و فهم شرایط، ماهیت و پیامدهای فعالیت هایی که انجام می دهند، پیش بروند باز است: پژوهشگران، اعم از حرفه ای و غیرحرفه ای، در عرصه های علوم اجتماعی، انسانی و طبیعی، فعالان و کارکنان زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، فعالین سیاسی، سندیکایی و فعالین نهادها و انجمن ها، آفرینندگان آثار هنری.

- انجمن اساس کار خود را بر پایه ی آزادی اندیشه، آزادی نظر و فعالیت ها، دقت و صحت متدولوژیک و برخورد آرا، که ضروریات کار فکری و نظری جدی را تشکیل می دهند، قرار می دهد.

۱- عصر ما، عصر تحولات عمیق در فرانسه و در جهان است. تولید، مدیریت، هدایت، کار، شناخت و آگاهی، تفکر، خلاقیت، همکاری، زندگی، و در یک کلام، مجموعه ی فعالیت های انسانی، در جریان یک حرکت شتابان، در جایی که تضادها حادث می شوند و مسائل تازه ای رخ می نمایند، دگرگون می شوند.

عصر حاضر، همچنین عصر گسست های اجتماعی، ایدئولوژیک و سیاسی است که از تکان های عظیمی که در پایان قرن فعلی روی داده، تکمیک ناپذیرند؛ شکست تاریخی نخستین تلاش انجام گرفته در این قرن برای گسستن از سرمایه داری و تشدید و گسترش ویرانگر بحران سیستمی که تمامی ابعاد زندگی انسانی را زیر سلطه ی پول قرار می دهد.

۴- فعالیت انجمن از تصمیمات و انتخاب های عالی ترین مرجع تصمیم گیری آن، مجمع عمومی اعضا، در چارچوب این منشور، سرچشمه می گیرد.

انجمن، با چشم اندازی از رهایی انسانی و فراتر رفتن از سرمایه داری، خواهد کوشید که پیوندی نزدیک بین فعالیت های فکری و مطالعاتی و پراتیک اجتماعی- سیاسی ایجاد نماید.

بر همین اساس، انجمن بر ضرورت قاطع موارد زیر تاکید دارد:

- تلاش های مربوط به شناخت، بررسی و آینده نگری را به میراث اکتشافات و نظریه پردازی ها و پیش بینی هایی که از مارکس بر جای مانده است، پیوند بدهد. لازمه ی این کار آنست که ما بتوانیم آن میراث را به ثمردهی برسانیم، از آن به شیوه خلاقانه ای بهره گرفته و انتقال دهیم و، در همین حال، کارهایی را که بازایی دقیق و انتقادی آن را میسر می سازند، به انجام رسانیم.

درک این روندهای گذشته و یا جاری، پاسخگویی به ابهامات و سئوالات پیچیده ای که مطرح می کنند، یک ضرورت حیاتی است. از همین رو، نیاز بسیار فراوانی برای کسب آگاهی و شناخت و کارهای تئوریک تازه، به منظور نوسازی، تدارک، تدقیق و پیش بینی آینده، احساس می شود. پاسخگویی به این نیاز، ضرورتاً بایستی با بررسی انتقادی مفاهیم و همچنین عملکردهای موثر نیروهایی که، در همین قرن، مدعی تحول اجتماعی ترقیخواهانه بوده اند، همراه باشد.

انجمن تلاش خواهد کرد که، در سطح ملی و بین المللی، با همه ی آنها - اعم از شخصیت ها، نهادها و موسسات عمومی یا خصوصی، نیروهای ترقی خواه جنبش اجتماعی، مجلات و نشریات، و غیره - که هدف های مشابهی را تعقیب می کنند و یا همکاری دارند و می توانند به نحو موثری به تحقق آن هدف ها یاری رسانند، مناسبات، همکاری ها و مشارکت هایی را برقرار کند.

۲- انجمن بر آنست که در این تلاش برای کسب آگاهی و شناخت و تدقیق و تدارک تئوریک، مشارکت داشته باشد. این مشارکت، از سه نقطه نظر زیر، انجام می گیرد:

بر این مبنا، انجمن روابطی مبتنی بر مشارکت و همکاری، از جمله با حزب کمونیست فرانسه، برقرار خواهد کرد که اهداف و ترتیبات آن طی توافقنامه ای تعیین و تصریح خواهند شد.

- هدف انجمن آنست که از طریق کارها و فعالیت هایش، در جنبش اجتماعی دگرگونی و تحول با چشم انداز جامعه ای مبتنی بر رهایی انسانی، سهم باشد.

هر شکل ممکن، سازماندهی نماید.

روندهای تازه در عرصه سیاسی - اجتماعی در آمریکا

جنسی) و از این طریق جدایی و پراکندگی بیشتر در میان نیروهای اجتماعی و توده ای، جزو محورهای اصلی سیاست های تبلیغاتی، تحقیقاتی و فرهنگی قرار می گرفت (بحث 'چند فرهنگ گرایی' یا عمده کردن تفاوت های فرهنگی و یا 'جماعت گرایی' و 'گروه گرایی'، که در عین حال ریشه در شرایط تاریخی و اجتماعی آمریکا نیز دارد، بحث گسترده ای است که از حوصله این نوشته خارج است).

رواج فزاینده ی این قبیل مسائل و موضوعات و تلاش دستگاه های حکومتی و رسانه های گروهی در هدایت و دامن زدن به آنها، آشکارا یکی از موانعی بود که طرح و بحث مسائل و معضلات عمده ای را که به طور مشترک گریبانگیر وسیع ترین توده های مردم بود، در محاق فراموشی و یا در حاشیه قرار می داد. پراکندگی نیروهای سیاسی و جریانات روشنفکری، ضعف و سازشکاری اتحادیه های کارگری سراسری نیز از جمله عواملی بودند که سازماندهی مقاومت و اعتراض گسترده جمعی در برابر تهاجمات سرمایه داری را خیلی دشوار می کردند. توهّمات جاری نسبت به امکان رادیکالیزه شدن حزب دموکرات، خصوصاً بعد از پیروزی آن در سال ۱۹۹۲ و روی کار آمدن بیل کلینتون، که در بین بخش قابل توجهی از جریانات کارگری، روشنفکری و اصلاح طلب رایج بوده (و هنوز هم تا حدودی هست) عامل مضعفی بود که سازماندهی مستقل از چارچوب حزب حاکم، و بسیج نیروهای وسیع تری را برای مقابله با سیاست های ضد دموکراتیک و ضد کارگری جاری، مشکل تر می ساخت.

لکن در دو ساله ی اخیر، روندهای جدیدی از تلاش و مبارزه در صحنه سیاسی و اجتماعی آمریکا مشاهده می شود که از جمله ی آنها توجه نسبتاً بیشتر به مقولات و مسائل کارگری، مبارزه طبقاتی (در مقابل تاکید عمده و افراطی روی 'هویت قومی و فرهنگی') و مباحث و نظریات و پژوهش های مارکسیستی است. آشکار شدن ماهیت راست و سازشکارانه ی دولت کلینتون (که همراه با برخی تغییرات و اصلاحات جزئی، اجرای همان برنامه های محافظه کاران را، از جمله در زمینه حذف و کاهش تامین اجتماعی، پی گرفت) به نوبه خود باعث شده است که نیروها و افراد نسبتاً بیشتری به اندیشه ها و راه حل های رادیکال و پیشرو روی آورند.

تشکیل 'حزب کارگر'، در ژوئن ۱۹۹۶، توسط گروهی از بزرگترین اتحادیه های کارگری آمریکا و تعدادی از فعالین کارگری و سیاسی و روشنفکران ترقیخواه و اصلاح طلب، یکی از نشانه های این روندهای تازه به شمار می رود. در برنامه این حزب جدید، که در حال حاضر به جذب نیرو و عضوگیری و سازماندهی تشکیلات سراسری اشتغال دارد، اصلاح قانون

۹ میلیون نفر آنها بی خانمان هستند، یعنی یک نفر از هر ۱۵ نفر فرد بالغ در این کشور فاقد هر نوع مسکن است.

با وجود دامنه وسیع و شدت بی سابقه فشارها و تهاجمات، مقاومت کارگران و نهادها و جریانات کارگری، ترقیخواه و چپ در این کشور، طی دهه گذشته، بسیار محدود و پراکنده بود: اعتصاب های کارگری و کارمندی در هم شکسته می شد، از عضویت و فعالیت در سندیکاها، به اتحا گوناگون، جلوگیری می شد، اتحادیه های بزرگ کارگری شدیداً تضعیف گردیده و با در خدمت احزاب و گروه های حاکم درآمدی بودند، استادان و پژوهشگران مارکسیست و یا کسانی که گرایش های چپ داشتند، به بهانه های مختلف از بسیاری از دانشگاه ها اخراج می شدند و با از ارتقا آنان جلوگیری به عمل می آمد (به طوری که اخبار و اظهار نظرهای مربوط به این مسئله به صفحات روزنامه ها نیز کشیده شده بود). کار به جایی رسیده بود که نه فقط عناصر و نیروهای چپ و مارکسیست بلکه حتی افراد 'لیبرال' (به مفهوم رایج در آمریکا، به معنی افراد و جریانات دموکرات، اصلاح طلب یا ترقیخواه) نیز از جانب 'جرج بوش' و 'کینگریج' (رئیس مجلس نمایندگان آمریکا) و همفکران آنان، به عنوان نیروهای 'عقب مانده' 'خرابکار'، 'ضد آمریکا' و نظایر اینها، معرفی و محکوم می شدند.

در چنین اوضاع و احوالی، که بخش بزرگی از جریانات فکری و سیاسی لیبرال و میانه رو، و از جمله گرایش 'چپ' درون 'حزب دموکرات'، به سکوت و یا سازش در مقابل این تعرضات وسیع ارتجاعی کشیده می شدند و بخش باز هم بیشتری از رسانه های گروهی و محافل دانشگاهی و تحقیقاتی تابع سیاست های جناح غالب سرمایه داران و انحصارات بزرگ قرار می گرفتند، طبیعتاً موضوعات مورد بحث سیاسی و اجتماعی و دستور کار مباحث نظری محافل و مجامع مختلف نیز، در سطح جامعه، غالباً از طریق مدعیان و مدافعان همان 'انقلاب' محافظه کاران تعیین و تحمیل می گردید. در این شرایط بود که موضوعات و مقولاتی چون حذف تامین های اجتماعی، حذف 'تبعیض های مثبت' (امتیازات محدودی که در دهه های گذشته در زمینه کارآموزی، کاریابی و ورود به دانشگاه ها برای اقلیت های نژادی، به ویژه سیاه پوستان، در نظر گرفته شده بود)، خصوصی سازی هر چه وسیعتر آموزش و مدارس عمومی، تشدید سیاست های ضدمهاجرت و 'ضد تروریسم'، و امثال اینها به عنوان مهمترین و مبرم ترین مسائل جامعه طرح و تبلیغ می شد و تاکید هر چه بیشتر بر 'هویت قومی و گروهی' (تفکیک و تمایز بین اقلیت های قومی و زبانی مانند سیاه پوستان، اسپانیایی تبارها، آسیایی تبارها و...) و با تفاوت های

اندکی پس از فروریختن دیوار برلین و تغییر و تحولات وسیعی که به دنبال آن رخ داد، نشریه 'وال استریت جورنال' (۲۵ نوامبر ۹۱)، در مقاله ای راجع به 'متفکرانی که قرن ۲۰ را شکل بخشیدند'، نوشت: 'مجموعه های او واژگون می شود، سایه ی او برجای می ماند، مارکس را نمی توان نادیده گرفت'. درج این مقاله که 'کارل مارکس را به عنوان یکی از بزرگترین متفکرانی که درک ما را از قرن بیستم میسازد' به حساب آورده و او را به عنوان 'بهترین تحلیل گر سرمایه داری' معرفی می نمود، در این روزنامه که یکی از معروف ترین و با نفوذترین سخنگویان سرمایه داران، دلالان و سهامداران، در سطح بین المللی، است، سر و صدای زیادی در آمریکا و کشورهای دیگر برانگیخت. شاید این امر، سرآغاز بازگشت اندیشه های مارکس به سرزمینی بود که پیش از هر جای دیگری پیامدهای گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی لیبرالیسم فوق افراطی را، طی ۱۲ سال حاکمیت ریگان و بوش، و حتی بعد از آن، متحمل شده بود.

جریان ارتجاعی گسترده ای که در بریتانیا به عنوان 'تاچریسم' و در ایالات متحده آمریکا با عنوان 'ریگانیسم'، با حمله به دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر، توده های زحمتکش، اتحادیه های کارگری و نهادها و کانون های دفاع از مطالبات و حقوق دموکراتیک زحمتکشان آغاز شد، تأثیرات بسیار عمیقی بر شرایط کار و زندگی آنان برجای گذاشت، به طوری که مجموعه اقدامات و سیاست های آنها در این زمینه ها، خاصه در مورد حذف و کاهش تامین اجتماعی، سلب بخشی از حقوق اصلی صنفی و سندیکایی کارگران و زحمتکشان و کاهش هزینه های خدمات عمومی و اجتماعی دولت (زیر عنوان کوچک کردن سهم و نقش دولت و تقلیل کسری بودجه)، در آمریکا به عنوان 'انقلاب' محافظه کاران معرفی و شناخته گردید.

ذکر چند رقم و اشاره به چند شاخص، به عنوان نمونه، تأثیرات 'انقلاب' مذکور را در عرصه اجتماعی آشکار می سازد: هزینه های داخلی بودجه عمومی که در سال ۱۹۸۰ حدود ۵/۵ درصد تولید ناخالص ملی بود، در سال های اخیر به حدود ۳۲ درصد آن تنزل کرده است، در فاصله سال های ۹۳-۱۹۷۹ در حالی که سطح درآمدهای بیست درصد ثروتمندترین خانوارها ۱۸ درصد فزونی یافت، سطح درآمد بیست درصد فقیرترین خانوارهای این جامعه ۱۷ درصد نیز کاهش پیدا کرد، سهم یک درصد ثروتمندترین خانوارها، از کل ثروت های خصوصی جامعه، در سال ۱۹۷۶ حدود ۱۹ درصد بود، این نسبت در سال ۱۹۹۵ به ۴۰ درصد بالغ گردید، حدود ۴۰ میلیون نفر از آمریکائیان، از دسترسی به هر گونه بیمه درمانی محرومند و بین ۵ تا

نیاز دارند رهبری است و پیوند و ترکیبی از همه مسائل آنها، که حول آن مباحث سیاسی شان را سازمان داده و هدف های سیاسی و آینده سیاسی شان را هدایت کنند. یکی دیگر از سخنرانان کنفرانس مزبور خانم آلن مایکسینز بود که اخیراً نیز به عنوان یکی از سردبیران 'مانتلی ریویو' - در کنار 'پل سووی' و 'هاری مکدوف' - برگزیده شده است (ترجمه این سخنرانی، زیر عنوان 'به اندیشه های مارکس بازگردید' در این شماره درج شده است).

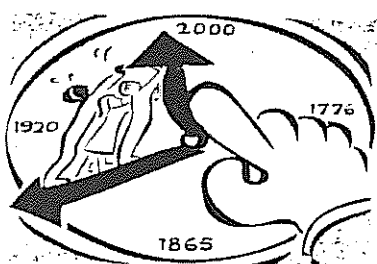
'پیتر کیرک پاتریک'، استاد دانشگاه 'کامولت' ویرجینیا، در مقاله ای که با عنوان 'آینده مارکسیسم در آمریکا' به رشته تحریر درآورده (مندرج در فصل نامه 'فرانسوی پانسه' سپتامبر ۱۹۹۵) با استناد به نمونه های متعدد، می نویسد که فروپاشی 'اتحاد شوروی' که از سوی گروه زیادی از تحلیل کران سیاسی، جامعه شناسان و اقتصاددانان آمریکایی با استقبال فراوان روبرو گردید و آن را به منزله 'ضربه نهایی' بر اندیشه های مارکس و نفوذ - هر چند خیلی اندک - آن در عرصه های آموزشی، سیاسی و اقتصادی آمریکا، به حساب آوردند، در عین حال موجب آن شد که 'گروهی از متخصصان آمریکایی اندیشه های مارکس، خود را آزاد احساس بکنند زیرا که اعتقاد به اندیشه های مذکور، غالباً با تجارب و عملکرد بدفراجام برخی رژیم های کمونیستی مخلوط و مخدوش می گردید'. به نوشته وی، بعد از آن رویداد و خاصه در سال های اخیر توجه افزونتری به فلسفه و نظریات مارکس در دانشگاه ها و مجامع و جریانات سیاسی این کشور ملاحظه می شود. تعداد استادان دانشگاهی مارکسیست در آمریکا تقریباً حدود ده هزار نفر (یعنی فقط حدود ۲ درصد کل استادان در این کشور) برآورد می شود. قریب به دو هزار نفر از آنان در 'انجمن اقتصاد سیاسی رادیکال' که مجله ای دانشگاهی با نام 'بررسی اقتصاد سیاسی رادیکال' را نیز منتشر می سازد، گرد آمده اند. این عده که طی دو دهه گذشته با مشکلات فراوان شغلی، اقتصادی و سیاسی مواجه بودند، در وضعیت حاضر در شرایط نسبتاً مساعدتری می توانند فعالیت های تحقیقاتی، انتشاراتی خودشان را به پیش ببرند. گروه معینی از پژوهشگران و نظریه پردازان معروف مارکسیست در آمریکا در 'نیو اسکول' (مدرسه جدید برای تحقیقات اجتماعی) در نیویورک و فعالیت های پیرامونی آن گرد آمده اند که از جمله آنها از 'دیوید کوردون' و 'فرانسیس فوکس پیون' (یکی از سازماندهان کنفرانس دانشگاهیان سوسیالیست) می توان نام برد.

در سطح جامعه پیدا کرده و برخی از انحصارات بزرگ را ناگزیر به عقب نشینی در این زمینه ها کرده اند. انتشار کتب و نشریات در ارتباط با مسائل اجتماعی و کارگری و طرح و بررسی آثار مارکس در دوره اخیر رواج نسبتاً بیشتری یافته است. سال گذشته، پیشنهاد سازماندهی و انتشار روزنامه کارگری سراسری (به اصطلاح 'وال استریت جورنال' کارگری) از سوی گروهی از فعالین در این زمینه مطرح گردیده و از اتحادیه ها خواسته شده است که بخشی از امکانات خود را به این امر اختصاص بدهند. انتشار و یا تجدید انتشار کتاب ها و رمان هایی درباره شرایط کار و زندگی کارگران، اعتصابات کارگری و غیره که طی دهه های گذشته غالباً فاقد ارزش ادبی' قلمداد می شدند، به تازگی، در سطحی محدود، از سر گرفته شده است. به گزارش مطبوعات آمریکایی، تولید و توزیع فیلم های مستند در این زمینه ها نیز، در سال های اخیر، رونق قابل توجهی را شاهد بوده است. برگزاری جلسات بحث و سخنرانی در مورد مسائل سیاسی و نظری چپ و کارگری، در دانشگاه های آمریکا، مجدداً آغاز شده است. به نوشته مجله 'نیشن' (دارای گرایش دموکرات و ترقیخواه) (۲۸ اکتبر ۹۶) تنها در ماه های سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۶ بیش از ده مورد گردهمایی های بزرگ در دانشگاه های این کشور انجام گرفته است که در آن نظریه پردازان چپ و مارکسیست، فعالین و نمایندگان سندیکایی و دانشجویان و استادان به سخنرانی پرداخته اند و جلسات بحث و آموزش روی موضوعات معین سیاسی و نظری در حاشیه ی آنها سازماندهی شده است. برگزاری چنین تجمعاتی، در چنین مقیاس، از بعد از جنبش اجتماعی و سیاسی دهه ۱۹۶۰ (در ارتباط با جنبش حقوق مدنی و مبارزات دانشجویی ضد جنگ ویتنام) تاکنون در این کشور سابقه نداشته است.

در ماه مارس سال ۱۹۹۷ نیز اجلاس سالانه کنفرانس 'دانشگاهیان و پژوهشگران سوسیالیست آمریکا' برگزار شد که در آن بیش از ۱۷۰۰ نفر از نظریه پردازان مارکسیست و با مارکس شناس و محققان مسائل و مقولات اجتماعی و سیاسی چپ شرکت جستند. به گزارش ماهنامه 'مانتلی ریویو' (ژوئن ۱۹۹۷)، این اجلاس در محیطی آکنده از احساس شادابی و هیجان با موفقیت برگزار شد و برنامه های برگزاری گسترده تر آن در سال آتی (جاری) نیز تدارک گردید. 'دانیل سینگر'، پژوهشگر با سابقه مسائل چپ و خبرنگار 'نیشن' در اروپا، که از جمله سخنرانان افتتاحیه این کنفرانس بود اظهار داشت که 'چرخش ایدئولوژیک به راست احتمالاً به پایان خود رسیده است... ترک هایی در ایدئولوژی حاکم پدیدار گشته و مقاومت توده ای رو به افزایش است'. 'باب وینجیز' رئیس سندیکای کارگران نفت و صنایع شیمیایی و اتمی آمریکا، ضمن اشاره به اهمیت سیاست و مبارزه طبقاتی، اعلام کرد: 'چیزی که در این کشور در حال وقوع است و مردمی که در اعماق جامعه قرار گرفته آماده ی واکنش هستند... آنچه آنها بدان

ساسی آمریکا به منظور گنجاندن حق اشتغال با دستمزدی مناسب برای زندگی آبرومندانه (که در حال حاضر ساعتی ۱۰ دلار مطالبه شده است در حالی که فعلاً حداقل رسمی دستمزد حدود ۷ دلار است که در عمل بعضاً به ۵ دلار در ساعت هم کاهش می یابد) برقراری جریمه و مجازات برای کمپانی ها در مورد اخراج کارگران و جبران هزینه های اجتماعی ناشی از این اخراج ها، برقراری مجدد حق کارگران برای تشکیل سندیکایی و حق اعتصاب، ۲۲ ساعت کار و ۴ روز کار در هفته، تامین ۴ سال آموزش عمومی رایگان بعد از پایان تحصیلات متوسطه برای همه ساکنان آمریکا، بازنگری در سیاست های مالیاتی به منظور تمرکز بیشتر بار مالیات ها بر شرکت ها و ثروتمندان، اتخاذ سیاست تجارت خارجی به نحوی که اجرای حداقل استانداردهای کاری و کارگری را در سطح بین المللی میسر سازد (به منظور مقابله با انتقال هر چه بیشتر تولید توسط کمپانی های آمریکایی به کشورهای پیرامونی که کمترین دستمزدها را به کارگران می پردازند و آنها را از ضروری ترین تامین های اجتماعی هم محروم می سازند)، تقویت بخش عمومی، بهبود و گسترش تامین اجتماعی و... مطرح گردیده است. این حزب از معرفی کاندیدای مستقلی در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۹۶ امتناع کرده و چنان که اعلام داشته است قصد دارد پس از سازماندهی نیروی کافی در مبارزات انتخاباتی نیز به صورت مستقل شرکت نماید.

گذشته از حرکت ها، اقدامات و تلاش هایی در رابطه با دفاع از حقوق خانواده های محروم، دفاع از اعتصابات کارگری، اعتراضات در مورد 'نفثا' (پیمان مبادله آزاد آمریکای شمالی، بین ایالات متحده، کانادا و مکزیک) و مبارزات قابل ملاحظه در زمینه حفظ محیط زیست و امثال اینها، که در سال های اخیر گسترش بیشتری پیدا کرده است، اخیراً مبارزات علیه کمپانی ها و انحصارات بزرگ بین المللی نیز دامنه نسبتاً وسیع تری در آمریکا یافته است. این دسته از حرکت ها در جهت مقابله با سیاست ها و اقدامات شرکت های بزرگ، بر آنند که با بهره گیری از اشکال و شیوه های گوناگون وسیع ترین بخش از افکار عمومی را، برای دفاع از خواست هایشان و عقب راندن شرکت ها، با خود همراه سازند. تحقیق و افشاگری در مورد کارکرد شعبات داخلی و خارجی کمپانی ها، افشاگری در مورد کمپانی هایی که محصولات خود را با استفاده از نیروی کار کودکان در نامساعدترین شرایط در کشورهای پیرامونی تولید و در آمریکا عرضه می کنند، بررسی و افشاگری درباره عملکرد شرکت ها و موسسات اقتصادی به لحاظ زیان هایی که به محیط زیست وارد می آورند، کشاندن این گونه شرکت ها به محاکمات حقوقی و جنایی، سازماندهی تحریم خرید تولیدات کمپانی هایی که در زمینه های مذکور قوانین و مقررات جاری را نادیده می گیرند و... این قبیل حرکت ها تاکنون در موارد متعددی بازتاب گسترده ای



به اندیشه های مارکس بازگردیم

نوشته: **الین مایکسینز وود**
ترجمه: **کیان**

وجود نداشت و با توسعه نیافته باقی مانده بود. پرولتاریای پیشرفته ای وجود نداشت و انقلاب می بایست بر اتحادی میان اقلیت کارگران و اکثریت عمده ی دهقانان ماقبل سرمایه داری تکیه کند. تئوری های کلاسیک امپریالیسم از همه چشمگیرترند. در واقع بسیار در خور توجه است که تئوری امپریالیسم در اوایل قرن بیستم تقریباً بطور کامل جای تئوری سرمایه داری را می گیرد. به عبارت دیگر هدف تئوری اقتصاد مارکسیستی روابط خارجی سرمایه داری، روابط متقابل با آن با سیستم های غیرسرمایه داری و روابط متقابل دولت های سرمایه داری در ارتباط با دنیای غیرسرمایه داری می گردد.

علیرغم عدم توافق های عمده ی میان تئوری های کلاسیک مارکسیستی درباره ی امپریالیسم، همگی آنان بر سر یک فرض اساسی توافق داشتند:

اینکه امپریالیسم مجبور است با مکان یابی سرمایه داری در دنیایی که هیچگاه بطور عمده سرمایه داری نبوده و یا نخواهد شد سر و کار داشته باشد. بطور مثال این ایده ی اصلی لنینیستی را در نظر بگیرید که می گفت امپریالیسم 'بالاترین مرحله ی سرمایه داری است'. زیر بنای این تعریف بر این فرض قرار داشت که سرمایه داری به نقطه ای رسیده است که در آن دول سرمایه داری دچار تضادهای بین المللی گشته و با استفاده از قدرت نظامی در برابر یکدیگر خواهند ایستاد. اما این رقابت، بر اساس تعریف، رقابتی بود بر سر تقسیم و تقسیم مجدد دنیا یعنی دنیای غالباً غیرسرمایه داری. هر چه سرمایه داری بیشتر توسعه یابد رقابت میان قدرت های سرمایه داری شدیدتر خواهد شد. در عین حال این قدرت ها با مقاومت روزافزونی مواجه خواهند شد. نکته اصلی (و دلیل اینکه امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری است) در این بود که این دوره، دوره ی نهایی است یعنی سرمایه داری، قبل از آنکه قربانیان غیرسرمایه داری امپریالیسم، کاملاً و نهایتاً توسط سرمایه داری بلعیده شوند. به پایان خواهد رسید.

این نکته را رزا لوکزامبورگ با صراحت بیشتری مطرح کرده است. جوهر کتاب او درباره ی اقتصاد سیاسی بنام 'انباشت سرمایه' آلترناتیوی را در برابر نگرش مارکس ارائه می کند. نوشته او دقیقاً آلترناتیوی است در برابر تحلیل مارکس از سرمایه داری به عنوان سیستمی خودبسنده. او چنین بحث می کند که سیستم سرمایه داری نیازمند یک خروجی در فراماسیون های غیرسرمایه داری است. دلیل اینکه سرمایه داری، میلتاریسم و امپریالیسم خوانده شده در همین نکته قرار دارد. میلتاریسم سرمایه داری با گذر از مراحل مختلف که آغاز آن تصرف سرزمین ها به زور بود،

بدین ترتیب ویژگی بارز 'سرمایه' مارکس ریشه در این واقعیت دارد که تمامی کتاب وقف توضیح یک سیستم سرمایه داری و منطق درونی این سیستم گردیده، انگار که این مجموعه، سیستمی خودبسنده است. من بزودی، توضیح خواهم داد که چنرا تحلیل مارکس علیرغم داشتن کیفیتی محلی کاملاً به شرایط امروز ما مرتبط است علیرغم اینکه و با دقتاً چونکه سرمایه داری سیستمی چنین جهانی است. اما ابتدا می خواهم چند نکته درباره ی تکامل مارکسیسم پس از مارکس و همچنین درباره ی اشکال جدید ضدمارکسیسم چپ مطرح نمایم.

نکته اصلی در این است که تقریباً تمامی پیشرفت های اصلی مارکسیسم در قرن بیستم کمتر درباره ی سرمایه داری و بیشتر درباره ی آنچه سرمایه داری نیست بوده است. (هم الان منظورم را دقیقاً توضیح می دهم). این مسئله بخصوص درباره ی نیمه اول قرن بیستم صدق می کند اما بعداً در این باره بحث خواهم کرد که گرایش می که من در اینجا از آن یاد کردم از آن زمان تاکنون همچنان بر مارکسیسم تاثیر داشته است. می خواهم بگویم که تئوری های عمده ی مارکسیستی (مثل کار خود مارکس) بر این اساس که سرمایه داری تا جهانی نشدن راهی بسیار طولانی دارد بسط یافتند اما در حالی که مارکس با بلوغ یافته ترین و جاافتاده ترین مثال کار خود را آغاز کرده و از آن منطق سیستمیک سرمایه داری را استخراج می کند، پیروان عمده او بالعکس از انتهای مسیر به سوی ابتدای آن شروع به حرکت می کنند و برای آنها، به دلایل محکم تاریخی و سیاسی، شرایط در مجموع غیرسرمایه داری، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده است. و تفاوت اساسی تر دیگری نیز مطرح است: علیرغم اینکه مارکس درباره ی جهانی شدن سرمایه داری و با محدودیت های احتمالی توسعه سرمایه داری فکر می کرد اما مسئله اصلی وی چیز دیگری بود. او بیشتر بر منطق درونی این سیستم و ظرفیت ویژه آن در فراگیر شدن و نفوذ در کلیه جنبه های زندگی در هر کجا که جای پای خود را تثبیت می کرد، توجه داشت. بعدها، مارکسیست ها در عین اینکه به نمونه ها و موارد کمتر جا افتاده ی سرمایه داری می پرداختند، عموماً تفکر خود را بر این اساس بنا ساختند که سرمایه داری قبل از بلوغ یافتن و مسلماً قبل از آنکه جهانی و همه گیر شود، از میان خواهد رفت و مسئله اصلی آنها این بود که در دنیای غالباً غیرسرمایه داری چگونه باید حرکت کرد. کافیتست به نقاط عطف تئوری مارکسیستی در قرن بیستم کسی فکر کنیم. مثلاً عمده ی تئوری ها درباره ی انقلاب در شرایطی بنا شدند که سرمایه داری با

اجازه بدهید ادعایی جنجال برانگیز را مطرح کنم که برخلاف همه ی منطق های قراردادی است. ادعای من این است که این لحظه تاریخی که در آن به سرمی بریم بهترین و مناسب ترین زمان برای بازگشت افکار مارکس به صحنه است. از این هم فراتر رفته و می گویم این زمان (دورانی را که خود وی در آن زندگی می کرد را جدا نمی کنم) موقعی است که مارکس می تواند و باید به طور کامل مطرح گردد.

من بر اساس دلیلی بسیار ساده این ادعا را می کنم: ما در زمانی زندگی می کنیم که سرمایه داری بطور واقعی سیستمی جهانی شده است. سرمایه داری جهانی است نه فقط به این معنا که تمامی دنیا را در بر گرفته یا اینکه چون تقریباً هر عامل اقتصادی در دنیای امروزی دقیقاً بر اساس منطق سرمایه داری عمل می کند و حتی آنهایی که در دورترین نقطه از مرکز این دایره هستند به طریقی تحت تابعیت و تاثیر این منطق قرار دارند. بلکه سرمایه داری جهانی است چون منطق آن یعنی منطق انباشت، کالاسازی، به حداکثر رساندن سود و رقابت، در کلیه جنبه های زندگی بشر و حتی خود طبیعت رسوخ کرده است. چیزی که حتماً تا دو یا سه دهه ی گذشته نیز در پطن کشورهای پیشرفته سرمایه داری این چنین قابل مشاهده نبود. پس افکار مارکس کاملاً به این زمان مرتبط است چون او پیش از هر کس دیگری در گذشته و امروز زندگیش را وقف توصیف منطق ساختاری (سیستمیک) سرمایه داری نموده است.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست تصویری چشم گیر و پیشگویانه از بسط سرمایه داری ارائه می دهند. در این تعریف سرمایه داری سراسر دنیا را در می نوردد و حتی دیوار چین را نیز در هم می گوید. اما مارکس هنگام نوشتن 'سرمایه' بدرستی بر 'ویژه بودن' سرمایه داری به عنوان پدیده ای بسیار خاص (در آن زمان) محلی تاکید می کرد. البته وی معتقد بود که سرمایه داری علیرغم این که تا جهانی شدن راه درازی در پیش دارد، از طریق بازارهای جهانی و استعمار بر جهان تاثیر خود را می گذارد. سرمایه داری نهایتاً بسط می یابد، اما در آن مقطع زمانی بسیار محلی بود یعنی نه فقط محدود به اروپا و آمریکای شمالی بلکه حداقل در شکل جا افتاده صنعتی خود محدود به یک کشور خاص یعنی انگلستان می گردید. او حتی مجبور بود به هموطنان آلمانیش بگوید که روزی آن ها هم پا جای پای انگلستان خواهند گذاشت. او به آنان هشدار می داد که شما فکر می کنید این داستانی است مربوط به انگلستان اما بدانید که این داستان درباره شما نیز هست.

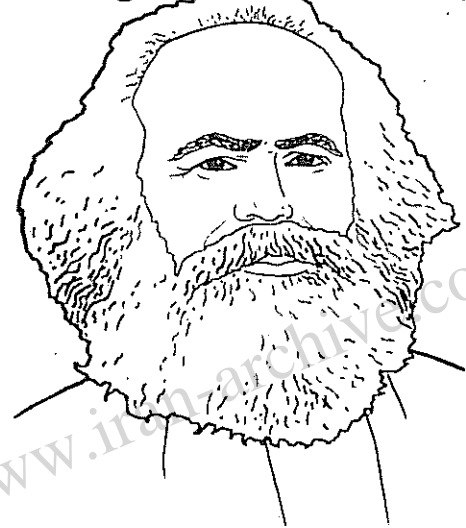
ندارد و در هر حال من هنوز نمی توانم این بحث را منسجم ارائه نمایم.

نکته ای که می خواهم بگویم این است: به نظر من دو راه برای برخورد با جهانی شدن سرمایه داری وجود دارد. یکی اینکه بگویم اگر برخلاف انتظارات همگان بالاخره سرمایه داری بجای اینکه قبل از عسویت یافتن خود از بین برود، جهانی گردیده است، پس می توان گفت که این دیگر واقعا انتهای راه برای سرمایه داری است. این مرحله آخرین پیروزی سرمایه داری است. من به برخورد دیگر نیز خواهم پرداخت اما برخورد اول، یعنی تئوری شکست که روی دیگر سکه پیروزمندی سرمایه داری را نشان می دهد، امروزه در میان چپ ها غالب شده است. اینجا جایی است که تئوری های 'مابعد مارکسیستی' وارد کود می شوند و من فکر می کنم برای درک آنها بهتر است این تئوری ها را در پیش زمینه ی تئوری های مارکسیستی که من در اینجا از آنها صحبت کردم در نظر بگیریم. اگر به تاریخ به اصطلاح 'مابعد مارکسیسم' نگاه کنید خواهید دید که این نگرش بر این اساس که سرمایه داری واقعا جهانی شده است، آغاز گردید. در واقع برای 'مابعد مارکسیست' ها جهانی شدن سرمایه داری دقیقا دلیلی است برای کنار گذاشتن مارکسیسم. ممکن است این موضوع به نظر شما عجیب برسد اما استدلال این چنین است: سرمایه داری جهانی دنیای پس از جنگ، تحت الشعاع لیبرال دموکراسی و مصرف گرایی دموکراتیک قرار دارد و این دو، عرصه های دموکراتیک جدیدی را برای مقابله و مبارزه گشوده اند. این عرصه ها بسیار متنوع تر و متفاوت تر از مبارزات طبقاتی قدیمی هستند. نتیجه ضمنی و گاه صریح و روشن این است که این مبارزات نمی توانند واقعا بر علیه سرمایه داری باشند چرا که سرمایه داری چنان تمامی دارد که واقعا آلترناتیو دیگری در برابر آن وجود ندارد و یا احیانا این سیستم واقعا بهترین است. پس در چنین سیستم جهانی سرمایه داری مبارزات می توانند و فقط می توانند پراکنده و موضعی از شکاف های بسیار ریز سرمایه داری به بیرون سربزند.

تئوری های 'مابعد مارکسیستی' یا 'مابعد مدرنیستی' (پست مدرنیستی) از این هم یک قدم فراتر رفته اند. حالا دیگر مسئله فقط سرمایه داری جهانی نیست. حالا سرمایه داری چنان همه گیر شده است که مثل هوا برای انسان ها و آب برای ماهی برای همگان امری مسلم شده است. ما در این فضای غیرقابل رویت زندگی می کنیم و شاید بتوانیم در آن سرزمین هایی کوچک و محصور، دیرهایی کوچک از خلوت و تنهایی و آزادی بوجود آوریم اما از اینجا راهی برای فرار نیست و حتی نمی توانیم این واسطه جهانی را ببینیم. آیا این نتیجه گیری درباره ی سرمایه داری جهانی صحیح است؟ مسلما شما نیز مثل من معتقدید این چنین نتیجه گیری کردن کاملا غلط است. من فکر می کنم تمایل به این چنین نتیجه گیری به ریشه های تاریخی این نسل (یعنی نسل من) که 'مابعد مدرنیسم' و 'مابعد مارکسیسم'

نظامی، تحمیل شده است. حتی امپریالیسم نیز امروزه شکل جدیدی دارد. مردم این شکل جدید را 'جهانی شدن' نامیده اند اما این فقط یک عنوان، و یک عنوان گمراه کننده است برای سیستمی که در آن منطق سرمایه داری کم و بیش جهانی شده و امپریالیسم برای رسیدن به اهداف توسعه طلبانه خود دیگر غالبا از اشکال قدیمی نظامی استفاده نمی کند بلکه عنوان انگیزه ها و گرایش های مخرب بازار سرمایه داری را رها ساخته و از آن سود می جوید. در هر حال اگرچه جهانی شدن سرمایه داری برخی تضادهای اساسی این سیستم را بروز داده است، باید اعتراف کنیم که هیچ نشانه ای از محو شدن آن در آینده ای نزدیک به چشم نمی خورد.

حال، برای توضیح تئوریک این واقعیت جدید چه چیزی ارائه شده است؟ خوب برای شروع باید بگویم



که در اینجا پارادوکسی واقعی وجود دارد و آن اینست که هر چه سرمایه داری جهانی تر شده است مردم از نظریات کلاسیک مارکسیسم و موضوعات اصلی تئوریک آن دور شده اند. این مسئله مسلما در مورد تئوری های 'مابعد مارکسیسم' و جانشینان آن نیز صادق است. اما فکر می کنم این امر در مورد اشکال اخیر مارکسیسم مثلا 'مکتب فرانکفورت' یا سنت 'مارکسیسم غربی' بطور کلی بیشتر صدق می کند. بطور مثال آن جایجایی شناخته شده از موضوع اصلی مورد نظر مارکسیسم سنتی یعنی اقتصاد سیاسی به فرهنگ و فلسفه در برخی از این نظرات مربوط می گردد به این اعتقاد راسخ که همه ی جنبه های زندگی و فرهنگ تحت تاثیر و نفوذ اثرات فراگیر سرمایه داری قرار دارد و همچنین طبقه کارگر بطور کامل جذب فرهنگ سرمایه داری شده است. (اتفاقا من فکر می کنم این جایجایی را می توان تئوری دیگر توضیح داد. یعنی چنین تغییری هیچ ارتباطی به جهانی شدن سرمایه داری ندارد بلکه بالعکس مربوط است به روش هایی که اشکال ماقبل سرمایه داری همچنان وجدان خودآگاه متفکرانی مثل نظریه پردازان 'مکتب فرانکفورت' را تحت تاثیر خود قرار می دهند. اما البته در اینجا وقتی برای بحث درباره ی این مطلب وجود

امروزه به مرحله ی 'نهایی' خود رسیده است و به 'عنوان حربه ای در رقابت میان کشورهای سرمایه داری بر سر مناطق غیرسرمایه داری مورد استفاده قرار می گیرد.' او همچنین می گوید که تضاد اصلی سرمایه داری این است که 'علیرغم اینکه سرمایه داری برای جهانی شدن تلاش می کند، دقیقا به دلیل همین گرایش باید از درون بشکند چون اساسا توانایی جهانی شدن به عنوان شکلی از تولید را ندارد.' این اولین شیوه تولید اقتصادی است که می خواهد دنیا را در برگیرد اما در عین حال اولین سیستمی است که نمی تواند به تنهایی بقا یابد چرا که 'به دیگر سیستم های اقتصادی به عنوان واسطه و سرزمین، نیاز دارد.' بدین ترتیب در این نوع از تئوری های امپریالیستی، سرمایه داری بر اساس تعریف، نیاز به محیطی غیرسرمایه داری دارد. در واقع سرمایه داری برای بقای خود نه تنها به وجود این فرمسیون های غیرسرمایه داری بلکه به ابزارهای ماقبل سرمایه داری اعمال زور 'فراقصادی'، فشارها و تحمیلات میلیتاریستی و ژئوپلیتیک و اشکال سنتی جنگ های مستعمراتی و توسعه ارضی نیاز دارد.

جنبه های دیگر تئوری های مارکسیستی نیز همین منوال را دنبال می کنند. تصور تروتسکی از تکامل ناموزون و مرکب با پیامد منطقی آن یعنی انقلاب مداوم احتمالا بیانگر این نکته است که جهانی شدن سیستم سرمایه داری به واسطه ی سقوط همین سیستم قطع می گردد. گرامشی کاملا آگاهانه در پیش زمینه ای از سرمایه داری نه چندان پیشرفته و تحت نفوذ فرهنگ دهقانی قبیل از سرمایه داری، عقایدش را مطرح می کند. و مطمئنا چنین پیش زمینه ای است که وی را بر آن می دارد تا این همه بر اهمیت ایدئولوژی، فرهنگ و روشنفکران تأکید ورزد. چون برای به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی حتی در نبود شرایط مادی جاافتاده ی یک سرمایه داری کاملا توسعه یافته و پروتاریای پیشرو، به نیرویی برای به جلو راندن مبارزات طبقاتی نیاز است. همین نکته در مورد مانو البته با تفاوت هایی صدق می کند.

آنچه می خواهم بگویم اینست که تمامی این تئوری ها درباره ی سرمایه داری تحت تاثیر شرایط پیش یا غیرسرمایه داری است. تمامی این تئوری های مارکسیستی از جهات بسیاری عمقا روشنگر هستند اما در یک جنبه به نظر می رسد قدم در راهی کاملا اشتباه گذاشتند. سرمایه داری جهانی شده است و خود را چه از نظر عمقی و چه از نظر گسترش سطحی فراگیر کرده است، به تمامی دنیا چنگ انداخته و در روح و جسم زندگی طبیعی و اجتماعی رسوخ نموده است. همینجا باید اضافه کرد که این خصلت سرمایه داری الزاما به معنای از میان رفتن 'دولت-ملت' نیست. نقش دولت صرفا تغییر یافته است با توجه به اینکه رقابت نه تنها بر موسسات سرمایه داری بلکه بر همه ی اقتصادهای ملی که امروزه با کمک دولت بیشتر با استفاده از اشکال خاص 'اقتصاد' رقابت می کنند تا با توسل به روش ها ی کهنه ی 'فراقصادی' و یا

مصاحبه با ویدا حاجبی

به مناسبت سی امین سالگرد مرگ چه گوآرا

سوال: این تفاوت ها کدام بودند؟

پاسخ- مقابله، پیگیری و مبارزه ی آشکار چه گوآرا با رشد فساد و بوروکراسی و امتیازات دولتی زیانزد مردم کوآرا بود، بویژه مقابله او با شیوه های ضددمکراتیک 'حزب سوسیالیست مردمی'. این حزب که پیرو شوروی بود و نقشی در انقلاب کوآرا نداشت، پس از پیروزی انقلاب و مشارکت در قدرت در گسترش و ریشه دواندن بوروکراسی و شیوه های ضددمکراتیک نقش فعالی داشت. چه گوآرا، اگرچه بسیار سخت گیر بود، اما دیدگاهی دمکراتیک داشت. زمانی که در پست وزارت اقتصاد و صنایع قرار گرفت نه تنها اقتصاددان های مشهور با نظرات مختلفی چون بتلهایم، ارنست مندل و پل سوئیزی را برای تبادل نظر به کوآرا دعوت کرد، بلکه این وزارت خانه را به کانون اشاعه ی اندیشه های سوسیالیستی تبدیل کرد، انتشار بولتن های ماهیانه ای را در این وزارت خانه سازمان داد و جلسات گفتگو و نظرات مختلف را در این بولتن ها منتشر می کرد. (بولتن هایی که بعدا به بایگانی سپرده شدند و از دسترس خارج). تلاش صادقانه ی چه گوآرا برای ساختن سوسیالیسم در کوآرا او را به این نتیجه رسانده بود که ساختن جامعه ای نوین بدون انسان هایی که تفکر و فرهنگی نوین داشته باشند، ناممکن است. و کتاب 'انسان نوین و سوسیالیسم در کوآرا' را به این منظور تدوین کرد. مهمترین تفاوت چه گوآرا با سایر رهبران کوآرا و بسیاری دیگر از دولتمردان جهان در این بود که به اخلاق در سیاست پایبند بود و در حرف و عمل یگانه بود. کناره گیری از قدرت و رفتن به بولیوی برای ادامه ی مبارزه و کشته شدنش در سن ۳۹ سالگی ناشی از همین یگانگی در حرف و عمل بود.

سوال: چه شد که به بولیوی رفت؟

پاسخ- زیرا در پی سخنرانی جسورانه اش در سمینار 'همبستگی اقتصادی کشورهای آسیایی و افریقایی' در ۱۹۶۵، در الجزایر که آشکارا به اردوگاه سوسیالیسم انتقاد کرد، انتخابی برایش باقی نمانده بود، یا می بایست دست از انتقادهای علنی بکشد و تسلیم مناسبات موجود جهانی شود، یا به مبارزه ادامه دهد. او با رفتن به بولیوی راه دوم را انتخاب کرد. پس از کناره گیری از قدرت نیز در پیامی که به کنفرانس سه قاره در کوآرا (در ۱۹۶۶) فرستاد آشکارا نوشت یا باید به 'کاریکاتور سوسیالیسم' تن داد یا به پدید آمدن 'دو، سه و چندین ویتنام' یاری رساند.

به دهان می گشت. در آن سال ها درباره فتح دلاورانه ی شهر سانتاکلارا توسط او داستان های زیادی نقل می شد. پس از پیروزی انقلاب، بویژه از زمانی که مسئله ساختمان سوسیالیسم در کوآرا پیش آمد، شخصیت و چهره ی چه گوآرا بارزتر شد و در میان مردم کوآرا و امریکای لاتین محبوبیتی دو چندان یافت. انقلاب کوآرا همان طور که می دانیم در ابتدا سوسیالیستی نبود. از سال ۱۹۶۱ که دولت کوآرا ملی کردن موسسات و صنایع نیشکر ایالات متحده ی امریکا را در دستور گذاشت، مسیر انقلاب تغییر کرد. دولت کوآرا در واقع زیر فشارهای ایالات متحده ی امریکا، که خود را ارباب این جزیره ی کوچک می دانست، کشور کوآرا را سوسیالیستی اعلام کرد. از آن زمان تاکنون نیز تحت محاصره ی اقتصادی امریکا و کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری قرار گرفته است. تقریبا دو سال پس از پیروزی انقلاب بود که فیدل کاسترو در یکی از سخنرانی های مشهورش که میلیون ها کوبایی در آن شرکت می کردند، برای مردم توضیح داد که: 'اگر این اقداماتی که ما برای استقلال اقتصادی و بهبود وضع جامعه انجام می دهیم، آطور که امریکا می گوید اقداماتی ست سوسیالیستی، پس ما خود را کشوری سوسیالیستی اعلام می کنیم.'

اما، کوآرا با اینکه خود را کشوری سوسیالیستی اعلام کرد به جرگه ی اردوگاه سوسیالیسم نپیوست. در آن زمان رهبران کوآرا نه تنها به شوروی و اردوگاه سوسیالیسم انتقادهای زیادی داشتند، بلکه در عمل و اندیشه نیز هیچگونه همخوانی با سیاست شوروی مبتنی بر 'همزیستی مسالمت آمیز' نداشتند. خواهان استقلال سیاسی بودند و یاری رساندن به جنبش های رهایی بخش و انقلابی در سایر کشورهای جهان، بویژه کشورهای امریکای لاتین را از وظائف اولیه ی خود می دانستند. رهبران کوآرا مبلغ مبارزه ی مسلحانه در برابر کشورهای امپریالیستی، بویژه امپریالیسم امریکا از طریق کانون های چریکی بودند. اندیشه و عمل چه گوآرا در آن سال های ۶۰ که جهان در تب و تاب مبارزه ی ضدامپریالیستی می سوخت، که شوروی و اردوگاه سوسیالیسم و احزاب کمونیستی پیرو اردوگاه تا حدود زیادی از اعتبار افتاده بودند و ساختمان سوسیالیسم در کوآرا امیدهای نوینی برانگیخته بود، اهمیتی جهانی یافت. او از همان سال ها در اندیشه و عمل با سایر رهبران کوآرا تفاوت هایی از خود نشان می داد.

ویدا حاجبی تبریزی یکی از فعالین جنبش کمونیستی ایران است که همچون بسیاری از همسلانش در جریان جنبش ملی کردن صنعت نفت با مسائل سیاسی آشنا می شود. در سال ۱۳۳۵ برای ادامه تحصیل به فرانسه می رود و در سال ۳۷ به عضویت سازمان جوانان حزب کمونیست و تزوتولا پذیرفته می شود. از این پس در کنار این جریان، فعالانه از انقلاب کوآرا حمایت می نماید. در سال ۱۳۴۵ در کنفرانس سه قاره در کوآرا بعنوان ناظر شرکت داشت. پس از مدتی اقامت در کوآرا و تحت تاثیر مشی چریکی، برای ادامه مبارزه به ایران بازگشت. او در سال ۵۱ دستگیر و در آبانماه ۵۷ با گشوده شدن درهای زندان ها، آزاد شد. پس از آزادی از زندان به سازمان چریک های فدایی خلق پیوست و در جریان نزدیکی سازمان به مشی حزب توده، همراه تعداد دیگری از رفقا، جناح چپ اکثریت را تشکیل دادند. در تبعید، جزو بنیانگذاران و دست اندرکاران نشریه 'آغازی' نو بود که تا سال ۱۹۹۳ منتشر می گردید. با توجه به آشنایی نزدیک رفیق با مسائل انقلاب کوآرا و آشنائیش با فیدل کاسترو، به مناسبت سی امین سالگرد مرگ چه گوآرا، مصاحبه ای با او ترتیب داده ایم که از نظرتان می گذرد.

سوال: نام، شخصیت و مبارزه ی ارنستو چه گوآرا امروز پس از ۳۰ سال بار دیگر به شکل گسترده ای مطرح شده است. او چرا پس از زمان کوتاهی از قدرت کناره گیری کرد، به بولیوی رفت و در آنجا کانونی چریکی بوجود آورد و پس از چند ماه مبارزه به شهادت رسید؟

پاسخ- چهره و اندیشه و مبارزه ی چه گوآرا، در واقع با انقلاب کوآرا و مسیری که این انقلاب طی کرده گره خورده است. می دانید که چه گوآرا اهل آرژانتین بود. پس از پایان تحصیلات پزشکی همراه دوستش گرانادو با یک موتور سیکلت به مدت دو سال بیشتر کشورهای امریکای جنوبی را زیر پا گذاشت و از نزدیک شناخت. در پی این سفرهای طولانی بود که در مکزیک با فیدل کاسترو آشنا شد و تصمیم گرفت برای یاری رساندن به انقلاب کوآرا همراه گروه چریکی که او رهبری می کرد به کوآرا برود. و در پیروزی انقلاب کوآرا، در ۱۹۵۹، نقش مهمی را ایفا کرد. از همان زمان شجاعت و دلاوری او زیانزد مردم کوآرا شد و افسانه های زیادی از دلاوری های او در کشورهای امریکای لاتین دهان

دارند، در اسارت و بردگی باقی خواهند ماند. بهر حال پس از شکست در کنگو، به گفته ی همزمان اش به اصرار فیدل کاسترو به کوبا باز می گردد و پس از معالجه تصمیم می گیرد به بولیوی برود.

در اینجا وارد بحث های زیادی که در زندگینامه ها و خاطرات همزمان چه گوارا بر سر انتخاب منطقه ی نامناسب جنگل های ناکاهوازو در بولیوی به آن پرداخته اند نمی شوم. همانقدر یادآور می شوم که در مورد فشار شوروی بر کوبا برای عدم حمایت از چه گوارا، می توان به کتاب 'زندگی سرخ'، نوشته ی محقق و نویسنده ی معروف مکزیک، خورخه کاستانییدا که با اسناد به اسناد آرشیوهای حزب کمونیست شوروی و کا.ک.ب تهیه شده، رجوع کرد.

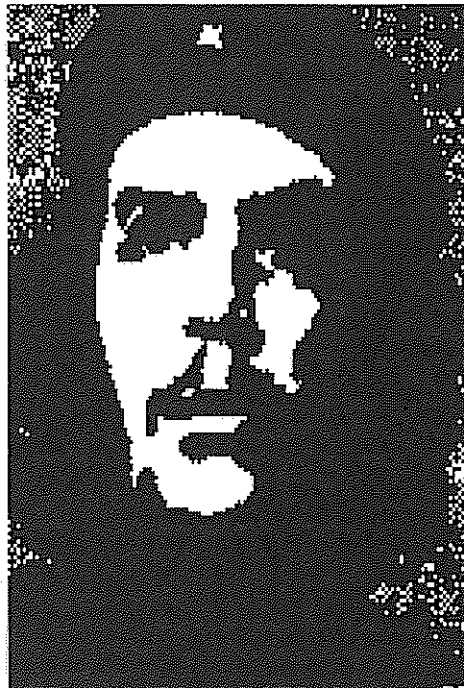
سوال: در واقع شما، بدین ترتیب رفتن چه گوارا را به بولیوی تا حدی توطئه آمیز می دانید. آیا این برداشت از گفته های شما درست است؟

پاسخ- این که کوبا زیر فشار شوروی قرار گرفت تا از حمایت از کانون های چریکی، و بویژه حمایت از گروه چریکی چه گوارا دست بردارد، و اینکه دبیرکل حزب کمونیست بولیوی، ماریو مونخه به رغم قولی که برای همکاری و حمایت از گروه چه گوارا داده بود، زیر قولش زد، تا جایی که من اطلاع دارم دیگر امری پوشیده نیست. علاوه بر این فیدل کاسترو نامه ی وداع چه گوارا را، که در آن از دولت کوبا سلب مسئولیت کرده بود و قرار بود در موقعیتی اضطراری یا پس از مرگ گوارا علنی شود، هنگامی که او در کنگو بود و بدون اطلاع وی در افتتاحیه کنگره ی تشکیل حزب کمونیست کوبا در ۱۹۶۵، علنی کرد. با علنی کردن نامه ی وداع چه گوارا عملا راه بازگشت او به کوبا بسته شد. ولی با این همه من نمی گویم توطئه ای در کار بوده است. انسان ها در موقعیت های مشکل ناکزیر به انتخاب هایی می شوند، و گاه نامطلوب برای خودشان. این انتخاب های نامطلوب برای دولتمردان و سیاستمداران همواره تحت عنوان واقع گرایی یا پراکاماتیسم توجیه شده است. چه گوارا آدمی پراکاماتیک نبود. فیدل کاسترو، اما بود. هر یک آن راهی را که درست تر تشخیص می دادند انتخاب کردند. راه چه گوارا با شکست روبرو شد. اما، آیا راه فیدل کاسترو، یعنی حفظ قدرت، به پیروزی رسیده است؟ حفظ قدرت به چه قیمتی و با چه پیامدهایی؟ و

اما، این سوال هم همواره باقی می ماند که فیدل کاسترو در آن وضعیت و شرایط جهانی زیر فشار اقتصادی آمریکا از یک طرف و فشارهای چین و شوروی از طرف دیگر، آیا می توانست به آنچه درست می داند عمل کند و تن به سیاست های شوروی ندهد؟

سوال: یا توجه به اینکه در آن دوره مبارزه چریکی مقبولیتی داشت و چه گوارا نیز سمبول این شکل

سمینار الجزایر، در مقطعی اتفاق افتاد که جهت گیری کوبا به طرف شوروی قطعی شده بود، ولی هنوز جنبه ی رسمی و علنی پیدا نکرده بود.



سوال: به نظر می رسد که شما بر این باورید که چه گوارا از وزارت کناره گذاشته شد؟ در حالی که تا پیش از مرگش در بولیوی با رهبران کوبا و بویژه فیدل کاسترو ارتباط و همکاری داشته، شما بر چه اساس این حرف را می زنید؟

پاسخ- من فکر نمی کنم چه گوارا از وزارت کناره گذاشته شد، بی تردید او خودش از مسئولیت هایش کناره گیری کرد. این تصمیم او یک انتخاب بود. البته می توانست در کوبا بماند، پست وزارت را حفظ کند، به بولیوی هم نرود و کشته هم نشود و و. و. اما، به چه قیمتی و با زیر پا گذاشتن چه اصولی؟ او به آن روابط میان اردوگاه سوسیالیسم، بویژه شوروی با کوبا و با کشورهای 'جهان سوم' انتقاد داشت، 'سوسیالیسم واقعا موجود' را 'کاریکاتور سوسیالیسم' می دانست. در عمل و اندیشه خواهان یاری رساندن به ایجاد 'سه و چندین ویتنام' بود. این را، همانطور که پیش از این اشاره کرده ام در پیام مشهورش به کنفرانس سه قاره در ۱۹۶۶، یعنی بعد از کناره گیری اش رسماً و علناً نوشته است. خوب! آن راهی را انتخاب کرد که به آن باور داشت. در حرف و عمل یگانگی داشت.

می دانید که چه گوارا پس از کناره گیری اش اول به کنگو می رود تا به انقلاب کنگو یاری رساند. اما در کنگو خیلی زود با بن بست روبرو شد. به تازگی بخشی از یادداشت های آن دوره ی چه گوارا توسط پاکو ایکناسیو تابیو منتشر شده، که در آنها چه گوارا به ارزیابی نادرست شان در مورد کنگو انتقاد کرده است. خوست این جمله ی جالب او را هم یادآور شوم که گفته: 'تا موقعی که آفریقائی ها رهبرانی چون کایلا

سخنرانی چه گوارا در آن سمینار، در واقع نتیجه ی تجربه ی تلخ و سرخوردگی بود که در پی سفری طولانی به کشورهای سوسیالیستی و کشورهای موسوم به 'جهان سوم' در راس یک هیئت رسمی کوبایی انجام داده بود. در این سفرها با خروشچف، مانو، ناصر، بن بلا و... از نزدیک دیدار و گفتگو کرده بود. در پی آن دیدارها و گفتگوها که به نتیجه مطلوب نرسیده بود، در آن سخنرانی به صراحت به روابط نابرابر میان اردوگاه سوسیالیستی و کشورهای 'جهان سوم' اشاره می کند و دولت های سوسیالیستی را در استعمار 'جهان سوم' با امپریالیسم همدست می داند. و سر آخر کشورهای 'جهان سوم' را برای ایجاد توازن در برابر اردوگاه به اتحاد فرا می خواند. و سخنرانی او در این سمینار خشم کشورهای سوسیالیستی، بویژه شوروی را برمی انگیزد و کوبا زیر فشار قرار می گیرد.

پس از این سخنرانی و بازگشت از الجزایر فقط یکبار در فرودگاه، چهره ی چه گوارا در حالی که فیدل کاسترو و رئیس جمهور وقت، اوسوالد دورتیکوس به استقبالش رفته بودند، دیده شده است. پس از آن دیگر چه گوارا در انتظار عمومی ظاهر نشد.

سوال: در این مقطع هنوز کوبا رسماً بطرف شوروی جهت گیری نکرده بود، با چین و شوروی که اختلافاتشان بالا گرفته بود، به یکسان رابطه داشت و از کمک های هر دو بهره می برد. بنابراین چگونه کوبا زیر فشار شوروی قرار گرفته است؟

پاسخ- این درست است که کوبا تا چندین سال، در دعوای بین چین و شوروی می کوشید بی طرف باقی بماند. نسبت به هر دو این کشورها نیز انتقادهایی داشت. برای نمونه من بخوبی یکی از سخنرانی های فیدل کاسترو را بخاطر دارم که می گفت: 'کادرهایی که ما برای دوره ی آموزشی به کشورهای سوسیالیستی می فرستیم، پس از بازگشت آنقدر از سوسیالیسم سرخورده می شوند، که ما مجبوریم یک دوره ی دیگر آموزشی برای آنها بگذاریم. و به آنها توضیح بدهیم که سوسیالیسم ما با آنها فرق دارد'. این نقل قول ها البته همه نقل به معنی ست. اما، به رغم این انتقادات، کوبا شرایط ویژه ای داشت، چون فشارهای سیاسی و اقتصادی ایالات متحده بر آن روز به روز شدت می یافت و ناکزیر بود راه خروجی بیابد. فشارهای چین و شوروی هم با بالا گرفتن اختلافات میان این دو هر روز افزوده می شد. تا جایی که من می دانم و از زبان خود کوبایی ها و فیدل کاسترو شنیدم فشارهای چین و شوروی به کوبا فقط فشارهای سیاسی نبود، بلکه فشارهای اقتصادی، نظیر کاهش واردات و کالاهای مبادلاتی، خواباندن پاره ای صنایع و غیره هم بود. این بود که کوبا زیر مجموعه ی این فشارها بالاخره راه نزدیک شدن به شوروی را برگزید. از سال ۶۴ به بعد بتدریج به شوروی نزدیک تر شد و در سال ۶۵ با تأسیس حزب کمونیست عملاً در مناسبات جهانی خود را با شوروی هماهنگ کرد. بنابراین علنی نشدن چه گوارا و سپس کناره گیری او از پست وزارت پس از

اما، اندیشه و عمل چه گوارا را فقط نمی توان به مشی چریکی و شکست در راهی که انتخاب کرد خلاصه کرد.

۳۸۶ کود، سرنشینان یک کشتی مسافرتی در ایتالیا درخواست پناهندگی کردند

روز اول ژانویه یک کشتی مسافرتی ترکیه، حامل ۳۸۶ پناهجوی کرد (عراقی، ترکیه ای، ایرانی)، در ساحل تورتو واقع در ایتالیا لنگر گرفت. سرنشینان این کشتی بعد از فرار ناخدا و خدمه کشتی، خود را به مقامات پلیس بندر تسلیم نموده و از دولت ایتالیا تقاضای پناهندگی کردند. این پناهجویان غالباً دارای ترکیب خانوادگی می باشند و اعلام کرده اند که بخاطر فرار از شرایط غیرقابل تحملی که در کشورهای خود با آن روبرو بوده اند از جمله سرکوب، اختناق و یا شرایط جنگی، دست به این فرار خطرناک زده اند.

خبرگزاری فرانسه با استناد به بیانیه ی "مرکز تبلیغاتی کردستان" در این رابطه اعلام کرد که تنها طی سال ۱۹۹۷ بیش از ده هزار کرد بویژه از ترکیه و عراق به کشورهای اروپا پناهنده شده اند. همین منبع جمعیت مهاجر کرد مقیم اروپا را بالغ بر یک میلیون نفر ذکر کرده که ۷۰۰ هزار نفر آن در آلمان زندگی می کنند. از این تعداد ۵۰۰ هزار نفر از ترکیه و بقیه از عراق و ایران به این کشورها پناهنده شده یا مهاجرات کرده اند. طبق همین آمار در حال حاضر ۱۲۰ هزار کرد در فرانسه زندگی می کنند که ۳۰ هزار نفر از آنان بطور "غیرقانونی" بسر برده و ناچارند برای گذران زندگی خود به بدترین شرایط کار نزد کارفرمایانی که بشدت آنها را استثمار می کنند تن در دهند. در عین حال آنها همواره در هراس از دستگیر شدن توسط پلیس فرانسه و خطر اخراج از این کشور بسر می برند.

به گفته خبرگزاری فرانسه فقط در فاصله ژانویه تا اکتبر سال گذشته ۴۵۰۰ نفر کرد به دلیل اقامت غیرقانونی در فرانسه اخراج شده و ۲۸۷۹ کرد دیگر نیز که دارای اوراق هویت ایرانی، ترکیه ای یا عراقی بوده اند در فرانسه به همین اتهام دستگیر شده اند. طبق همین آمار موج جدیدی از مهاجرت به اروپا در میان ایرانیان، ترک ها و عراقی ها آغاز شده که ابعاد آن بویژه در رابطه با کردها بی سابقه است.

به تجسم و تبلور خواسته ها و آرزوهای بشری تبدیل نموده است. چه گوارا به شخصیتی اسطوره ای تبدیل شده است، و به این اعتبار شکست او در راهی که انتخاب کرد در تاریخ اهمیتی ثانوی پیدا می کند. به رغم شکست این راه، امروز جنبش های نوینی همچون زاپاتیست ها در مکزیک (EZLN ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیست) خود را وارثان چه گوارا می دانند. اینان با اینکه مقولات جدیدی را وارد مبارزه کرده اند، با اینکه سلاح را به گفته ی خودشان نه برای حمله، که برای دفاع بکار می برند، و یا اینکه خواهان کسب قدرت نیستند، بلکه خواهان ایجاد توازنی در فضای سیاسی هستند، که هیچ قدرتی نتواند بر جامعه اعمال نظر کند، استبداد برقرار کند و دمکراسی را زیر پا بگذارد، باز هم خود را وارثان چه گوارا می دانند. نه از جنبه ی شیوه و راه مبارزه، بلکه از جنبه ی اخلاق در سیاست.

سوال: بالاخره بعنوان آخرین سوال، آیا نقاط ضعفی در نظرات و شیوه ی مبارزه ی چه گوارا می بینید؟

پاسخ- می دانیم راهی که چه گوارا برای مبارزه انتخاب کرد خیلی زود با شکست روبرو شد. مبارزه در کنگو بیش از چند ماه طول نکشید و چه گوارا و همزمانش ناکزیر منطقه را ترک کردند. مبارزه در بولیوی به رغم هفت ماه مقاومت دلیرانه ی آن گروه کوچک چریکی در برابر ارتش بولیوی که از حمایت و تکنولوژی نظامی آمریکا و کارشناسان CIA برخوردار بود، به شکست و قتل چه گوارا منجر شد. چه گوارا می خواست با مشی چریکی به الگوی کوبا از جنگل های ناکاهوازو در بولیوی به انقلابی قاره ای دامن زند. تا جایی که من به تجربه دریافته ام مشی چریکی به مفهومی که در آن سال ها تبلیغ می شد، یعنی به این مفهوم که یک کانون چریکی می تواند همچون قطره روغنی بر روی آب بسرعت پخش شود و جامعه را فراگیرد و به قیام عمومی و انقلاب بیانجامد، با دیدگاهی اراده گرایانه توأم بود و به زمینه های تاریخی- اجتماعی و ویژه گی های فرهنگی یک جامعه کمتر توجه داشت. چه گوارا نیز با دیدگاهی اراده گرایانه و با الگوبرداری از انقلاب کوبا، به انقلابی قاره ای دل بسته بود. تا جایی که من اطلاع دارم، پیروزی انقلاب در کوبا از ویژگی هایی برخوردار بود، یعنی زمینه های اجتماعی و تاریخی آن هنگام انقلاب تا حدود زیادی فراهم بود. چه از نظر تجربه ی تاریخی در تحزب، چه از جنبه ی نارضایی گسترده در روستاها، چه از نظر ضعف حکومت باتیستا و فساد فراگیر آن و چه از نظر وجود سازمان گسترده ای بنام "۲۶ ژوئیه" و غیره، کانون چریکی معروف به "شورشگران" (Los Rebeldes) در سیرا مانیسترخلی زود با قیام توده ای درآمیخت و انقلاب به پیروزی رسید. اما، مشی چریکی بجز کوبا در جاهای دیگر با شکست روبرو شد. و به تجربه نشان داد که اینار و جانفشانی یک گروه کوچک چریکی برای دگرگونی جامعه کفایت نمی کند.

مبارزه شده بود، چرا در آن مقطع چه گوارا در حد امروز طرح نشد؟

پاسخ- همان طور که پیش از این اشاره کردم، چه گوارا شخصیت و دولتمردی بود مخالف جریان. مزاحم برای کوبا، ماجراجو برای شوروی و تمام احزاب پیرو شوروی، مطرود برای چین و تمام احزاب پیرو چین. علاوه بر اینکه دشمن سرسخت و خستگی ناپذیر امپریالیسم هم بود. نه تنها هیچ دولتی از او حمایت نمی کرد، بلکه تمام احزاب کمونیست پیرو شوروی و چین تبلیغات گسترده ای علیه او سازمان داده بودند. مهمتر این که کانون های چریکی، بجز مورد کوبا، در آن سال های ۶۰ خیلی سریع به بن بست رسیدند و با شکست روبرو شدند. نشان دادند که اراده گرای و اینار برای تغییر شرایط پیچیده ی موجود کفایت نمی کند. مجموعه ی این عوامل سکوتی درازمدت را در مورد چه گوارا به همراه آورد.

سوال: ولی چرا حالا پس از سی سال چنین گسترده مطرح می شود؟ چرا مثلاً ده سال پیش این چنین مطرح نشد؟

پاسخ- فراموش نکنیم که در این چند سال اخیر وضعیت جهان کلی تغییر کرده است. اردوگاه سوسیالیسم فرو پاشیده و دیوار برلین فرو ریخته است. ایالات متحده ی آمریکا یک تاز میدان شده و وعده برقراری "نظم نوین جهانی" را داده است. یک تازی های نظامی، سیاسی و اقتصادی آمریکا، حتی واکنش کشورهای سرمایه داری اروپا را هم برانگیخته است. با فروپاشی کشورهای سوسیالیستی، دول سرمایه داری داعیه پاسخگویی به مسایل و معضلات بشریت امروز را داشتند. ولی در مدت بسیار کوتاهی، پوچی ادعایایشان را گسترش فقر و فلاکت و فجایع روزمره بر ملا کرده است.

امروز ضرورت گذار از سرمایه داری و وضع موجود، فراری بشریت آگاه قرار گرفته است.

برای چگونگی خروج از این وضع، بسیاری از روشنفکران و اندیشمندان مترقی جهان بازنگری به گذشته را در دستور کار خود قرار داده اند. یافتن آلترناتیوی برای آینده، طبعاً نگاه به تجربه های گذشته را می طلبد. در این بازنگری و تأمل، سال های ۶۰ بیش از دوره های دیگر در مرکز توجه قرار گرفته است، زیرا در این سال ها مبارزه ی ضدامپریالیستی از کوبا تا تانزانیا، از آفریقای جنوبی تا فلسطین، از ایران تا سایر نقاط جهان در حال جوشش بود. بی سبب نیست که در این بازنگری چهره چه گوارا همچون مبارزی پیکیر، دولت مردی پاینده به اخلاق سیاسی و چهره ای ضدامپریالیست برجسته می شود. فیدل کاسترو به رغم اینکه از مبارزین و چهره های سرشناس و محبوب آن دوره است، بدلیل درآمیختن با اردوگاه و اعمال سیاست های ضددمکراتیک، اعتبار اولیه ی خود را از دست داده است و بار شکست را بر پیشانی دارد. در حالی که فسادناپذیری، دلوری، رزم آوری و تسلیم ناپذیری در مقابل دشمن چه گوارا را

نامه وارده

نکاتی درباره برگی از تاریخ و کنگره راه کارگرو

رفقای گرامی هیئت تحریریه ی "اتحاد کار":
با درود به همگی بعنوان یکی از خوانندگان نشریه "اتحاد کار"، نکاتی چند پیرامون مطالب و موضوعات مندرجه در شماره های اخیر این نشریه را به آگاهی شما می رسانم. خواهشمندم در صورت امکان نسبت به بازتاب آنان اقدام نمائید. با تشکر قبلی "کاروان".

- برگی از تاریخ' عنوان بخشی از نشریه است که شما برای مرور وقایع تاریخی و درج نظرات گوناگون در قبال آنها، در نظر گرفته اید. این ابتکار جالب، امکان مناسبی برای بررسی و بازبینی مسائل مهم در تاریخ اخیر جنبش سیاسی بطور عام و جنبش چپ بویژه می باشد. در شماره های ۴۲ و ۴۴ اتحادکار، صفحات این بخش به انشعاب 'اقلیت- اکثریت' در سازمان واحد فدایی در سال ۱۳۵۹ اختصاص داده شده بود. دو نکته توجه خواننده را جلب می کند. یکی عدم توضیح کافی در مقدمه ی شما نسبت به این رویداد، بدین مفهوم که درست تر شاید آن می بود این مقدمه، مفصل تر، تصویری از شرایط سیاسی زمان انشعاب و نقش و وزن و ترکیب سازمان واحد قبل از انشعاب ارائه داده و با اشاره ای به سرنوشت نیروهای سازمان و شکل گیری جریانات مختلف فدایی، خواننده را با قراردادن در فضای مسئله، علاقمندتر به بازبینی این امر مهم می نمود. دوم از آنجا که در شماره ۴۴ مصاحبه شوندهگان عمدتاً از کسانی هستند که در مقطع انشعاب از مسئولیت های حساس تری نسبت به بقیه برخوردار بودند و در واقع در راس انشعاب بودند، مناسب تر می نمود مباحثه ها و مصاحبه های شماره های ۴۴ و ۴۲ جایجا می شدند و باز هم برای کمک در فهم بیشتر مبحث و مسائل مطروحه پیرامون آن. اما در مورد محتوای مصاحبه ها و مواضع و نظرات ارائه شده، فکر می کنم تمامی فعالین چپ این مسئولیت را دارند تا یکبار و شاید برای همیشه با برخورد فعال به این مجموعه مناقشات، بانی جمع بندی نسبتاً کاملی در این زمینه باشند. (طبیعتاً این امر در مورد موضوعات دیگر نیز صادق است). فقط چون این امکان فعلاً فراهم شده است تا برای شما این سطور را بنویسم، هر چند کوتاه اما اجازه بدهید عجالتاً این را بگویم که سه تن از مسئولین اصلی اکثریت که در زمان انشعاب در راس سازمان واحد قرار داشتند (آقایان فرخ نگهدار، امیر مبینی و قربانعلی عبدالرحیم پور) نه تنها نتوانستند برخوردی انتقادی به عدم کفایت شان در رهبری سازمانی گسترده و پرنفوذ پس از قیام و اشتباهات فاحش سیاسی اکثریت بعد از انشعاب، در مقام هدایت کنندگان آن، انجام بدهند بلکه هنوز دست از این توهّم به خود برنداشته اند که گویا چنانچه بقیه، پند و

اندزهای ایشان را گوش بدهند مشکلی باقی نمی ماند و همه مسائل حل خواهند شد. داستان انتقاد از خود آن فردیست که می گفت: 'من به خود انتقاد می کنم که تو ایراد داری!' تنها چند نکته برای اینکه نشان داده شود که تا چه اندازه برخورد این آقایان نسبت به وقایع مهم غیرجدی است. آقای مبینی با اختلاط در بحث بجای اشاره به نقش خویش و با مقایسه ای غیرعلمی و غیرسیاسی در مورد نیروهای انشعاب 'اقلیت' و 'اکثریت'، تنها به نمایش حقیرری از طرز تفکر کسانی دست زده است که مدت ۱۷ سال پس از جدایی بسیاری از همراهانش طی مراحل مختلف، هیچگاه حاضر نشده اند ذره ای از 'مقدسات مذهبی' فکر خویش را رها سازند، پافشاری آقای مبینی به همراه قربانعلی عبدالرحیم پور در اینکه جدایی و شکاف در صفوف سازمان واحد هیچ ربطی به اختلافات سیاسی و بخصوص روش برخورد با حاکمیت نداشته نه تنها سوال برانگیز بلکه دیگر چندش آور است. آقای نگهدار تنها مسئله ای که برایش برجستگی خاصی دارد اینست که پسوند اکثریت وقتی گذاشته شد، آن هنگام بود که همگان تفرقه را در سازمان فدایی مسجل دیدند یعنی اینکه اگر ایشان پسوند اکثریت را انتخاب نمی کردند و یا اقلیت نامی دیگر برمی گزید دیگر مسئله اهمیتی نداشت چرا که عده ای 'چریک' و 'ماجراجو' فقط از 'سازمان' رفته بودند؟! در خاطره ای از کردستان در سال ۱۳۵۸ که قربانعلی عبدالرحیم پور یاد می کند از شهری که در تابستان آن سال در اعتراض به سیاست های سرکوبگرانه رژیم و زورگویی های چمران به کوچ دسته جمعی دست زدند، نام می برد. این شهر نه 'سردشت' بلکه 'مروان' است. نه یکبار بلکه چندین بار آن را تکرار می کند تا بنده نکومیم که این اشتباهی 'لفظی' بوده است. البته بنده اذعان دارم که هر کسی ممکن است اسمی را عوضی ادا کند یا با اسمی دیگر در ذهن درآمیزد اما آیا این نکته و نکات کوچک فوق الذکر گویای این نیستند که این آقا و آقایان دیگر آن قدر به 'داده های ذهنی' خود اعتماد داشته و بر آنها متکی هستند که نیازی به مطالعه و مرور هیچ سندی جز آنچه در فکر خود بافته اند نمی یابند و یا به نوشته های متعدد و مکرر در باب رویدادهای مهمی که تاریخ سیاسی ما را رقم می زنند، وقتی نمی نهند؟! آقای عبدالرحیم پور آیا نمی دانند که فردی که از وی در همان خاطره اسم می برد قبل از اینکه امروز چه عنوانی در کدام حزب داشته باشد آن زمان (تابستان ۵۸) به هنگام کوچ مردم مروان، یکی از نمایندگان سازمان در مروان بود؟! و رفیق سازمانی، تلقی می شد آیا این رسم 'رفاقت' است؟ امیدوارم که یک فراموشی بیش نباشد. امانت در نقل رویدادها و دست اندرکاران ذینفع در هر مسئله، به میل نیست که لحظاتی و سواردی مشخص تنها آن را رعایت کرد بلکه ضرورتی در رفتار سیاسی است و در مجموع، دکتراندیشی تنها یک شعار نیست یک روحیه است.

- در شماره ی ۴۵ در 'نکاتی درباره ی کنگره ی سوم راه کارگر'، نویسنده از زاویه ی مجموعاً مثبتی به

چگونگی تدارک کنگره ی سوم راه کارگر از جانب مسئولان این سازمان و اسناد و مصوبات آن برخوردار نموده است. دو نکته ی ضرورت 'علتیت' و نقد 'تاکید مفرط روی اتفاق آرا' نشان می دهند اکنون در چپ ما این گرایش بطور محسوسی جا افتاده است که برای سازماندهی جامعه ای نوین و بهتر باید از خود شروع کرد. علتیت، دمکراسی و نیز پذیرش آرا مخالف از مقدمات فعالیت موثر هر تشکل سیاسی است و از این نگاه نویسنده ی مطلب به کنگره ی سوم رفقای راه کارگر نظر داشته است. اما نکته ی سوم در مورد 'عدم مباحثات تئوری' اندکی از این نگاه فاصله می گیرد چرا که الزاماً در هر کنگره ای مباحث تئوریک و شاید سیاسی هم مطرح نباشند گاها فقط برای یک موضوع مشخص می توان کنگره ای را فراخواند. امیدوارم آطور که تاکنون ادبیات 'اتحادکار' نشان داده است از لغزش هایی احتمالی در روش برخورد به دیگران هر چند جزئی پرهیز شده و نقد برای نقد و بحث برای بحث جایی در اهداف در برخورد به نظرات دیگران نداشته باشد.

- در مورد اطلاعیه مشترک سازمان با 'حزب کمونیست کارگری ایران' و 'سازمان فدائیان (اقلیت)' در شماره ۴۵، گرچه مسئولیت مستقیمی در این مورد شاید نداشته باشید این سوال مطرح می گردد که چه هدفی اطلاعیه در نبود هیچگونه تقسیمیه مشخص و عدم هدفی روشن، دنبال می کند.

هنگامی که نیرویی مانند ح. ک. ک. ۱. همواره نیروهای دیگر چپ را نفی کرده و بخصوص شمار زیادی از آنان را در 'سناریوی سیاه' کنجانده، پیشقدم ایجاد مناسبات سیاسی با بخشی از این نیروها می گردد باید و حتماً امری مثبت تلقی شود و بویژه که سازمان همواره از دیالوگ و گفتگوهای صمیمانه میان نیروهای چپ حمایت کرده است و اتفاقاً کاملاً بجاست که این مناسبات و یا بهتر بگویم شروع آن علنی گردد تا نیروهای این جریان بدانند که آنچه تاکنون شنیده و اجرا کرده اند لاقلاً در مورد ماهیت و ظرفیت این نیروها، پایه و اساسی چند نداشته است. البته اگر این بدبینی را بیان نکنم که ح. ک. ک. ۱ پس از سالیان سال برخوردهای خصمانه در قبال قریب به اتفاق نیروهای انقلابی هنوز جا دارد که اعتمادی را بسادگی جلب کند. اما فعلاً بحث این ها نیستند چرا که اطلاعیه نشست سه جریان را گزارش می دهد و بحث مستقیم در مورد ایجاد مناسبات دو جانبه نیست و بلافاصله این سوال دیگر بدنبال اولی می آید زمانی که برکناری چنین نشستی میان این سه جریان میسر است، تکلیف نیروهایی مانند راه کارگر و حزب کمونیست ایران و نیز شمار زیادی از فعالین غیرمتشکل چپ که اگر از این نیروها به سازمان نزدیکتر نباشند دورتر نیستند در این میان چه بوده اند. و آیا سازمان در جهت برداشتن گامی فراتر از آنچه جلوی پای وی قرار داده شده بود تلاشی نموده است اگر آری، امیدوارم با ارائه روشنگری ها در این زمینه پاسخگوی سئوالات متعدده در این زمینه باشد.

به اندیشه های مارکس بازگردیم

با همکاران و خوانندگان اتحاد کار

را به وجود آورده باز می کردد ده هنوز در دوران طلایی رشد و شکوفایی طولانی مدت بعد از جنگ به سر می برند. برخی اوقات من از چگونگی شکل گیری تئوری های نسل شکوفایی پس از جنگ یعنی دوران دهه ی ۶۰ و حتی شاگردان آنها که تجربه هایشان بسیار متفاوت است در شکفت می شوم، به عبارت دیگر آنها هنوز نتوانسته اند جهانشمولی سرمایه داری را از رشد، شکوفایی و باصطلاح موفقیت سرمایه داری تفکیک نمایند و هژمونی کامل آن را امری مسلم فرض می کنند.

اما اگر این تئوری ها سهمی در پیروزی سرمایه داری دارند بعضاً به دلیل پیش زمینه روشنفکری مارکسیسم قرن بیستم است. با توجه به چنین پیش زمینه ای و فرضیات مربوط به محدوده ی سرمایه داری، میزان دیگری برای موفقیت سرمایه داری نمی توان یافت. فقط می توان گفت سرمایه داری ظرفیت در بر گرفتن دنیا را دارد. انگار که محدوده ی سرمایه داری را فقط می توان با محدوده ی توسعه ی جغرافیایی اندازه گرفت. و اگر این محدوده ها ثابت کنند که توانایی شکستن مرزهای جغرافیایی را دارند (که اثبات کرده اند) مسلماً باید آن را موفقیتی غیرقابل چالش انگاشت.

اما فرض کنیم که دوباره به مارکس و تحلیل دورنی اش از سرمایه داری به عنوان سیستمی خودبسنده بازگردیم که البته به نظر من همین تمامیت یافتن و فراگیر شدن سرمایه داری ما را به این کار وادار می سازد. واقعا می توانیم به دنیا نه به عنوان روابط میان آنچه در درون و آنچه در بیرون سرمایه داری است، بلکه به عنوان عملکرد قوانین حرکت درونی خود سرمایه داری بنگریم. و این طرز نگرش بسیار آسانتر به ما می نمایاند که جهانی شدن سرمایه داری میزانی برای موفقیت آن نبوده بلکه منشائی برای ضعف آن است. میل سرمایه داری برای جهانی شدن نمایشی از قدرت آن نیست بلکه بیماری است، رشدی است سرطانی. رشدی که تار و پود جامعه و طبیعت را نابود می سازد. همانطور که مارکس می گفت این روند متضاد است. ممکن است تئوریهای قدیمی امپریالیسم در اینکه سرمایه داری توانایی جهانی شدن را ندارد اشتباه کرده باشند، اما مسلماً این درست است که سرمایه داری نمی تواند در سطح جهان موفق و شکوفا باشد سرمایه داری فقط می تواند تضاهایش، قطبی ساختن دنیای فقرا و اغنیا و استثمارگر و استثمارشونده را جهانی سازد. موفقیت هایش، شکست هایش هم محسوب می شوند.

امروزه سرمایه داری دیگر راهی برای فرار، سوپاپ اطمینان یا مکانیسم های تصحیح کننده خارج از منطق درونیش ندارد. حتی زمانی که در حال جنگ نیست و در اشکال قدیمی رقابت های درون امپریالیستی درگیر نیست هم تحت تاثیر تنش ها و تضادهای رقابت سرمایه داری قرار دارد. حالا با گذار از مرزهای جغرافیایی، گسترش خود از نظر فضایی، که سابقاً کلید موفقیتش بود، را به پایان رسانده و فقط می تواند بر منابع درونی خود برای تغذیه حساب کند. و هر چه بیشتر به حساب خود موفقیت کسب می کند، یعنی سود و به اصطلاح رشد را به نهایت خود می رساند، بیشتر جوهر انسانی و طبیعی خود را می درد و می بلعد. پس شاید دیگر وقتش رسیده باشد که چپ ها جهانی شدن سرمایه داری را نه به عنوان شکستی برای ما بلکه به عنوان امکان و فرصتی ببینند. و این فرصت فراتر از هر چیزی به معنای امکانی است برای آنچه مبارزه ی طبقاتی می نامیم.

"ماتتلی ریویو" - ژوئن ۱۹۹۷

داشتید، بهتر است که از قبل با تحریریه هم‌آهنگ نمائید.

یکی از خوانندگان اتحاد کار، طی یادداشت بدون امضایی که برایمان فرستاده، پیشنهاد کرده است که جهت آشنایی خوانندگان جدید نشریه، اساسنامه و برنامه اهداف - چگونگی تشکیل - ارکان ها و پلنوم و... در نشریه و یا به صورت جزوه جداگانه ای درج گردد و ضمناً خواستار آن شده اند که نامه ها، مقداری بازتر برای آشنایی خوانندگان در اختیار آنها گذاشته شود. با تشکر از ایشان، تلاش خواهیم کرد که انتشار جزوه ای حاوی مواضع و سابقه سازمان را به مرحله عمل درآوریم. در مورد نامه ها نیز، به دلیل محدودیت صفحات ما، امکان درج متن کامل همه آنها وجود ندارد.

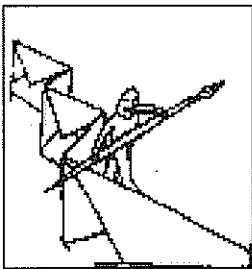
نوشته ای با امضای ش.ج بدستمان رسیده است که علاوه بر گزارش مختصری از مراسم فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در شهر برن سوئیس که خبر آن در شماره ۴۴ اتحاد کار آمده است، نقدی بر مطالبیست که یکی از سخنرانان آن مراسم عنوان داشته است. چکیده کلام نگارنده توجه دادن نویسندگان و هنرمندان به این نکته است که نباید تاریخ را تحریف کرد چرا که دوران هر نوع عوامفریبی به پایان رسیده و رنج مردم را که در مقاومت علیه دیکتاتوری خود را در تاریخ بخوبی نشان داده است را باید دستمایه کارهای خود قرار دهند.

در این نامه آمده است: بیان تاریخ، طرح همه آن حوادثی است که اتفاق افتاده است نه تحریف آنها.

ر. گرامی ک پویان. مطلب شما راجع به تغییرات جدید در سیاست های رژیم و وظایف چپ به دستمان رسید و مورد مطالعه قرار گرفت. از آن استفاده خواهیم کرد. با تشکر از شما.

رفیق نسترن - سوئیس

ترجمه مطلب مربوط به الجزایر را دریافت کردیم و در همین شماره نیز از آن استفاده شد. با تشکر از همکاریتان، پیشنهاد می کنیم که همکاری خود را بیشتر در زمینه ترجمه اخبار و گزارشات کوتاه خبری با ما ادامه دهید. در صورتی که که تمایل به ترجمه مطالب و مقالات



فرم آبونمان

اتحاد کار

برای آبونه شدن نشریه "اتحاد کار" آدرس خود را همراه با رسید بانکی پرداخت هزینه آبونمان، برای ما ارسال نمائید

آدرس نشریه

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

حساب بانکی

DEUTSCHE BANK
B.L.Z. 50570018
63065 OFFENBACH.
GERMANY

KONTO Nr: 0503664, MEHDIE

یکساله	۶ ماهه	
۵۴ مارک	۲۷ مارک	اروپا
۶۸ مارک	۳۴ مارک	سایر کشورها

شماره ۴۶

بهمن ۱۳۷۶

ژانویه ۱۹۹۸

ETEHAD KAR
JANVIER. 1998
VOL 4. NO. 46

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامہ های خود رایہ آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
P.O. BOX 38555
LOWER LANSDALE RPO
NORTH VANCOUVER B.C.
V7L 4T7
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217
شماره تلفن سازمان
33-608601356

موج جدید کشتار غیر نظامیان در الجزایر توسط بنیادگرایان اسلامی



شاهدان کوچک یک کشتار بزرگ

روزنامه های غیردولتی الجزایر روز سوم ژانویه اعلام کردند که تنها طی یک شب یعنی نخستین شب ماه رمضان برابر با ۳۱ دسامبر ، آخرین روز سال ۱۹۹۷ ، ۴۱۲ نفر از سکنه ی بی دفاع ۳ روستای دور افتاده ی کوهستانی در فاصله ۲۵۰ کیلومتری غرب الجزیره ، توسط جوخه های مرگ وابسته به 'جماعت اسلامی مسلح' قتل عام شده اند . این جماعت یک گروه انشعابی از 'جبهه نجات اسلامی' است که در پی آتش بس اعلام شده از سوی جبهه یاد شده ، قسم خورده است که تلاش های خود را تا برقراری حکومت اسلامی در الجزایر همچنان ادامه دهد .

بگفته شهودی که تصادفا از مرگ نجات یافته اند کشتار از ساعت ۸ بعداز ظهر شروع شده و تا نزدیک به ۷ صبح ادامه داشته است . قربانیان که شامل دهقانان زحمتکش و اعضا خانواده های آنها بودند به وسیله تیر یا شمشیر ستر بریده شدند . پیکر برخی از کودکان به دلیل کوییده شدن به دیوار خانه ها له شده است . دختر بچه ی ۱۵ ساله ای به خبرنگاران گفته است که مهاجمان نخست او را از هر طرف زیر ضربات لگد گرفته اند و سپس با ضربه ی داس شکمش را پاره کرده اند .

یکی دیگر از روستائیان که از ناحیه سر مجروح شده بود و مهاجمان به خیال آنکه کشته شده است دست از او کشیده بودند به خبرنگار تلویزیون گفت پیشاپیش مهاجمان ، افرادی از اهالی روستایشان دیده است که قاتلان را راهنمایی می کرده اند . طبق اخبار غیر رسمی طی ده روز پایانی سال ۹۷ مجموعا ۷۵۰ نفر در الجزایر قربانی تروریسم کور مسلمانان افراطی شده اند . شایان ذکر است که حکومت الجزایر در تلاش برای سرپوش نهادن بر ناتوانی خود در حل مسائل داخلی این کشور از جمله برقراری امنیت برای شهروندان ارقام واقعی قربانیان تروریسم را پنهان می کند و معمولا مردم الجزایر عادت کرده اند که تعداد قربانیان ذکر شده اعلامیه های حکومتی را سه برابر نمایند .

به گفته ی 'لویزا خونیه' در مصاحبه ای که با هفته نامه 'ووتس' در تاریخ ۴ دسامبر ۹۷ انجام داد مهمترین عامل جنایاتی که توسط گروههای اسلامی علیه مردم الجزایر بوقوع می پیوندد همانا سیاست های غیردمکراتیک حکومت نظامی حاکم بر الجزایر است که با تمام قوا از سپردن دمکراتیک امور بدست مردم خودداری می کند و با پافشاری بر برنامه های ارتجاع و خاندان برانداز خود زمینه جنگ داخلی وحشتناک را در کشور فراهم کرده است . او با آنکه در جریان انتخابات اخیر به عنوان نماینده به مجلس راه یافته و به مبارزه قانونی وفادار است ، بخاطر وجود مکانیزم های اعمال دیکتاتوری توسط حکومت ، هر گونه امید بستن به پارلمان موجود را توهم زا ارزیابی می کند . استدلال او آن است که هر گاه تصمیمات پارلمان با منافع و مصالح حکومت مغایرت داشته باشد رئیس جمهور قادر است بوسیله مجلس بالاتری بنام 'سنا' که یک سوم اعضای ۱۴۱ نفره آن مستقیما توسط امین زروال منصوب شده اند ، آن تصمیمات را وتو نماید . او می گوید تصمیم ارتش بر لغو نتایج انتخابات پارلمانی در دسامبر ۱۹۹۱ و عدم پذیرش پیروزی اسلامی ها و ممنوعیت فعالیت 'جبهه نجات اسلامی' FIS یک کودتای نظامی علیه دمکراسی بود و کشور را بسوی سقوط در دره ی جنگ داخلی سوق داده است .

* * * * *

برای تماس تلفنی با سازمان در خارج از کشور ، می نوائید از شماره تلفن ۱۳۵۶-۶۰۸۶۰-۳۳ استفاده کنید.